

فهرست مطالب

2	مقدمه دفتر
4	یک حدیث
5	مقدمه مؤلف
35	فصل اول: نیایش ها و ادعیه آن حضرت
35	بخش اول: ادعیه آن حضرت در ثناء الهی و درخواست حوائج از او
40	بخش دوم: ادعیه آن حضرت در مورد نیاز و آنچه به آن ارتباط دارد
45	بخش سوم: ادعیه آن حضرت در رفع خطرات و بیماریها
49	بخش چهارم: (16) دعای آن حضرت بر علیه دشمنانش
53	بخش چهارم: ادعیه آن حضرت در امور متفرقه:
56	فصل دوم: خطبه های آن حضرت
116	فصل سوم: مناظرات آن حضرت (40)
159	فصل چهارم: گزیده ای از گفتار آن حضرت (6)
172	فصل چهارم: گزیده ای از گفتار آن حضرت
183	فصل پنجم: اشعاری در مدح آن حضرت

مقدمه دفتر

بسم الله الرحمن الرحيم

بی شک کمال مطلق الله است، و انسان برای رسیدن به سوی کمال مطلق راهی پر فراز و نشیب و طولانی را باید بییماید.

پر واضح است که بیمودن چنین راهی، بدون رهبری پیشوای معصوم، امکان پذیر نیست، گرچه خداوند حکیم بشر را به نیروی عقل مجهز ساخته و کتابهای آسمانی برای او فرستاده، اما با این وصف باز هم ممکن است در مسیر خود، دچار لغزش گردد، مسلماً وجود پیشوای معصوم خطر گمراهی را کاهش داده و از اصالت مکتب دفاع می کند؛ از تفسیرهای نادرست از کج اندیشیها، و تحریف حقایق دین، جلوگیری بعمل می آورد.

اینجاست که فلسفه وجود حجت الهی در هر زمان - ظاهر باشد یا پنهان - آشکار می گردد و چه زیباست این تشبیه که پیامبر و امام، قلب عالم هستی اند قلب تپنده ای که واسطه فیض الهی در کالبد جهان انسانیت است و اگر لحظه ای از تپش باز ایستد، زمین، اهلش را فرو خواهد برد.

از این رو، خداوند برای هدایت بشر، پیامبران را برانگیخت، و آنان با استمداد از وحی الهی، رسالت تبشیر و انذار را به عهده گرفتند. سلسله عظیم پیامبران با نبوت پیامبر اسلام حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایان پذیرفت و عصر امامت آغاز گردید؛ همان امامتی که چونان نبوت، مقامی الهی است و خداست که امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام را با نام و نشان به وسیله پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای جانشینی وی معین کرد بی تردید راه صلاح و تکامل به پیروی از ایشان ختم می شود و آنانکه خود را از این چشمه زلال و جوشان محروم کنند جز سقوط و هلاکت نصیبی نخواهند داشت.

ما خرسندیم که پیرو آنان بوده و راه و رسم ایشان را الگوی خود ساخته ایم و سند جاوید ما این

کلمات درربار امام خمینی رحمة الله است که فرمود:

ما مفتخریم که ائمه معصومین، از علی بن ابیطالب گرفته تا منجی بشر حضرت مهدی صاحب زمان - علیهم الاف التحیات و السلام - که به قدرت خداوند قادر، زنده و ناظر امور است ائمه ما هستند. (1)

ما مفتخریم که ادعیه حیاتبخشی که او را قرآن صاعد می خوانند از ائمه معصومین ماست. ما به مناجات شعبانیه امامان و دعای عرفات حسین بن علی علیه السلام و صحیفه سجادیه، این زیور آل محمد و صحیفه فاطمیه که کتاب الهام شده از جانب خداوند تعالی به زهرای مرضیه است از (2) ماست. کتاب حاضر، مجموعه ای از دعاها خطبه ها، کلمات قصار دومین پیشوای معصوم امام حسن مجتبی علیه السلام که از منابع مختلف گردآوری شده و تحت عنوان صحیفه الامام الحسن علیه السلام با ترجمه فارسی به علاقمندان عرضه می شود.

این دفتر، پس از بررسی، ویرایش و اصلاحاتی چند، آن را به زیور طبع آراسته و در اختیار دوستداران اهل بیت علیهم السلام قرار میدهد، امید که آن را چراغی فراروی زندگی خود قرار دهند و مورد پذیرش حق تعالی قرار گیرد.

دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، حوزه علمیه قم

یک حدیث

عن رسول الله ﷺ

و اما الحسن فانه ابني و ولدي و بضعة مني و قرّة عيني و ضياء قلبي و ثمرة فؤ ادي، و هو سيد شباب اهل الجنة، و حجة الله على الامد، امره امری، و قوله قولي، من تبعه مني و من عصاه فليس مني.

فمن بكاه لم تعم عينه يوم تعمى العيون

و من حزن عليه لم يحزن قلبه يوم تحزن القلوب.

و من زاره في بقیعه ثبتت قدمه، علی الصراط يوم التزل فيه الاقدام

امالی الصدوق: 99

بحار الانوار 148:44

عوالم العلوم 269:16

از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده:

و امام حسن، او پسر من، و فرزند من و پاره تن من و نور چشم من و روشنایی قلب من و میوه دل من است، و او سرور جوانان اهل بهشت و حجت خداوند بر مردم منی باشد، فرمان او فرمان من و سخنش سخن من است، هر که از او پیروی کند، از من پیروی کرده، و هر که نافرمانی او را نماید، مرا نافرمانی کرده است.

هر که بر او بگریزد، در روزی، که چشمها کور می گردند، دیدگانش کور نمی گردد.

و هر که بر او محزون شود در روزی که قلبها در حزن و اندوه قرار دارد قلبش محزون نمی باشد.

و هر که او را در بقیع زیارت می کند گامهایش بر روی صراط ثابت بماند، در روزی که گامها بر

روی آن می لغزد.

مقدمه مؤلف

ادوار زندگی آن حضرت

پیشوای دوم و معصوم چهارم امام حسن مجتبی علیه السلام در نیمه رمضان سال سوم هجری در شهر مدینه دیده به جهان گشود.

هفت سال بیشتر نداشت که جد بزرگوارش پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بدرود حیات گفت، پس از رحلت پیامبر تقریباً سی سال در کنار پدر بزرگوارش قرار داشت.

در سال چهارم هجری و پس از شهادت پدرش به امامت رسید، و به مدت ده سال امامت است امت جدش را به عهده داشت.

در سال پنجاهم هجری با توطئه معاویه و به دست همسرش جعدیه بر اثر مسمومیت در سن 48 سالگی به درجه شهادت رسید، و در قبرستان بقیع در مدینه مدفون گشت.

امام بعد از شهادت مادر

حضرت زهرا علیها السلام روزگار غمبار خود را پس از مرگ پدر همچنان می گذرانید، و اندوه سراپای وجودش را فراگرفته بود، و دردها پیکرش را درهم می شکست و کجروی مردم و حق ناشناسی آنان و سلب حق اهل بیت جانش را می گذاخت.

امام حسین علیه السلام در چنین حالت دردناکی با خاطری شکسته و جسمی ناتوان در حالی که شادابی و نشاط کودکی را از دست داده بود، به همراه مادرش به بیت الاحزان، می رفت و روزها را به ماتم و اندوه سپری می ساخت، تا شاید از اندوه مادر بکاهد و ناله اش را جانسوزتر و مؤثرتر به گوش مردمان بی خبر برساند، و چون شب فرا می رسید، به همراه پدر و مادرش به خانه برمی گشت، خانه ای که خیمه وحشت و سراسیمگی بر آن سایه افکنده بود، و فقدان پیامبر آن را غمگنده ای اندوهبار بنظر می آورد.

فاطمه علیها السلام فرا رسیدن مرگ را احساس کرد، برای آنکه پیکرش پوشیده بماند از اسماء بنت عمیس خواست، تابوتی برای او بسپارد و او نیز بنابراین در حبشه دیده بود تابوتی را ساخت و حضور ایشان آورد، در این هنگام برای اولین بار پس از مرگ پدر لبخندی بر لبانش بی رنگ آن محبوبه خدا نقش بست.

در آخرین روز حیات حضرت زهرا علیها السلام حسنین، در کنار قبر پیامبر قرار داشتند، آنگاه که به خانه بازگشتند، او را در بستر دیدند، از اسماء علت را جویا شدند، و او خبر وفات مادرشان را به آنان داد، این دو کودک دردمند در موجی از رنج فرو رفته و فریاد کنان به مسجد دویدند و خبر جدائی مادرشان را به پدر مظلوم خود می دادند.

آن حضرت در زمان شیخین

پس از مرگ فاطمه علیها السلام علی علیه السلام تنها ماند و یگانه یاور صریح و راستین خویش را از دست داد، و مردم دنیا پرست و زبون گستاخ امام را تنها گذاردند، و حق و قدر و پایگاه بلند و آسمانیش را شناختند و امام هم برای پرهیز از هر گونه تفرقه که وحدت مسلمانان را تهدید می کرد به ناچار به قبول چنان حکومتی تن در داد، ولی این تحمل دردناک همچنانکه خود در خطبه شقشقیه اش فرمود، چنان دردناک بود که گوئی خاری در چشم و استخوانی در گلو دارد.

امام حسن علیه السلام هم با فراست خدادادی اش مرارت این حقکشی را درک می کرد، و این زشتکاری منحوس همواره در برابرش چهره می نمود، و آن کس که در جایگاه پدرش نشست بود دشمن می داشت، و از کردار او انتقاد می کرد.

چنانکه روزی ابوبکر بر منبر سخن می گفت و امام که در آنوقت کودکی هشت ساله بود به مسجد آمد و بر او بانگ زد و گفت: ای ابوبکر از منبر پدرم پایین بیا و از منبر پدر خودت بالا برو⁽³⁾.

همچنین اگر مشکلی برای حکومت پیش می آمد، و از گشایش آن ناتوان بودند به امام علی علیه السلام پناه می جستند، و از او یاری می خواستند و امام گاهی خود به آنان پاسخ می داد و زمانی آن را به فرزندش حسن علیه السلام وا می گذاشت.

از جمله گویند عربی نزد ابوبکر آمد و گفت: در حال احرام حج چند تخم مرغ را شکسته و خورده ام تکلیفم چیست؟ ابوبکر در پاسخ ماند و به عمر مراجعه کرد، او نیز همانند دوستش از پاسخ فرو ماند، و مسأله را به عبدالرحمن بن عوف ارجاع دادند، از او نیز پاسخی شنیده نشد، ناچار اعرابی را به خانه عالم غیر معلم امیرمؤمنان علیه السلام هدایت کردند، آن حضرت اشاره به حسنین علیهم السلام کرد و فرمود: از این دو پسر از هر کدام که می خواهی سوال کن.

مرد عرب از امام حسن علیه السلام خواستار جواب شد، امام پرسید: آیا شتر داری؟ گفت: دارم، فرمود: به تعداد تخم مرغهایی که از شتر مرغ خورده ای، ماده شترانی را با شتران نر در آمیز و بچه های آنها را به خانه خدا هدیه کن، امام علی علیه السلام فرمود: ممکن است بعضی از شتران ماده بچه نیاورند امام حسن علیه السلام پاسخ داد: ممکن است بعضی از تخم های شتر مرغ هم فاسد باشند، امام فرزندش را تحسین کرد و به حاضرین توجه فرمود و از مواهب علمی و آگاهی فرزندش سخنها گفت و اضافه کرد: آن کس که به حسن علیه السلام علم آموخت همان خدائی است که به سلیمان بن داود حکمت آموخت.

امام در زمان عمر دوران کودکی را پشت سرگذارده و به دوران تازه جوانی رسید و سیاست عمر اقتضا می کرد که مقام امام را بزرگ داند، و بزرگداشت پایگاه حسنین علیهم السلام را واجب شمارد و برای آنان از غنائمی که به مسلمین می رسد بهره ای قرار دهد، چنانکه گویند حله هایی از یمن به او رسید، و عمر در حله برای حسنین علیهم السلام فرستاد و نصیب آنان را از غنائم به میزان پدرشان علی علیه السلام قرار داد و آنان را شمار اهل بدر در بهره های بیت المال به حساب می آورد، که میزان آن پنج هزار درهم بود.

هنگامی که عمر بر اثر ضربت ابولؤلؤ از پای درآمد و خطر مرگ حتمی به او نزدیک شد برای آنکه خلافت را از امام علی علیه السلام باز داشته و به امویان واگذارد، زیرکانه شورائی مجعول تشکیل داد و ترتیبی اتخاذ کرد که عثمان بزرگ خاندان بنی امیه به خلافت برسد، امام حسن علیه السلام در جلسات این شورای انتخابی شرکت داشت و حق کشیهای ناجوانمردانه و خودپرستانه آنان را مشاهده می

کرد، اندوه و خشمی شدید در ژرفای ضمیرش جای می گرفت و به درستی می دید که منتخبین خلیفه مقتول چگونه دین را بازیچه مطامع خویش ساخته اند، و اسلام فقط لفظی بر زبان آنهاست و برگرد هر محوری که نگهبان منافع آنهاست می چرخند.

امام در روزگار پدر علیه السلام

در جنگ جمل

روزگار خلافت علی علیه السلام عهدی درخشان بود، که پرچمهای حق و عدالت به جنبش درآمد، و حکومت عدل و برابری بر جهان انسانیت سایه افکند، روزگاری که چون عهد پیامبر بود و معارف و تعالیم و هدفهای بزرگش به منصف ظهور پیوست.

حکومت عثمان حکومتی بود که رهبرش مصالح مسلمین، و ثروت بیت المال آن را فدای خواسته ها و منافع نامشروع ایشان می ساخت، حکومتی که رانده شده های پیامبر را عزیز و گرامی داشت و ملعونین بر زبان پیامبر را بخود نزدیک می ساخت، و شخصیتهای بزرگ و با ایمان از اصحاب پیامبر را تبعید و تهدید می نمود، از اینرو مخالفان، عثمان با تمام نیروی خویش بر چند خلافت او قیام کردند، و بالاخره او را به قتل رساندند، پس از قتل عثمان مردم زند علی علیه السلام آمده و گفتند: ما کسی را از تو سزاوارتر به خلافت و سابقه دار در ایمان و نزدیکتر به پیامبر نمی شناسیم.

امام در عدم پذیرش خلافت اصرار داشت و مردم نیز چون فرد دیگری را صالح برای زمامداری تشخیص نمی دادند، به پافشاری خود ادامه می دادند.

امام با اصرارهای مردم و بر اساس آنکه بتواند، حکومت اسلامی را در راه واقعی خود قرار دهد خلافت را پذیرفت، اما پس از چندی افرادی که به اطمینان مال دنیا و رسیدن به مقامات آن به ایشان گرویده بودند سر به مخالفت برداشتند، طلحه و زبیر که از اصحاب پیامبر بودند و رفتار پیامبر و کلمات ایشان را در حق امام شنیده بودند و دست به نبرد با ایشان زدند و جنگ جمل را به رهبری عایشه همسر پیامبر شعله ور ساختند، امام برای جنگ با آنها مهیا می شد، و از اطراف کشور درخواست نیرو نمود، ابوموسی، که رهبری کوفه را به عهده داشت از فرارسیدن نیرو برای امام امتناع ورزید، امام فرزندش امام حسن علیه السلام و عمار یاسر را همراه با نامه اش در خصوص خلع ابوموسی به کوفه فرستاد، او باز امتناع کرد امام حسن علیه السلام در خطبه هایی که در کوفه خواند مردن را به یاری

پدرش فرا خواند، و بالاخره مردم به رهبری مالک اشتر به قصر ابوموسی ریخته و او را از قصر بیرون راندند.

آنگاه که دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند، امام نهایت کوشش خود، را در حفظ صلح بکار می برد ولی شورشیان تصمیم به جنگ داشتند، و سخنرانانشان مردم را به جنگ با امام تحریض می کردند، پس از آنکه عبدالله بن زبیر سخن گفت امام به فرزندش فرمود: پسرم برخیزد و با این مردم سخن بگوی، امام حسن علیه السلام برخاست و در سخنانش فرمود: اینکه پسر زبیر گفت: علی علیه السلام کار مردم را به پراکندگی کشانید، پدر خودش زبیر بیش از هر کس مسئول این حادثه است او با دستش بیعت کرد نه با دلش او به ظاهر اقرار به بیعت کرد ولی اطرافیانش را برای جنگ فراهم آورد.

در این جنگ امام حسن علیه السلام فرماندهی طرف راست لشکر را بعهده داشت، همچنانکه فرماندهی، طرف چپ به دست برادرش امام حسین علیه السلام بود، با رشادت یاران امام لشکری که به رهبری عایشه و طلحه و زبیر تشکیل شده بود، شکست خورد، اما با این اقدام عایشه در مورد جنگ با حضرت، درهای انقلاب از طرف مخالفین بر امام باز شد، و مسلمانان یکپارچگی خود را از دست دادند.

در جنگ صفین

از جمله حوادث مهمی که در تاریخ اسلام روی داد حادثه صفین است، حادثه ای دردناک که مبارزه بین حق و باطل را به روشنی مجسم می سازد، مبارزه ای بین خلافت اصیل اسلامی به رهبری امیر حق و پیشوای عدالت حضرت علی علیه السلام و بین حکومتی دنیایی که چیزی که مورد توجه او نبود حق و عدالت بود، و رهبری اش را معاویه به عهده داشت، حادثه صفین رویداد تلخی است که موجب شکست حکومت امام گردید، و چنان ایشان را به اندوه کشانید که آرزوی مرگ کرد و نیز آثار زشت این واقعه پرنیرنگ بود که امام حسن علیه السلام را وادار به قبول صلح نمود.

معاویه برای آنکه به آرزوهایی طلائی خود برسد، خونخواهی عثمان را دستاویز خود قرار داد، امام او را به پذیرش فرمانش دعوت کرد امام او استنکاف ورزید، و برای آنکه به هدفش نائل گردد، از عمروبن عاص که به شهادت تاریخ مردی حیله گر و دغلكار بود و خودش می گفت من به هر

حضرت علی علیه السلام چون وضع را به اینگونه دید یارانش را آماده نبردی عمومی کرد، و معاویه نیز مہیای جنگ شد، و دو گروه به هم در آویختند، امام حسن علیه السلام مردانه به سپاه دشمن حمله برد و به اقیانوس مرگ فرو رفت، چون امام علی علیه السلام فرزندش را در مهلکه مرگ گرفتار دید مضطرب شد و با ناراحتی شدید فریاد زد: جلوی این پسر را بگیرید که با مرگش مرا در هم نکوبد، من هرگز نمی خواهم این دو پسر در جنگ کشته شوند، زیرا نسل پیامبر قطع می گردد. امام خود را به قلب دشمن فرو برد و امام حسن علیه السلام ترسید مبادا پدرش ناگهان به دست شامیان کشته شود و گفت: چه ضرر دارد که برای رساندن خود به یارانت که در برابر دشمنند تلاش کنی، امام منظور پسرش را دانست و با آهنگی محبت آمیز فرمود: پسرم برای مرگ پدرت روزی معین شده است که از آن نمی گذرد، و با کوشش نمی تواند آنرا به تاءخیر افکند و نمی تواند به آن شتاب ورزد، به خدا قسم پدرت باک ندارد که مرگ به سوی او آید یا او به سوی مرگ رود. جنگ همچنان پیش می رفت و پیروزی امام حتمی بود که معاویه با استفاده از حیلہ گری عمروبن عاص دست به نیرنگ جدیدی زد، و دستور داد قرآنہا را بر سر نیزہ نمودن، و مردم نادان قرآن ناطق را به خیال خام تمسک به قرآن رها ساختند و پراکندگی در لشکر باعث که بر خلافت رضایتش حکمیت ابوموسی اشعری را بپذیرد، عمروبن عاص این پیرمرد ساده لوح را فریب داد و امام را از حکومت کنار زدند، پس از آنکہ عمروبن عاص ابوموسی را فریب داد، او فریاد زد: ترا چه می شود، خدایت لعنت کند، تو مثل سگی هستی کہ زبان در آورده، باشی عمروبن عاص او را به کناری زد و گفت: تو مثل خری هستی کہ کتاب بارت کرده باشند.

چون خبر دردناک خلع امام به وسیله ابوموسی بین مردم عراق پخ شد آتش فتنہ زبانہ کشید، امام در چنین موقعیت اسفناکی صلاح دید کہ فردی برای هدایت مردم سخن گوید، از اینرو رو بہ فرزندش حسن علیه السلام کرد و گفت: پسر برخیز و درباره ابو موسی، و عمروبن عاص سخن بگو، امام حسن علیه السلام برخاست و چنین فرمود: ای مردم درباره این دو مرد کہ بہ حکمیت انتخاب شدند، سخن

بسیار گفتند، ما آنان را انتخاب کردیم تا از قرآن بر ضد هوسها حکم دهند، ولی آن ها از هوس خود علیه قرآن حکم دادند، بنابراین چنین کسانی را نباید، حکم نام نهاد، بلکه آنان محکوم علیه هستند.

در جنگ نهروان

در جنگ صفین آنانکه امام را مجبور به پذیرش حکمیت ابوموسی کرده بودند، بر امام اشکال گرفتند که چرا حکمیت او را پذیرفتی، تا اینکه از کوفه بیرون آمدند، و در نهروان اردوگاهی برپا ساختند، پس از آن که چند نفر را به قتل رساندند، امام به جانب آنان حرکت کرد و پس از جنگ سختی آنان را به قتل رساند، امام حسن علیه السلام در این جنگ نیز همانند جنگهای گذشته با رشادت و دلیری خاص خود به یاری امام برخاست و با سخنان آتشین خود مردم را به یاری پدرش و نبرد با خوارج فرا خواند.

در شهادت پدر

پس از جنگهای بی نتیجه خونین صفین و نهروان ارتش امام دچار ناتوانی و خستگی شد و سستی در یاران آن حضرت پدیدار گردید، دعوت او را نپذیرفته و از فرامینش اطاعت نمی نمود، این سختی ها و ناگواریها چنان کام امام را تلخ ساخته بود که دیگر زندگانی برایش دردناک و مصیبت بار بود و همیشه آرزوی مرگ می کرد تا از این دنیای سیاه و تاریک به جهان روشنی ها کوچ کند، و هر لحظه این آرزو را تکرار می کرد و از خدایش تمنای شهادت می نمود.

چنانکه قبل از حادثه شهادتش از این دعاها و فریادها به فرزندش حسن علیه السلام حکایت کرد و فرمود: دیشب اندکی به خواب رفتم و چشمهایم بهم آمد، رسول خدا را دیدم که به زند من آمده است، گفتم: ای پیامبر خدا می بینی که از امت تو چه کژی ها و دشمنی ها بر سر من آمده است، فرمود: آنان را نفرین کن، گفتم: خدایا از اینها بهتر را به من بده و از من بدتر را به آنان مسلط کن. یاران امام که از ترور آن حضرت احساس خطر می کردند از امام خواستند که برای خود نگهبانانی انتخاب کند ایشان نپذیرفته و فرمودند: فعلا تیری نیست که به من رسد و ضربه ای نیست که مجروحم سازد.

تا اینکه ماه رمضان فرا رسید، ماهی که آن قدر ارزش و منزلتش والا است که ماه خدا نامیده شده، و قرآن کریم، در آن نازل گردیده است، در قرآن شبها امام افطار را گاه در منزل فرزندش حسن علیه السلام و گاه در منزل حسین علیه السلام و گاه در منزل دخترش زینب صرف می کرد ولی بیش از سه لقمه نمی خورد و می فرمود: دوست دارم خدایم را با شکم گرسنه دیدار کنم.

شب نوزدهم آن ماه را امام با هیجانی بسیار آغاز نمود، در صحن خانه با اندوه و اسف و در عین حال با شور و اشتیاق راه می رفت و به آسمانها نگاه می کرد و از وقوع حادثه ای بزرگ که در این شب رخ می دهد، خبر می داد و می فرمود: دروغ نگفت، و دروغگو نبود، امشب است آن شبی که به من وعده داد.

هنگامی که امام خواست از خانه بیرون رود مرغابی هایی که در خانه بودند بفریاد آمدند، امام حسن علیه السلام پیش آمد و گفت: چرا این وقت از خانه بیرون می روید، امام فرمود: خوابی که دیشب دیدم مرا بر این کار واداشت، آنگاه امام خواب را نقل کرد و سپس فرمود: اگر تعبیرش ظاهر شود، پدرت کشته شده و ماتم تمامی مردم مکه و مدینه را فرا می گیرد، سرپای امام حسن علیه السلام را وحشتی بزرگ فرا گرفت، و اندامش بلرزید، و پرسید: این فاجعه کی اتفاق می افتد؟ امام فرمود: خداوند در قرآن می فرماید: هیچکس نمی تواند فردا چه به دست می آورد و در کدام سرزمین بمیرد، ولی حبیبم پیامبر خدا فرمود: این حادثه در ده آخر ماه رمضان رخ داده و قاتلم پسر ملجم است، امام فرزندش را سوگند داد که به خانه بازگشته و بخوابد و امام حسن علیه السلام چاره ای جز اطاعت نیافت، و امام در تاریکی سحرگاه از خانه به مسجد رفت ⁽⁵⁾.

حضرت علی علیه السلام آن شایسته ترین موجودی که بعد از پیامبر از آغاز تا پایان آن بر روزگار چهره نموده و عنصر بیگانه ای که همه فضائل را حائز گردیده، و سیرت پاکش از همه نقائص و آلودگی ها مبرا است بدست شقی ترین افراد، در محراب عبادت خون آلود، بر زمین افتاد، مردم از هر سوی به جانب مسجد شتافتند، و با صدای بلند می گریستند، پیشاپیش همه فرزندان به سوی پیکر خونیش پدر روی آوردند، امام در محراب افتاده بود و گروهی می خواستند امام را برای نماز آماده

کنند ولی امام توان حرکت نداشت، آن حضرت نگاهش به امام حسن علیه السلام افتاد و فرمود که ایشان با مردم نماز بخواند، پس از نماز امام حسن علیه السلام سر پدر را به دامان گرفت و در حالیکه قطرات اشک بر چهره اش می ریخت گفت: کدامین جنایتکار با شما این چنین کرد؟ فرمود: همان پسر زن یهودی عبدالرحمن بن ملجم، گفت: از کجا فرار کرد، فرمود: لازم نیست، کسی به دنبالش برود بزودی او را در مسجد می آورند، لحظه ای نگذشت که او را به مسجد آوردند، امام حسن علیه السلام به او گفت: ای لعنت شده، امیرالمؤمنین و امام المسلمین را کشتی، این پاداش خیرخواهی های او بود که پناهت داد و به خود نزدیکت ساخت و اکنون پاداش خدمات او را چنین دادی.

امام حسن علیه السلام پدر را به خانه انتقال داد، و بهترین پزشک کوفه اثیربن عمرو سکونی را برای معالجه حضرت حاضر نمود، پس از آنکه پزشک گفت: ای امیرالمؤمنین وصایایت را بکن، که خواهی مرد، امام حسن علیه السلام سراسیمه و گریان آنچنان قلبش در آتشی از اندوه می سوخت به پدر گفت: پدر پشتم را به مرگت شکستی، چگونه می توانم تو را به این حالت ببینم، امام به نرمی فرمود: پسرم دیگر از امروز به بعد بر من غم مخور و زاری مکن امروز جدت پیامبر و جده ات خدیجه و مادرت زهرا را دیدار می کنم، و فرشتگان هر لحظه انتظار قدوم مرا می کشند، پس بر من اندوه نکن و گریه منما.

امام در این حال بیهوش شد، و آن گاه که به هوش آمد فرزندش را گریان دید برای تسکین خاطر او فرمود: پسر چرا می گریی، از امروز بر پدرت دیگر اندوه و دردی نیست، پسرم گریه مکن تو هم روزی با زهر شهید می شوی و برادرت حسین علیه السلام را هم با شمشیر خواهند کشت.

آنگاه امام رو به فرزندانش کرد، و وصایای خود را فرمود، و هنگامیکه احساس مرگ کرد، و دانست به زودی به دیدار خدایش خواهد شتافت امر خلافت را به فرزندش امام حسن علیه السلام واگذاشت، و از فرزندانش و بزرگان خاندان و پیروانش بر این امر گواه گرفت و نامه ها و سلاحش را به او تفویض کرد و فرمود: پیامبر به من سفارش کرد که اینها را به تو بسپارم.

و امام در حالیکه آیات قرآن تلاوت می کرد؛ روحش از این تیره خاکدان پرواز کرد، پس از او دنیا تاریک شد، چرا که او نوری بود که خدایش آفرید تا ظلمتهای سهمگین جهان را روشنائی بخشد.

امام حسن علیه السلام به تجهیز پدر شهیدش پرداخت و پیکر مطهرش را غسل داد و کفن نمود، و چون پاره ای از شب گذشت به همراه چند تن از یاران وفادار آن حضرت در حالیکه جبرئیل و میکائیل جلوی جنازه ایشان را گرفته بودند، او را از کوفه به نجف اشرف برده و در آنجا دفن کردند. در این هنگام مقام خلافت به وجود امام حسن علیه السلام زینت یافت و زمامداری حکومت اسلامی با وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به ایشان رسید، و از طرف دیگر معاویه با تمام قوا، به جلب افراد ساده لوح و نادان مشغول شد.

آغاز خلافت امام و دسیسه های معاویه

هنگامی که خلافت به امام حسن علیه السلام رسید موجی از اندوه و اضطراب معاویه را فراگرفت، و دچار سرگردانی شدیدی گردید، زیرا می دانست آن حضرت در نهاد مردم موقعیت بزرگی را داراست و در بین مردم محبوبیت عظیمی دارد و از طرف دیگر نمی توانست برای مخالفت با امام از حربه قتل عثمان و خونخواهی از او استفاده کند، چرا که آن حضرت به هنگام محاصره عثمان از مدافعین او به شمار می آمد.

آنچه از مذاکرات معاویه با یارانش به دست آمد عبارت بود از:

1 - نوشتن نامه هایی برای بزرگان و رؤسای قبائل و سرشناسان شهرها و دادن رشوه های کلان به آنها.

2 - اعزام جاسوسان و خبرگزارانی به همه شهرهایی که خلافت امام را پذیرفته بودند.

در اجرای این امر دو جاسوس ماهر و مورد اعتمادش را به کوفه و بصره فرستاد، این دو جاسوس در کوفه و بصره دستگیر شده، و امام حسن علیه السلام و عبدالله بن عباس که از طرف امام حاکم بصره بود، آن دو را به قتل رساندند.

پس از این جریان امام طی نامه ای به معاویه اخطار کرد، و او را تهدید به جنگ نمود، معاویه که از وصول نامه امام به شدت ناراحت شده بود در صدد برآمد از فریبکاری خود عذرخواهی نموده و از خودش در برابر کار زشتی که مرتکب شده، دفاع کند، و در این مورد، چاره ای جز این نداشت که خوشحالی خود از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار کند، و درباره اعزام جاسوسها هم بهتر دید که جریان را مسکوت گذارد و از بیان آن چشم پوشی نماید.

معاویه در پاسخ نامه عبدالله بن عباس نیز همین شیوه را به کار برد، در پی این جریان ابن عباس نامه ای به امام نوشت، و آن حضرت را به جنگ با معاویه برانگیخت.

جنگ سرد میان امام و معاویه

امام نامه دیگری به معاویه نوشت و او را دعوت به قبول بیعت و اطاعت از مقام خلافت کرد و از او خواست که همچون دیگر مسلمانان در دایره مجتمع اسلامی قرار گیرد، در این نامه امام اشاره کرد که مقام خلافت مقام والائی است که در انحصار خاندان پیامبر می باشد و هیچ کس حق احراز آن را ندارد، و نیز راز سکوت و تسلیم خاندان پیامبر در مسأله غصب خلافت را اینگونه بیان داشت، که علت خاموشی ما ترس از پراکندگی امت بود و برای نگاهداری جامعه اسلامی و اعلاهی کلمه توحید به این تجاوز تلخ تن در دادیم.

معاویه در پاسخ امام دوباره دست به فریب و نیرنگ زد، و ضمن اعتراف به حقوق خاندان پیامبر و اینکه مردم حق آنان را نشناختند گفت: گروهی شایسته از قریش و انصار و دیگران امر خلافت را به قریش واگذارند، در صورتیکه اصحاب شایسته و نیکوکار پیامبر همگی با امیرالمؤمنین بودند و به خلافت ابوبکر راضی نشدند، از سخنان شگفت آور معاویه آن بود که در این نامه ذکر کرد که اگر می دانستم تو در حفظ امت از من ورزیده تر و به اداره امور آگاهتر و در سیاست چیره دست تری و بهتر می توانی منافع مردم را حفظ کنی، کار خلافت را پس از پدرت به تو وامی گذاردم.

پس از این نامه معاویه نامه تهدیدآمیزی به امام نوشت و او را از مخالفت با خود بر حذر داشت و در برابر به امام وعده داد که اگر خلافت معاویه را بپذیرد پس از او مقام خلافت به امام واگذار شود، ولی امام به تهدیدهای او اعتنائی نکرد و در پاسخ به درست اندیشی و پافشاری در جنگ پرداخت. این آخرین نامه ای بود که بین امام و معاویه مبادله شد و پس از آن معاویه دانست که نیرنگهایش اثری نخواهد داشت و اشتباهکاریهای سیاسی او سودی نخواهد بخشید، و دانست که امام آماده جنگ است و ناگزیر او هم برای جنگ مهیا شد و به تهیه وسائل نبرد پرداخت.

اعلام جنگ

در مباحث گذشته دانستیم معاویه می خواست با نیرنگهایش امام را از صحنه خارج سازد، ولی پس از عدم موفقیت در آن راهها دانست، بهترین راه برای حصول آرزوهایش طلائئ اش، اعلان جنگ است، که اگر این اقدام را صورت ندهد فرصتی برایش باقی نمی ماند، ضمن آنکه، اموری چند او را بر این کار وادار کرد:

1 - او پیوندی محکم با بزرگان عراق و سرداران سپاه اسلام و روسای قبائل برقرار کرده بود، و دین و دل آنان را با پول اندکی خرید و به وعده های فراوان و پوشالی امیدوارشان ساخت، و آنان نیز در جهان به او قول همکاری با او و نیز خیانت به امام را داده بودند و دلیل بر این جریان بخشنامه هائی است که معاویه به کارگزاران خود نوشت و آنان را به آمادگی برای جنگ فراخواند، تا هرچه زودتر به او بپیوندند، و در این نامه ها اعلام داشت که طرفداران امام به او پیوسته اند.

2 - او می دانست که سپاهیان امام دچار تفرقه و پراکندگی شده و از فرمانبری پیشوای خود سرپیچیده اند.

3 - آگاهی به خطر داخلی بزرگی که عراق را تهدید می کرد و شام از آن در امان بود، و آن اتفاق افکنی خوارج بود، که نقشه ای شود خود را در تمام عراق مطرح کرده و مردم را به مخالفت و هجوم برمی انگیخت.

4 - شهادت امام علی علیه السلام که باعث بی بهره نمودن عراق از پیشوائی موجه شد.

همچنانکه گفتیم مسائل ذکر شده، باعث شد معاویه در اعلان جنگ شتاب ورزد، و در غیر این صورت، همه تلاشهایش را برای تاءخیر جنگ و عقد پیمان موقت بکار می برد، چنانکه با امپراطور چنین روشی را پیش گرفت.

بر اساس این تفکر معاویه بخشنامه ای که مضمون واحدی داشت به همه کارگزاران و فرماندارانش نوشت و همه را به آمادگی جنگی با امام برانگیخت و دستور داد که با همه نیروها و وسائل خود برای نبرد با او به معاویه بپیوندند.

ترس مردم عراق از شامیان

وقتی که خبر حرکت معاویه و سپاه فراوانش به سوی عراق در همه جا منتشر شد مردم سراسیمه شده و وحشت آنانرا فراگرفت، هنگامیکه امام از این خبر آگاه یافت مردم را برای اجتماع نمودن فرا خواند و آنگاه بالای منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی دستور داد مردم آماده شده و به سوی نخلیه که قرار گاه نظامی ایشان بود حرکت کنند.

مردم که از سپاه شام ترسیده بودند، گوئی مرگ را در جلوی دیدگانشان می دیدند، از اینرو رنگشان زرد و زبانشان لال شد، و سلامتی و تن آسائی را بر هر کار ترجیح می دادند.

هنگامی که صحابی بزرگ پیامبر عدی بن حاتم سکوت مردم را دید چنین گفت:

من عدی بن حاتم، هستم، سبحان الله، چه موقعت زشت و رسوائی دارید آیا فرمان امام و فرزند پیامبرتان را نمی پذیرید، کجایند آن سخنوران توانائی که زبانشان به هنگام سخن دلها را می شکافت، شما هنگامی که دیواری را می بینید مثل روباهان به سوراخ می خزید آیا از دشمن خدا نمی ترسید، و عیب و ننگ نمی فهمید، آنگاه رو به امام کرد و فرمانبرداری خود از ایشان را اعلام کرد، و در پایان گفت: من اکنون به قرارگاه می روم هر کس می خواهد با من بیاید، او از مسجد خارج شد و بدون آنکه کسی او را همراهی کند به نخلیه رفت.

همچنین سرداران بزرگ لشکر اما از رفتار مردم دچار خشم و سراسیمگی فراوان شدند، و مردم را از سستی شان بر حذر داشته و روح نشاط و هیجان برای جنگ و رویارویی با دشمن را در آن ها برانگیختند امام از ابراز وفاداری شان قدردانی کرد.

تشکیل لشکر امام

امام با تشکیل برای مبارزه از کوفه، خارج، مغیره بن نوفل را به جای خود گذارد و خود با سپاه فراوانی ولی سست نهاد، به نخلیه رفت، در آنها اندکی توقف کرد و به تجهیز سپاهیان پرداخت، و بعد از آن جا کوچ کرد تا به دیر عبدالرحمان رسید و در آن جا سه روز توقف نمود و تصمیم گرفت برای ارزیابی، موقعیت دشمن و عدم پیشروی آنان گروهی را به سوی معاویه گسیل دارد.

آن حضرت برای اجرای این مأموریت گروهی که تعدادشان به دوازده هزار نفر می رسید، را به سرپرستی، پسر عمویش عبیدالله بن عباس انتخاب کرد و قبل از حرکت آنان عبیدالله بن عباس را فرا خواند، و سخنانی را با در میان گذارد، که متضمن سفارش آن حضرت به نرمی و مهربانی با سپاهیان و عدم پیشدستی به نبرد با معاویه و اینکه در شئون فرماندهی با قیس بن سعد و سعید بن قیس مشورت کند و در صورت مرگ عبیدالله، آنان رهبر لشکر هستند.

از آن جا که در این قسمت مباحث مهمی وجود دارد و آغاز صلح آن حضرت از اینجا نشاءت می گیرد مواردی را متذکر می گردیم:

1 - علت انتخاب عبیدالله: این سوال شاید مطرح شود که چرا امام عبیدالله را تعیین کرد با توجه به اینکه افراد دیگری در لشکر حضور داشتند، در پاسخ باید گفت: عبیدالله مردی با کفایت و توانا و شایسته احراز چنین مقامی بود، و بر اساس این کفایت از طرف امام علی ع به حکومت یمن منصوب گردید، و گمان می رفت که او نهایت سعی خود را در جنگ با معاویه به انجام رساند، زیرا او در مقام خونخواهی و انتقام از معاویه بود، چرا که بسر بن ارطاة سردار خونخوار معاویه دو فرزند او را در هجوم به یمن فجیعانه به قتل رساند که همسرش دچار جنون گردید و از طرف دیگر امام مقام فرماندهی را در مثلثی از او و قیس بن سعد و سعید بن قیس قرار داد.

2 - تعداد سپاهیان امام در نبرد با معاویه را از بیست هزار نفر تا یکصد هزار نفر نوشته شده اند، و از گفتار ابن اثیر و ابوالفداء ظاهر می شود، که سپاهیان امام همان افرادی بودند که با علی علیه السلام بیعت نمودند، و آنان بر اساس گفتار نوف بکالی و سخن ابن اثیر چهل هزار نفر بودند، تا بیاید دیگر این مطلب گفتار مسیب بن نجیه با امام است که گفت: در شگفتم که تو با داشتن چهل هزار سپاهی با معاویه صلح کردی.

3 - چگونگی سپاهیان: ارتش عراق که به همراه امام برای نبرد با معاویه بسیج شده بود وضع نابسامانی داشت و در فتنه ها و آشوبها فرو رفته بود، و موج بدبختی در آن به حدی بود که خطرش برای امام از خطر معاویه بزرگتر بود.

شیخ مفید، وضع ارتش امام را اینگونه تشریح می کند: مردم عراق که به همراه امام آماده جهاد شدند، ارتشی بس عظیم و سنگین بودند، ولی به تدریج سست و سبک و اندک گردیدند، زیرا از گروههای مختلفی تشکیل شده بود، بعضی شیعیان، امام و پدرش بودند، و بعضی از خوارج که می خواستند بهرگونه که پیش آید و به جنگ معاویه روند، برخی فتنه انگیزانی، بودند که فقط دل به غارت، و غنیمت بسته بودند، و گروهی شکاک که حق را از باطل به درستی که نمی شناختند و عده زیادی که پیرو تعصبات قبیله ای بودند، و از رؤسای قبائل پیروی می کردند، و کاری با دین نداشتند، آنگاه شیخ مفید، درباره وضع روحی و اجتماعی آنان می نویسد: جنگ را ناخوش می داشتند، و طرفدار آسایش و سلامت و خواستار تسلیم و سازش بودند.

آغاز شکست سپاه اسلام

پس از آنکه امام فرماندهی مقدم سپاه را به عبیدالله بن عباس سپرد، او به همراهی سپاه حرکت تا به مسکن رسید و در آنجا اردو زد و رویاروی، سپاه معاویه قرار گرفت، معاویه طبق شیوه همیشگی خود برای درهم شکستن، روحیه سپاه از چند راه به تضعیف روحیه این گروه که به عنوان مقدم سپاه امام بودند، همت گماشت:

1 - اعزام جاسوسها: نخستین دسیسه خطرناک معاویه برای ایجاد فساد در سپاه امام اعزام جاسوسان و خبرگزاران بود تا لشکریان را بترسانند، و آنان را به سستی و پستی کشانند، و در این ماجرا همگی یک سخن را تبلیغی کردند، یعنی: حسن بن علی طی نامه هایی معاویه را به صلح دعوت کرده است، پس چرا شما خود را به کشتن می دهید، این دروغ موجی از سراسیمگی و ترس در میان سپاه را برانگیخت و روح تمرد را در واحدهای لشکر پدید آورد.

2 - پخش رشوه: معاویه برای تخریب روحیه سپاه سرداران سپاه و بزرگان لشکر را با پولهای گزاف خریداری کرد، و واگذاری پستهای حساس را به آنان وعده داد، و آنان نیز ناجوانمردانه دعوت او را پذیرفته و به جانبش می رفتند و در تاریکی شب و روشنائی روز به سپاهیان معاویه می پیوستند، عبیدالله هم هر روز این گزارشها را به امام می داد.

3 - فریب عبیدالله بن عباس: معاویه که گروهی زیادی را به سوی خود جلب کرده بود، تصمیم گرفت با فریب رهبر لشکر سپاه را در هم ریزد، از اینرو نامه ای به این مضمون برای عبیدالله نوشت: حسن نامه ای به من نوشته و در خواست صلح نموده است تا حکومت را به من واگذارد اگر همین حالا بیبوندی فرمانده خواهی و گرنه فرمانبردار می گردی، اگر حالا دعوتم را بپذیری یک میلیون درهم خواهی گرفت، و اکنون نیمی از این پول را به تو می دهم و نیم دیگر را به هنگام ورود به کوفه به تو خواهم داد. مسلماً عبیدالله می دانست که این سخن دروغی بیش نیست زیرا صلح امام با لشکرکشی او سازگار نبود، بعلاوه اگر امام درخواست صلح کرده دیگر نیازی به جلب سائر افراد و تطمیع آنان نمی باشد، مضافاً این گشاده دستی، معاویه و دادن پول گزاف بی معناست.

نامه معاویه در دل عبیدالله شوری به پا ساخت، و برای ارتکاب ننگین ترین عمل زندگیش به اندیشه فرو رفت، فرمانده بودند، و به دست آوردن، پول چشم او را خیره کرده بود، او می دانست که در حکومت اسلامی هرگز مقدار کمی از این پول کلان نیز به او نخواهد رسید، و بالاخره نفس خیانتکار و فریبکارش بر او چیره شد، و ناجوانمردانه پیمانش را با امام زمان خود شکست و از لشکر اسلام کناره گرفت و به خدا و رسول و امیرمؤمنان خیانت کرد، و به قرارگاه ظلم و کفر و

جنایت پیوست و برای همیشه جامه ننگ و رسوائی و خیانت را بر اندامش قرار داد، در تاریکی شب به همراه هشت هزار نفر از سپاهیان اردوگاه امام را ترک و به قرارگاه سپاه شام پیوست.

سراسیمگی سپاه اسلام

نقشه خائنه ای که معاویه در مورد عبیدالله به اجرا گذارد از مهمترین عوامل پیروزی او به شمار می آید، چرا که انحراف ننگین او سپاه را سراسیمه کرد و وحدت اردوگاه را از هم پاشید، سحرگهان باقیمانده سپاه سراغ فرمانده خود را گرفتند، تا او با نماز گزارند، ولی او را نیافتند، و چون از خیانتش آگاه شدند، موجی از ترس و وحشت آنان را فراگرفت و میان سپاه اختلاف افتاد.

قیس بن سعد که این خیانت را نظاره کرد با تصمیم قاطع سپاهیان را فراهم آورد و با آنان نماز گزارده، و بعد از نماز برای مردم سخن گفت تا دلهاشان را اطمینان بخشد، مذمت عبیدالله و خاندان او را نمود و احساسات سپاهیان را برانگیخت تا آنجا که همه به او پیوسته و گفتند: شکر خدای که او را از میان ما بیرون برد، قیس آنگاه نامه ای به امام نوشت و شرح ماجرا را بیان داشت.

خدا می داند که به هنگامی که امام این گزارشات را می خواند چه غم جانگداز و دردی جانکاه به جانش فرو می آمد، او دانست که سپاهیانش ایمانی نداشته و به هنگام جنگ او را به دشمن می سپارند، سپاهیان که با امام در مدائن بودند چون از خیانت عبیدالله آگاه شدند، به فتنه انگیزی پرداختند و موج ترس و اضطراب همه را فراگرفت و سرداران خائن سپاه در جستجوی راهی برای پیوستن به معاویه و دریافت پول فراوان بودند.

معاویه برای آنکه بیشتر بتواند سپاه اسلام را در هم ریزد و به مطامع دنیوی خود برسد، به وسیله جاسوسان خود اخباری را در سپاه اسلام در مسکن و مدائن منتشر ساخت از جمله:

1 - در مدائن شایع کرد که قیس بن سعد با معاویه سازش کرده و به او پیوسته است و مردم که خیانت عبیدالله را دیده بودن، در پذیرش آن شکی به دل راه نمی داند. 2 - در مسکن هم متقابلاً شایع کرد که امام به معاویه پیشنهاد صلح داده و معاویه هم آن را پذیرفته است.

3 - همچنین در مدائن شایع کرد که قیس بن سعد کشته شده پس فرار کنید، این شایعات جعلی روحیه سپاه اسلام را بشدت درهم کوبید و سایه فتنه و آشوب بر آنان سایه افکند.

- 1- وصیتنامه سیاسی - الهی رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی رحمه الله ص 25 (چاپ اول)
- 2- وصیتنامه، سیاسی - الهی رهبر کبیر، انقلاب اسلامی امام خمینی رحمه الله ص 25 (چاپ اول)

(

3- در بعضی از مصادر مانند شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی و مناقب آل ابی طالب این سخن به امام حسن علیه السلام و در اصبه آمده که این سخن را امام حسین علیه السلام به عمر بن خطاب گفت

4- عبیدالله بن عمر در زمان پیامبر به دنیا آمد ولی از آن حضرت حدیثی نقل ننموده، و فقط به پدرش عمر فخر می کرد، او در جنگ صفین به معاویه ملحق شد، روزی با جامه خز و آرایش کرده بیرون آمد و گفت: فردا که علی با ما روبرو شود خواهد فهمید که چه بر سرش می آید، امام فرمود: رهایش کنید، خونس خون پش است، او در صفین کشته شد.

5- در استیعاب آمده که امام حسن علیه السلام با پدرش از خانه بیرون رفت و از او جدا نشد.

حوادث مدائن حوادث مدائن

گفتیم که مقدم سپاه اسلام را با فریب و تطمیع رهبران لشکر و افراد پر نفوذ از هم پاشید، و ترس و وحشت را بر آنان مستولی ساخت در جهت دیگر معاویه در مورد سپاه امام در مدائن نیز به اقداماتی دست زد، نخستین، اقدامش فرستادن عبدالله بن عامر بود که در برابر سپاه اسلام اینگونه سخن گفت:

ای مردم عراق من جنگ را به صلاح شما نمی دانم، من از پیش معاویه می آیم، و او با سپاهی انبوه به سوی شما می آید، سلام مرا به ابوبکر محمد (امام حسن علیه السلام) برسانید، و بگوئید ترا به خدا قسم خودت و این مردم را از مرگ رهایی ده، این سخن روحیه مردم را از جنگ زدود و ترسی سخت در بین آنان پدید آورد.

از طرف دیگر بزرگان قوم را با بخشیدن پولهای کلان، وعده دادن پستهای مهم و مقامات بالا مانند استانداری، فرماندهی سپاه، و وعده ازدواج با یکی از دخترانشان فریب داد، چنانکه شیخ صدوق در این باره می گوید: معاویه یکی از جاسوسهای خود را نزد عمرو بن حریث و اشعث بن قیس و حجار بن ابجر فرستاد و هر کدام را وعده داد که اگر امام حسن علیه السلام را به طور ناگهانی بکشد فرماندهی سپاه را به آنان خواهد بخشید، یا دخترش را به همسر آنان در می آورد، و یا چندین هزار درهم به ایشان می بخشد، این خبر که به امام رسید زرهی در زیر لباس می پوشد، و هرگاه به نماز می ایستاد آن زره را در برداشت.

آنانکه در لشکر امام قرار داشتند، برای آنکه بتوانند، نزد معاویه مقرب تر باشند و گوی سبقت را از دیگران برابند، و گروه گروه به معاویه نامه می نوشتند، این نامه ها متضمن دو مطلب بود:

1 - تسلیم کردن امام پنهانی یا در آشکار

2 - به قتل رساندن امام هر زمان، که معاویه بخواهد، معاویه هم عین نامه ها را برای امام می

فرستاد، امام با دریافت، نامه ها به خیانت یارانش یقین پیدا کرد.

خیانتی دیگر

حادثه اسفبار دیگری نیز وقوع پیوست، امام فرماندهی از قبیله کنده را به همراه چهار هزار نفر به انبار فرستاد تا در آنجا فرود آمده و تا رسیدن دستور منتظر باشد، معاویه که از جریان با خبر شد، پیکی را نزد او فرستاد که اگر به سوی ما بیائی فرماندهی یکی از نواحی شام یا عراق را به تو وامی گذاریم، و پانصد درهم نیز برایش فرستاد، فرمانده خائن به همراه دویست نفر از نزدیکانش به معاویه پیوست، امام پس از شنیدن این خبر برای مردم سخن گفت: و بی وفائی و خیانتکار بودنشان را متذکر گردید، و خبر داد که فرد دیگری را می فرستم او نیز خیانت می کند آنگاه مردی از قبیله بنی مراد را با چهار هزار نفر گسیل داشت و در حضور مردم او را سوگند داد که خیانت نکند، فرمانده مرادی به انبار که رسید همان وعده ها او را نیز فریب داد و راه سپاه کفر را پیش گرفت اینگونه خیانتها دیگر روحیه ای برای سربازان باقی نگذارد و زلزله ای در بنیان لشکر پدید آورد.

پیامدهای تلخ حوادث

سپاه امام آنقدر به پستی گرائی که از هر گونه گناه و تباهی پروا نداشتند، این امور پیامد خیانت رهبران لشکر بود که به وقوع پیوست:

1 - غارت اردوگاه امام: آنان آنچنان به پستی گرائیدند که اموال یکدیگر را به غارت می بردند، و حتی وسائل و اثاثیه امام را به یغما بردند و بنابراینچه در بعضی از کتب تاریخی آمده حتی فرشی که امام بر روی آن می نشست را نیز غارت کردند و ردا را از دوش آن حضرت برداشتند. 2 - تکفیر امام: کار جهل و سیه دلی یاران امام به جائی رسید که بعضی حکم به تکفیر فرزند پیامبر دادند، و جراح بن سنان به قصد کشتن امام برایشان تاخت و فریاد زد: ای حسن تو هم مانند پدرت کشته شدی، تعجب از آنجاست که گروهی این تجاوز و گستاخی به ساحت قدس فرزند پیامبرشان دیدند ولی سکوت نمودند و او را سرزنش نکردند.

3 - سوء قصد به امام: دردها و رنجهای امام به اینجا پایان نیافت بلکه دردهای بزرگتری نیز در انتظار ایشان بود، آن حضرت به وسیله رشوه گیران و خوارج سه بار مورد سوء قصد واقع شد: یکبار

هنگام نماز تیری به سوی آن حضرت انداختند ولی به حضرتش آسیبی نرسید، بار دیگر جراح بن سنان بر ران آن حضرت ضربتی فرود آورد.

شیخ مفید در این مورد می گوید: امام برای تشخیص میزان فرمانبری اصحابش خطبه ای خواند و تصمیم خود به صلح را بیان داشت، زمزمه هایی بلند شد که این مرد کافر شده است از اینرو به خیمه امام هجوم آورده و آنرا غارت کردند و مرد تبهکاری به نام عبدالرحمان بن عبدالله بن جعال ازدی بر امام حمله کرد و عبا را از دوش ایشان برداشت، امام را از آنجا حرکت دادند، چون امام به مظلّم سباط رسید مردی از بنی اسد بنام جراح بن سنان دشنه ای بیرون کشید و افسار قاطر امام را گرفت، و فریاد زد: الله اکبر ای حسن تو هم مانند پدرت به خدا شرک آوردی، و با دشنه اش ران امام را درید، امام گردن او را کشید و هر دو بر زمین افتادند، دو نفر از شیعیان به یاری آن حضرت شتافتند، و آن حضرت که به سختی مجروح شده بود را روی تختی خواباندند و به مدائن بردند⁽⁶⁾ بار سوم با خنجر در وقت نماز به آن حضرت حمله کرده و مژرویش ساختند.

امام در برابر این حوادث

آنچه پیش آمده بود امام را در وضعیتی سخت قرار داد، باری تصمیم گیری در برابر آنچه وقوع پیوسته بود گروهی از سران و بزرگان را دعوت کرد و برای ایشان سخن گفت و زیانهای صلح با معاویه امام استفاده کرده و برای پیوستن فضاحت بار به معاویه بیشتر تلاش می کردند، وضع امام در این موقعیت موجب سرگردانی و حیرت بود، از یک سو مبارزه با معاویه را جهادی واجب می دید، و از سوی دیگر از هم پاشیدگی و روحیه خیانت آمیز سپاهیان را می نگریست، با اینکه از اصلاحشان نا امید بود باز خواست یک بار دیگر میزان پایداریشان را در صورت وقوع جنگ بیازماید، از اینرو برای آنها خطبه خواند، هنوز خطبه امام پایان نیافته بود که از هر سو فریاد سپاهیان برخاست: زنده می مانیم، زنده می مانیم.

امام پس از این ماجرای دردناک دانست که اگر بخواهد با معاویه بجنگد تنها و دست خالی می ماند، با مشاهده چنین موقعیت سیاه و دردناک امام مصلحت را در پذیرش صلح دید و بیش از آنکه فاجعه ای ننگین پیش آید در قبول آن شتاب ورزید.

یزید بن وهب جهنی گوید: به عیادت امام که از شدت جراحت در مدائن بستری بود رفتم و گفتم: ای پسر پیامبر مردم سرگردانند، امام با اندوه بسیار فرمود: به خدا قسم من معاویه را از اینها بهتر می دانم که خود را شیعه من شمارند، و آهنگ جانم را دارند، و خیمه ام را غارت می کنند و اموالم را می برند، بخدا اگر بتوانم از معاویه پیمانی بگیرم که خون ریخته نشود و پیروانم و خاندانم در امان بمانند، برایم بهتر است که بدست این مردم کشته شوم، و خاندانم نابود گردد، به خدا قسم اگر با معاویه صلح کنم و عزیز بمانم بهتر است که با پستی و اسارت بدست اینان بیفتم و کشته شوم، اگر بخواهم با معاویه بجنگم اینان گردن مرا گرفته و تسلیم دشمن می کنند و آنگاه معاویه یا مرا می کشد یا بر من منت می گذارد و رهایم می کند و این ننگ همیشه برای بنی هاشم، می ماند، و معاویه و دودمانش بر زنده و مرده ما همواره منت می گذارند.

امام در این گفتار با بهترین وجه آنچه در قلب داشت، را ظاهر ساخت و واقعیت را بیان نمود، و می توانست که جنگ در این لحظات بی معنا بوده و به نابودی و خواری هرچه بیشتر می انجامد، از اینرو چاره ای جز صلح با معاویه ندید.

پیمان صلح

امام حسن علیه السلام هنگامیکه بر اثر شرائط نامساعد جنگ را بر خلاف مصالح جامعه اسلامی و حفظ موجودیت اسلام تشخیص داد و ناگزیر صلح و آتش بس را پذیرفت، بسیار کوشش نمود تا هدفهای عالی خود را به قدر امکان به وسیله صلح و به نحو مسالمت آمیز تاءمین نماید.

از طرف دیگر چون معاویه در برابر برقراری صلح و به دست گرفتن قدرت حاضر به دادن هرگونه امتیاز بود امام از آمادگی او حداکثر بهره برداری را نمود، و موضوعات مهم و حساس که در درجه اول اهمیت قرار داشت را در آن قرار داد.

متن صلح امام علیه السلام در کتب مربوط به طور کامل و به ترتیب ذکر نشده، بلکه هر یک از مورخان به چند ماده از آن اشاره نموده اند، ولی با جمع آوری مواد پراکنده از کتب مختلف می توان در صورت کامل آن را تقریباً ترسیم نمود، که عبارتند از:

- 1 - واگذاری حکومت به معاویه به شرط آنکه معاویه بر طبق قرآن و روش پیامبر عمل کند.
- 2 - خلافت بعد از معاویه برای امام حسن علیه السلام بوده و معاویه حق انتخاب جانشین را ندارد.
- 3 - توقف دشنام دادن به حضرت علی علیه السلام
- 4 - ترجیح بنی هاشم، بر دیگران، در تقسیم بیت المال، و تقسیم مبالغی پول بین بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین.
- 5 - تعهد معاویه به در امان بودن تمام مردم از تعقیب و آزار او، و عدم آزار شیعیان علی علیه السلام در هر کجا که باشند، و در امان بودن امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و سائر خاندان پیامبر. در پایان معاویه تعهد به اجرای آن نموده و بزرگان شام بر آن گواهی دادند.

نقض پیمان صلح

با دقت در پیمان صلحی که بین امام و معاویه منعقد گردید انسان می یابد که امام که بر اثر حوادث تلخ قادر به نبرد رویاروی با معاویه نبود، اما توانسته بود با این قرارداد اهداف خود را تا حد امکان تأمین نماید، امام حوادث آینده بر خلاف این معنا را ثابت کرد.

پس از انعقاد پیمان صلح برای تاءبید آن حضرت در حضور مردم و معاویه به همراه سپاهیان نشان وارد شهر کوفه شدند، معاویه در اولین گفتارش پس از انعقاد پیمان به مردم چنین گفت:

به من خاطر این با شما جنگیدم که نماز خوانده و حج بجای آورید، و زکات بدهید، چون می دانستم که اینها را انجام می دهید، بلکه برای این با شما جنگیدم که شما را مطیع خود ساخته و بر شما حکومت کنم - تا آن جا که گفت:- آگاه باشید هر شرط و پیمانی که با حسن بن علی علیه السلام بسته ام زیر پاهای من بوده و هیچگونه ارزشی ندارد.

پس از این ماجرا و به دست گیری قدرت معاویه اهانت به علی ع را بیش از پیش رواج داد، و زندگی را بر شیعیان آن حضرت تنگ و دشوار ساخت و حجر بن عدی و یارانش را به قتل رسانید، و دیگر شیعیان آن حضرت را مورد سخت ترین آزار و اذیت قرار داد، که آن ها یا زندانی و یا متواری و دور از خانه خود بودند.

ابن ابی الحدید گوید:

شیعیان در هر جا که بودند به قتل رسیدند، بنی امیه دستهای و پاهای اشخاص را به احتمال اینکه از شیعیان هستند، بریدند، هر کسی که معروف به دوستداری و دلبستگی به خاندان پیامبر ص بود زندانی شد، یا مالش به غارت رفت، یا خانه اش را ویران کردند، شدت فشار و تزییقات نسبت به شیعیان به حدی رسید که اتهام به دوستی علی ع از اتهام به کفر و بی دینی بدتر شمرده می شد و عواقب سختتری به دنبال داشت.

آزار معاویه نسبت به شیعیان هر روز بیشتر می شد و این وضع نسب به اهل کوفه که مرکز شیعیان آن حضرت بشمار می رفت از هر جا بدتر بود.

معاویه زیاد بن ابیه را حاکم شهر کوفه و بصره نموده و او که روزی در صف شیعیان امام علی ع بود و آن را به خوبی می شناخت، آنان را در هر جا که به ایشان دست می یافت گرفته و دستها و پاهایشان را قطع، یا از درختان خرما آویزان، و یا کور و نابینا می ساخت.

زیاد بن ابیه به جای خود چند روزی سمره بن جندب را حاکم بصره نمود، او در این مدت هشت هزار نفر را به قتل رسانید، و طبری از ابوسوار، عدوی نقل می کند که می گوید: سمره در یک صبحگاه چهل و هفت نفر از بستگان مرا که حافظ قرآن بودند کشت ⁽⁷⁾.

این امور مردم را به اهداف شوم بنی امیه و مخالفت آنان با مقدسات اسلامی هرچه بیشتر آشنا ساخت و زمینه ساز انقلاب خونین عاشورا گردید.

رفتار دو گونه امام حسن و امام حسین ع در برابر بنی امیه

از بحثهای پیشین فلسفه صلح امام با معاویه دانسته شد، اما ممکن است این سوال در ذهن بیاید که چرا دو امام دو گونه عمل نمودند، این پاسخ را باید در شرائط زمانهای آنان دانست که عبارتند از:

1 - معاویه در دوران زمامداری خود با حيله گری سعی می کرد به حکومتش رنگ شرعی و اسلامی دهد و ظواهر اسلام را حفظ کند، به علاوه او در حل و فصل امور و مقابله با مشکلات سیاست فوق العاده ماهرانه ای داشت، که فرزندش یزید فاقد آن بود، همین دو موضوع پیروزی قیام و شهادت در زمان حکومت وی را مورد تردید قرار می داد، و از اینرو مردم جنگ آن حضرت را با معاویه بیشتر یک اختلاف سیاسی و کشمکش بر سر خلافت و حکومت به شمار می آوردند، تا قیام حق در برابر باطل.

2 - از گفتار امام حسن علیه السلام دریافتیم، که جنگ امام حسن علیه السلام باعث شهادت ایشان نمی گردید، بلکه او را اسیر کرده و زنده زنده تحویل معاویه می دادند یا به دست خود ایشان را به قتل می رساندند، و در صورت شکست امام، معاویه دارای قدرت مطلق می گردید، و تمام شهرها را از وجود شیعیان خالی می کرد.

3 - یزید جوانی ناپخته و شهوت پرست، بی خبرند و خوشگذران بود، علنا مقدسات اسلامی را ریز پا گذارده و علنا شراب می خورد از لحاظ سیاسی آن قدر ناپخته بود که قیافه اصلی حکومت بنی امیه که دشمنی آشتی ناپذیر با اسلام و بازگشت به دوران جاهلیت و احیای رژیم اشرافی آن زمان بود، را کاملاً به مردم نشان داد، این امور عدم لیاقت او را برای احراز مقام خلافت و رهبری جامعه اسلامی روشن ساخت و مجوز خوبی برای انقلاب و واژگون ساختن چنین حکومتی را به دست داد.

4 - عامل مهم برای انقلاب امام حسین علیه السلام را باید بیداری افکار عمومی و افزایش نفوذ دعوت شیعیان پس از صلح امام حسن علیه السلام دانست، تجاوز، مکرر معاویه به حقوق مسلمانان، نقض پیمان

صلح و بالاخره مسموم ساختن امام مجتبی علیه السلام مسائلی بود که وجهه عمومی حکومت بنی امیه را بیش از پیش لکه دار ساخت و موقعیت آن را تضعیف نمود.

5 - یکی از مسائل مهم در این بحث تفاوت یاران دو امام است، یاران امام حسن علیه السلام قصد داشتند ایشان را زنده تحویل معاویه دهند، یا به فرمان او امام را به قتل رسانند و یاران امام در شب عاشورا به امام خود عرضه داشتند: به خدا سوگند، اگر بدانیم، که کشته می شویم، آنگاه ما را زنده می کنند سپس می کشند، و خاکسترمان را بر باد می دهند، و این کار را هفتاد بار تکرار می کنند از تو جدا نخواهیم شد تا در حضورت جان بسپاریم.

در حقیقت این دو برادر در دو رویه یک رسالت بودند، که وظیفه و کار هر یک، در جای، خود و در اوضاع و احوال خاص خود از نظر ایفای رسالت و تحمل مشکلات، و نیز از نظر فداکاری و از خودگذشتگی معادل و هموزن دیگری بود.

شهادت آن حضرت

به گفته بسیاری از مورخین آن حضرت با زهری که معاویه برای جعهده همسر آن حضرت فرستاده بود به شهادت رسید، معاویه به جعهده وعده ازدواج با یزید و دادن صد هزار درهم را داد، ولی پس از شهادت امام و درخواست جعهده برای ازدواج با یزید گفت: ما دوست داریم، یزید زنده بماند، و اگر او را دوست نمی داشتیم، بنا به وعده های که داده بودیم او را به عقدش در می آوردیم.

امام حسین علیه السلام پیکر برادرش را به همراه دیگر نزدیکان، تجهیز کرد، مردم برای تشییع سبط اکبر پیامبر به مدینه آمدند، پیکر امام را برای برگزاری، نماز به مسجد بردند و امام حسین علیه السلام بر آن نمازگزارد، آنگاه جنازه حضرت را نزدیک قبر پیامبر بردند تا با جدش تجدید عهد کرده و در جوار آن حضرت او را دفن کنند آتش حسد و کینه در دل بنی امیه برخاست چرا که عثمان در حاشیه گورستان یهودیان به خاک سپرده شده بود از اینرو مروان بن حکم و سعید بن عاص نزد عایشه رفته تا از او یاری بگیرند، عایشه نیز که قبلش از کینه به این خاندان پر بود از مروان پرسید: چه کنم، او گفت: نزد حسین برو و او را از این کار منع نما، از اینرو به مسجد آمد و فریاد زد: کسی را که دوست

نمی دارم وارد خانه ام نکنید و بدانید اینکار انجام نمی یابد مگر اینکه گیسوانم پریشان شود و اشاره به پیشانی‌ش نمود.

امام حسین علیه السلام بنا به وصیت برادر بزرگش برای جلوگیری از خونریزی، آن حضرت را به بقیع برد، و در کنار قبر مادر بزرگش فاطمه بنت اسد دفن نمود. رحمت خدا بر او باد آنگاه که به دنیا آمد، و آن هنگام که شهید شد، و آنگاه که برای انتقام از دشمنانش در پیشگاه عدل الهی حاضر می گردد.

می توان پرسید:

1 - از کجا خانه پیامبر از آن عایشه بوده مگر پدرش در مقابل محبوبه خدا نگفت: پیامبران از خود ارثی بجا نمی گذارند، و شاید دختران از بردن ارث محرومند؟! 2 - اگر ارث هم صحیح باشد، او یک نهم از یک هشتم خانه، یعنی یک هفتاد و دوم خانه پیامبر را به ارث می برد، زیرا پیامبر نه زن داشت، و هر زن یک هشتم ارث را مالک است و قبر پدرش بیشتر از حد او بود.

3 - علاوه بر این، زن از زمین ارث نبرده و از قیمت عمارت ارث می برد.

4 - عایشه کنیه بسیاری از خاندان علی و زهرا علیهما السلام داشت، تا آنجا که با وجود محرم بودن، با امام حسن و حسین علیهما از آنان رو گرفته و از پشت پرده با ایشان سخن می گفت، و بعد از مرگ عبدالرحمن بن عوف که (در شوری بر ضد علی علیه السلام رای داد) اجازه داد که او را در کنار قبر پیامبر دفن نمایند، این اقدام عایشه تا آنجا زشت و کریه بود که ابوهریره فریاد زد: به من بگوئید اگر پسر موسی بن عمران از دنیا می رفت آیا در کنار پدرش دفن نمی شد من خودم از پیامبر شنیدم که می فرمود: حسن و حسین پیشوای جوانان اهل بهشتند!⁽⁸⁾

جواد قیومی اصفهانی 1374/2/1

فصل اول: نیایش ها و ادعیه آن حضرت

بخش اول: ادعیه آن حضرت در ثناء الهی و درخواست حوائج از او

1- دعاؤه ﷺ فی التسبیح لله سبحانه فی الیوم الرابع من الشهر

سبحان من هو مطلع علی خوازن القلوب، سبحان من هو محصى عدد الذنوب سبحان من لا یخفی علیه خافیة فی السماوات و الارض، سبحان المطلع علی السرائر عالم الخفیات.
سبحان من لا یعزب عنه مثقال ذرة فی الارض و لافی السماء سبحان من السرائر عنده علانیة والبواطن عنده ظواهر سبحان الله و بحمده

1- دعای آن حضرت در تنزیه خدای بزرگ در روز چهارم ماه:

پاک و منزه است خدائی که که بر اسرار قلبها آگاه است، پاک و منزه است کسی که شمارش گناهان را می داند، پاک و منزه است، آنکه چیزی در آسمانها و زمین از دید او پنهان نیست، پاک و منزه است آگاه بر ارزشها و دانای بر پنهانیها.

پاک و منزه است آنکه اندک چیز در زمین و آسمان از او پنهان نمی باشد، پاک و منزه، است آنکه رازها برایش آشکار و اسرار برایش هویدا است، پاک و منزه است خداوند و ستایش مخصوص اوست.

2- دعاؤه ﷺ فی المناجات

اللهم انک الخلف من جمیع خلقک، و لیس فی خلقک خلف منک، الهی من احسن فبرحمتک، و من اساء فبخطیئة فلا الذی احسن استغنی عن رفدک و معونتک و لالذی اساء استبدل بک و خرج من قدرتک.

الهی بک عرفتک و بک اهتدیت الی امرک، و لولا انت لم ادر ما انت، فیا من هو هکذا و لاهکذا غیره، صل علی محمد و آل محمد و ارزقتنی، الاخلاص فی عملی، و السعة فی رزقی، اللهم اجعل خیر عمری، اخره، و خیر عملی خواتمه، و خیر ایامی، یوم القاک.

الهی اطعتک و لک المنة علی فی احب الاشیاء الیک، الایمان، بک، و التصدیق برسولک، و لم اعصک فی ابغض الاشیاء الیک، الشرک بک و التکذیب برسولک، فاغفرلی ما بینهما، یا ارحم الراحمین

2- دعای آن حضرت در مناجات

پروردگارا! تو بعد از تمامی مخلوقات، باقی مانده، و هیچ موجودی بعد از تو وجود نخواهد داشت، پروردگارا کار نیک هر کس از تو منشاء گرفته، و کارهای زشت هر فرد از خطا و اشتباه خود اوست، پس نیکوکار از یاری و عنایت، تو بی نیاز نیست و آنچه کار زشت انجام داد، غیر تو فرد دیگری را پیدا نکرده، و از تحت قدرت و حکومت تو خارج نشده است.

بارها! عنایت تو را شناخته و به وسیله تو به سوی دینت، هدایت شوم، و اگر یاریت، نبود تو را نمی شناختم، پس ای کسی که اینگونه می باشد و کسی که چون او نیست بر محمد و خاندانش درود فرست و اخلاص در عمل و وسعت در روزی به من عطا فرما، خدایا بهترین ساعات عمرم را آخرین ساعات زندگیم قرار ده، و بهترین اعمالم را آخرین کارهایم قدر فرما، و بهترین لحظاتم را زمانی قرار ده، که تو را ملاقات می کنم.

خدایا! بر من منت نهادی تا در محبوبترین چیزها نزد تو، یعنی ایمان، به تو و شهادت به رسالت پیامبرت، فرمانبرداری، تو را بنمایم، و در مبعوض ترین چیزها نزد تو، یعنی شرک و دوگانه پرستی و تکذیب پیامبرت، تو را معصیت نکنم، پس آنچه در میان این دو است را بر من ببخشای، ای بهترین رحم کنندگان.

3- دعاؤه ﷺ لطلب المغفرة

الهم انی اتقرب الیک بجدک و کرمک، و اتقرب الیک به محمد عبدک و رسولک و اتقرب الیک بملائکتک المقربین و انبیاءک و رسلک، ان تصلی علی محمد عبدک و رسولک و علیا ال محمد، و ان تقیلنی عشرتی، و تستر علی ذنوبی، و تغفرها لی، و تقضی لی حوائجی ولا تعذبنی بقبیح کان منی، فان عفوک و جدک یسعنی انک علی کل شیء قدیر

3- دعای آن حضرت در طلب مغفرت

پروردگارا! به تو نزدیکی می جویم، با جود و بخشش، و با بنده و فرستاده ات محمد، که درود تو بر او و خاندانش باد، و با فرشتگان مقرب و پیامبران و رسولانت، تا اینکه بر محمد بنده و فرستاده ات، و بر خاندان او درود فرستی، و از لغزشم، درگذری، و گناهانم را پوشانده و آنها را بیامیزی، و حاجاتم را برآورده و به سبب کارهای زشتم مرا عذاب نکنی، به درستیکه عفو و بخشش تو مرا شامل می شود، و تو بر هر کار قادر و توانایی.

4- دعاؤه ﷻ لطلب المغفرة و انجاح المطالب

یاعدتی عند کربتی، یا غیاثی⁽⁹⁾ عند شدتی، یا ولیی فی نعمتی، یا منجحی فی حاجتی، یا مغزعی فی ورطتی، یا منقذی من هلکتی، یا کالی فی وحدتی اغفرلی خطیئتی، و یسرلی امری، و اجمع لی شملی، و انجح لی طلبتی، و صلح لی شاءنی، و اکفین ما اهنی، و اجعل لی من امری فرجا و مخرجا، و لاتفرق بینی و بین العافیة ایدا ما ابقیتنی، و فی الاخرة اذا توفیتنی، برحمتک یا ارحم الراحمین

4- دعای آن حضرت در طلب مغفرت و برآورده شدن حاجات

ای توشه ام، در هنگام سختی، ای فرید رسم، در زمان گرفتاری، ای سرپرستم در نعمتها، ای برآورنده حاجتها، ای پناهم، در لغزشگاهها، ای رهاننده ام از هلاکت و بدبختی، ای همراه و یاورم در تنهایی.

خطا و لغزشم را ببخش، و کارم را آسان فرما، به اجتماعمان گرمی بخش، و حاجتم را برآور، و کارم را اصلاح گردان، آنچه که بدان اهتمام دارم را کفایت کن، و در کارم، گشایش، عطا فرما، و تا آنگاه که زنده ام، و بعد از مرگ بین و من و سلامتی و عافیت هرگز جدائی مینداز، به رحمتت ای بهترین رحم کنندگان.

5- دعاؤه ﷻ لطلب مکارم الاخلاق

یا من الیه یفر الہارہون، و بہ یستاءنس المستوحشون، صل علی محمد و الہ و اجعل انسی بک، فقد ضاقت، عنی بلادک و اجعل توکلی علیک، فقد مال علی اعداؤک اللہم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنی بک اصول و بک اجول و علیک اتوکل و الیک انیب اللہم و ما وصفتک من صفة او دعوتک من دعاء، یوافق ذلک محبتک و روضانک و مرضاتک فاحینی علی ذلک و امتنی علیہ، ما کرہت من ذلک، فخذ بناصیتی الی ما تحب و ترضی بؤت الیک ربی من ذنوبی، و استغفرک من جرمی، و لاحول و لا قوۃ الا باللہ، لا الہ الا هو الحلیم الکریم، و صلی اللہ علی محمد والہ، و اکفنا مهم الدنیا و الاخرۃ عافیۃ، یا رب العالمین

5- دعای آن حضرت در طلب اخلاقیہای نیکو

ای کسی کہ فرار کنندگان بہ سوی او می گریزند، و کسانی کہ در ہراسند بہ او انس و الفت گرفتہ و دلگرم می شوند، بر محمد و خاندانش درود فرست و دلگرمیم را بہ خودت قرار دہ، کہ شہرہایت برایم تنگ شدہ است، و توکل و اعتمادم را بر خودت مقدر فرما، کہ دشمنانت بہ سوی من چشم دوختہ اند.

پروردگارا بر محمد، و خاندانش درود فرست، و مرا آنگونہ قرار دہ کہ بہ سوی، توجہ کردہ و با یاریت، تلاش کنم، و بر تو توکل کردہ و بہ سوی تو تضرع و زاری نمایم.

خداوندا! ہر صفتی کہ با آن تو را ستودم، و ہر دعائی کہ تو را بدان، خواندم، و رضایت، و محبت، و خشنودی تو را در برداشت، مرا بر آنها زندہ بدار و بمیران، و آنچه را کہ از آن ناخشنود بودی، مرا از آن بہ سوی آنچه موجبات خشنودی تو را فراہم می سازد، متوجہ ساز.

از گناہانم، بہ سوی تو روی آورده، و از خطایم، استغفار می کنم، و نیرو و توانایی جز با قدرت تو میسر نیست، معبودی جز تو نبودہ، و او بردبار و بزرگواریست، و بر محمد و خاندانش درود فرست، و کارہای مهم ما را در دنیا و آخرت، در سلامتی و عافیت، کفایت فرما.

6- دعاؤہ ﷺ لطلب النصر و الیقین من اللہ

اللهم انى اساءلك من كل امر ضعفت عنه حيلتى، ان تعطينى، منه ما لم تنته اليه رغبتى، و لم يخطر
ببالى، و لم يجر على لسانى، و ان تعطينى، من اليقين ما يحجزنى ان اسال احدا من العالمين، انك على
كل شىء قدير

6- دعای آن حضرت برای طلب یاری و یقین از خدا

پروردگارا! از تو مى خواهم در مقابل هر کار که توان رویارویی با آن را ندارم، توانی به من
ارزانی داری که امید آن را نداشته، و فکرم بدان خطور نکرده، و بر زبانم، جاری نشده باشد، و یقینی
به من عطا فرمائی که مرا از حاجت خواستن از غیر تو باز دارد، به درستیکه تو بر هر کار قادر و
توانائی.

بخش دوم: ادعیه آن حضرت در مورد نیاز و آنچه به آن ارتباط دارد

7- دعاؤه ﷻ فی قنوت الوتر

اللهم اهدنی فیمن هدیت و عافنی، فیم عافیت، و تولنی فیمن تولیت، و بارک لی فیما اعطیت و قنی شر ما قضیت، انک تقضی و لایقضی علیک، انه لایذل من والیت، تبارکت ربنا و تعالیت

7- دعای آن حضرت در قنوت نماز وتر

پروردگارا! مرا در زمره کسانی قرار ده که ایشان را هدایت کرده ای، و سلامت دار به همراه کسانی که به آنان سلامتی عطا فرموده ای، و مرا سرپرستی کن در میان افرادی که ایشان را سرپرستی، نموده ای، و در آنچه به من عطا کرده ای برکت، عنایت نما، و شر و بدی، آنچه که مقدر کرده ای را از من دور، تو حاکم بوده و کسی بر تو حکم نمی کند، به درستیکه تو هر که را سرپرستی کنی ذلیل نمی گردد.

8- دعاؤه ﷻ فی القنوت

یا من بسلطانہ ینتصر المظلوم و بعونه یعتصم المکلوم سبقت مشیتک و تمت کلمتک و انت علی کل شیء قدیر و بما تمضیه خبیر

یا حاضر کل غیب، و یا عالم کل سر، و ملجاء کل مضطر، ضلت فیک الفهوم، و تقطعت دونک العلوم، انت الله الحی القيوم، الدائم الدیموم.

قدرت ری ما انت به علیم، و فیه حکیم، و عنه حلیم، و انت بالتناصر علی کشفه و العون علی کفه غیر ضائق، و الیک مرجع کل امر کما عن مشیتک مصدره.

و قد ابنت عن عقود کل قوم، و اخفیت سرائر اخرین، و امضیت، ما قضیت، و اخرت ما لافوت علیک فیه، و حملت العقول ما تحملت فی غیبک لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة و انک انت السميع العلیم، الاحد البصیر

و انت اللهم المستعان و علیک التوکل، و انت ولی ما تولیت لک الامر کله، تشهد الانفعال و تعلم الاختلال و تری تخاذل اهل الخبال و جنوحهم الی ما جنحو الیه، من عاجل فان و حطام عقباه حمیم

ان و قعود من قعد، و ارتداد من ارتد و خلوی من النصار،⁽¹⁰⁾ و انفرادی من الظهار، و بک اعتصم و بحبلک استمسک و علیک اتوکل

اللهم قد تعلم انی ما ذخرت جهدی، و لامنعت و جدی حتی انفل حدی و بقیة وحدی فاتبعته طریق من تقدمنی فی کف العادیة و تسکین الطاغیة عن دماء اهل المشایعة⁽¹¹⁾ و حرست ما حرسه اولیائی من امر اخرتی و دنیای.

فكنت لعیظهم اکظم و بنظامهم انتظم، و لطریقتهم اتسمن، و بمیسمهم اتسم، حتی یاءتی نصرک و انت ناصر الحق و عونہ و ان بعد المدى من المرتاد و ناءى الوقت عن افناء الاضداد.

اللهم صل علی محمد و ال محمد و آله و اخرجهم مع النصاب فی سرمد العذاب، و اعم عن الرشید و ابصارهم و سکعهم فی غمرات لذاتهم، حتی تاءخدهم بغتة و هم غافلون و سحرة و هم نائمون بالحق الذی تظهره، و الید الی تبطش بها، و العلم الذی تبدیه، انک کریم علیم

8- دعای آن حضرت در قنوت

ای آنکه با قدرت او مظلوم یاری شده، و با کمک او مجروح التیام می یابد، فرمانت، پیشی گرفته، و امرت، پایان پذیرفته، و تو بر هر کار توانا، و بر آنچه می گذرد دانائی
ای آنکه در هر پنهانی حاضر و بر هر راز و نهانی آگاهی، و پناه هر مضطر و درمانده ای، اوهام در یافتن تو گم گشته، و علوم از رسیدن به کنه تو درمانده اند، و تو خدائی هستی که پایدار و دائمی و جاودانی.

آنچه بدان دانا و در آن حکیم بوده و از آن شکیبیا و بردباری، را می بینی، و تو بر یاری کردن برای برطرف ساختن آن و بر بازداشتن از آن قادری، و بازگشت هر کار به سوی توست، همچنانکه آغاز آن از فرمان تو بوده است.

از تصمیمات، هر گروهی جدا بوده و راز و نهان دیگران را مخفی می داری، آن چه حکم کرده ای را اجرا نموده، و آن چه از دسترس تو دور نمی باشد، را تاءخیر می اندازی، آنچه عقول در مشیت تو بدان قادر بوده اند، را به آنها داده ای، تا هر که هلاک می گردد یا به راه راست هدایت می شود با

دلیل و برهان توام بوده، و نزد خداوند عذری نداشته باشند و به درستیکه تو شنوا و دانا، یگانه و بینائی.

پروردگارا! تو یاری کننده بوده و توکل و اعتماد بر توست، و تو شایستگی سرپرستی، مخلوقات را داری، و تمام جهان، در اختیار توست، هر تاءثیری تأثری در جهان را شاهد بوده و به هر تغییری آگاهی، اعراض و روی گرداندن مکاران، و تمایل آنان به دنیای فانی و زینتهای زودگذر آن - که عقاب الهی را به دنبال خود دارد - و نیز مبارزه نکردن آنان و بازگشتشان از دین، و بدون یاور شدنم، و نداشتن پشتیبانی برای خود، را دیده ای، از تو یاری خواسته و به ریسمان محکم تو چنگ زده و بر تو توکل می نمایم.

پروردگارا! تو می دانی که از هیچ کوششی فروگذار نکرده، و از هیچ عملی دریغ ننموده ام، تا آنگاه که قدرتم کاسته شدم، و تنها ماندم، از اینرو راهی را انتخاب کردم که پیشینیان من برای رفع دشمنی و ساکن نمودن طغیان و آشوب در جهت جلوگیری از خونریزی شیعیان برگزیده بودند، و آنچه اولیائهم از امور دنیا و آخرت حراست کرده اند، را، پاسداری نمودم.

از اینرو خشمشان، را تحمل کرده، و روششان را متابعت نموده، و راهشان را پذیرفته، و با نشانه آنان شناخته شده ام، تا آنگاه که یاری تو فرا رسد، و تو یاری کننده حق می باشی، اگر چه مطلوبمان از ما دور باشد، و زمان برای نابودی دشمنان گذشته باشد.

خداوندا! بر محمد و خاندانش درود فرست، و آنان را به همراه دشمنانت در عذاب الهی ابدی داخل کن، و چشمانشان را از یافتن راه حق کور نما، ایشان را در لذات دنیوی فرو بر، تا مرگ آنان به طور ناگهانی فرا رسد، در حالیکه در غفلت به سر می برند، یا در آن هنگام که در خواب فرو رفته اند، با حقیقتی که تو آن را یاری کرده و قدرتی که با آن دشمنانت را مجازات می کنی، و علمی که آن را آشکار می گردانی، به درستیکه تو بزرگوار و دانائی.

9- دعاؤه ﷺ فی القنوت

اللهم انك الرب الرؤوف الملك العطوف، المتحنن الماءلوف، وانت غياث الحيران، الملهوف و
مرشد الضال المكفوف، تشهد خواطر اسرار لمسرين، كمشاهدتك اقوال الناطقين
اساءلك بمغيبات علمك في بواطن سرائر المسرين اليك، ان تصلى على محمد و آله، صلاة نسبق
بها من اجتهد من المتقدمين، نتجاوز فيها من يجتهد من المتأخرين و ان تصل الذي بيننا و بينك، صلة
من صنعته لنفسك و اصطنعته لعينك
فلم تتخطفه خاطفات الظنن و لاواردات الفتن، حتى نكون لك في الدنيا مطيعين، و في الاخرة في
جوارك خالدين

9- دعای آن حضرت در هنگام قنوت

پروردگارا! به درستی که تو پروردگار رؤوف، پادشاه، عطوف، مهربان و بردبار بوده، و تو پناه
سرگردان متحیر، و راهنمای گمراه بازمانده بوده، و به اسرار و رازهای نهانی آگاهی، همچنانکه گفتار
گویندگان را نظاره گر، هستی
از تو می خواهم به علمهای نهانی ات از رازهای باطن، که بر محمد و خاندانش درود فرستی،
درودی که با آن از تلاشگران گذشته پیشی گرفته و از تلاشگران آینده سبقت گیریم، و بین ما و
خودت رابطه ای برقرار کن، که برای کسانی که آنان را باری خود ساخته ای برقرار می نمائی.
و گمانهای باطل و آشوبگران ویرانگر آن را نابود نسازد، تا اینکه در دنیا فرمانبردار تو، و در
آخرت، در جوار تو جاودانه باشیم.

10- دعاءه ﷺ فی الاستسقاء

اللهم هيج لنا السحاب بفتح الابواب بماء عباب و رباب بانصباب و انسكاب
يا وهاب، اسقنا معدقة، مطبقة مونقة، فتح اغلاقها و يسر اطباقها، و سهل اطلاقها، و عجل سياقها
بالاندية في بطون الاودية بصوب الماء
يا فعال اسقنا مطرا قطرا، طلا مطلا مطبقا طبقا، عاملا معما، رهما بهما، رحما⁽¹²⁾ رشا مرشا، واسعا
كافيا، عاجلا طيبا مريئا، مباركا، سلاطحا بلاطحا يباطح الاباطح مغدودقا مغرورقا

اسق سهلنا و جبلنا و بدونا و حضرننا، حتی ترخص به اسعارنا، و تبارک لنا فی صاعنا و مدنا، ارنا
الرزق موجودا، و الغلاء مفقودا، امین رب العالمین

10- دعای آن حضرت در طلب باران

پروردگارا! ابرها را برای ما با گشودن دره‌هایش برای ریزش آبهای بسیار فراوان و پی در پی به
حرکت درآور.

ای بخشنده! برای ما باران فرو ریز، پی در پی فراگیر رویاننده، قفلهایش را بگشا، و موانعش را
برطرف کن، و ریزش آنرا آسان گردان، و در آمدن آن برای نمناک ساختن دشتهای به وسیله ریزش
آب تسریع فرما.

ای تلاشگر برایمان باران فرو ریز، بارانی قطره قطره، فراوان و بسیار، پی در پی و فراگیر، نمناک
کننده، وسیع و کافی، سریع و پاکیزه و رویاننده گوارا و مبارک، عریض و گسترده که دشتهای را نمناک
سازد.

در کوه و دشتان، و شهر و بیابانمان باران فرو ریز، تا قیمت‌هایمان را کاهش داده، و در کیل و
وزنمان برکت عطا کنی، روزیمان را بما بنمایان، و قحطی را معدوم ساز، ای پروردگار جهانیان
اجابت فرما.

11- دعاءه ﷺ عند باب المسجد

روی انه کان ﷺ: اذا بلغ باب المسجد رفع رءسه و یقول: الهی ضیفک ببابک، یا محسن قد اتاک
المسیء فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم

11- دعای آن حضرت در کنار درب مسجد

روایت شده که آن حضرت هنگامی که به درب مسجد، می رسید سر را بلند کرده و می فرمود:
پروردگارا! میهمانت کنار در خانه ات ایستاده، ای نیکوکار گناهکار به درگاهت آمده، پس ای
بزرگوار در مقابل زیبائیهایی که نزد توست از کار زشت من درگذر.

بخش سوم: ادعیه آن حضرت در رفع خطرات و بیماریها

12- دعاؤه ﷺ فی الاحتجاب

اللهم يا من جعل بين البحرين حاجزا و برزخا و حجرا محجورا يا ذا القوة و السلطان، يا على، المكان، كيف اخاف، و انت املی، و كيف اضام و عليك متکلی بغطني من اعدائك⁽¹³⁾ بسترک، و افرغ، على من صبرک و اظهرنی، على اعدائی بامرک و ایدنی بنصرک الیک اللجاء و نحوک الملتجاء، فاجعل لی من امری فرجا و مخرجا

يا کافی اهل الحرم من اصحاب الفیل، و المرسل عليهم طيرا ابابیل، ترميهم بحجارة من سجيل، ارم من عادانی بالتنکیل

اللهم انی اساء لک الشفاء من کل داء، و النصر على الاعداء و التوفیق لما تحب و ترضی

يا اله من فی السماء و الارض، و ما بينهما و ما تحت الثرى، بک استکفی، و بک استشفی، و بک

استعفی، و عليك اتوکل فسیکفیکهم الله و هو السميع العليم

12- دعای آن حضرت در پوشیدن ماندن از خطرات

پروردگارا! ای آنکه بین دو دریا مانع و فاصله قرار دادی، ای دارای نیرو و توانمندی ای آنکه جایگاهش برتر است، چگونه از تو در هراس باشم در حالیکه تو امیدم می باشی، و چگونه مورد ستم واقع شوم در حالیکه تو پناهم هستی.

پس با پوشش خود مرا از دشمنانت پوشیده دار، و صبر و بردبارت را بر من فرو ریز، و با قدرتت مرا بر دشمنانم یاری گردان، و با یاریت کمک فرما، پناه توئی و اعتماد بر توست، پس در کام گشایش و فرج مقدر کن.

ای آنکه اهل مکه را در مقابل اصحاب فیل یاری کرده، و پرنندگان ابابیل را برای آنان فرستادی، تا ایشان را با سنگهای آتشین سنگ باران کردند، هر که با من دشمنی می کند را عقوبت کن. خداوندا! شفاء از هر بیماری و یاری بر دشمنان و توفیق بر آنچه خشنودی تو در آنست را از تو می خواهم.

ای پروردگار هر که در آسمان و زمین و در میان آنها و در زیر زمین است، از تو شفا طلبیده و از تو بخشش می خواهم، و بر تو توکل می کنم، و خداوند آنان را کفایت کرده، و او شنوا و داناست.

13- دعاءه ﷺ فی الاحتراز

بسم الله الرحمن الرحيم، اللهم اني اساء لك بمكانك و بمعاهد عزك، و سكان سماواتك و انبيائك و رسلك ان تستجيب لي فقد رهقني من امري عسر

اللهم اني اساء لك ان تصلي على محمد و ال محمد و ان تجعل لي من عسري يسرا

13-دعای آن حضرت در دفع شدائد

بنام خداوند بخشنده و مهربان، خداوندا، به جایگاهت و مکانهای عزتت و ساکنین آسمانهایت، و پیامبران و رسولانت از تو می خواهم که دعایم را اجابت کنی، چرا که در سختی قرار گرفته ام.

خدایا! از تو می خواهم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و امر مشکلم را آسان فرمائی

14- دعاءه ﷺ اذا احزنه امر

روی انه ﷺ اذا احزنه امر: حلا فی بیت و دعا به: یا کهیصص یا نور یا قدوس، یاخبیر یا لاله یا

رحمان - ثلاثا.

اغفر لی الذنوب التي تحل بها النقم، و اغفر لی الذنوب التي تغیر النعم، و اغفر لی الذنوب التي تهتك

العصم و اغفر لی الذنوب التي تنزل البلاء، و اغفر لی الذنوب التي تعجل الفناء

و اغفر لی الذنوب التي تدیل الاعداء، و اغفر لی الذنوب التي تقطع الرجاء، و اغفر لی الذنوب التي

ترد الدعاء و اغفر لی الذنوب التي تمسک غیث السماء و الغفر لی الذنوب التي تظلم الهواء، و اغفر لی

الذنوب التي تكشف الغطاء

14- دعای آن حضرت در دفع حزن اندوه

روایت شده: هرگاه آن حضرت محزون می گردید در اتاقی قرار گرفته و این دعا را می خواند:

ای کهیصص، ای نور، ای پاکیزه، ای دانا، ای خداوند، ای بخشنده - سه بار.

گناهانی که نعمت و عذاب را بر من فرود می آورد، و گناهانی که نعمت ها را به نعمت مبدل می سازد، و گناهانی که پرده های حیا را می درید، و گناهانی که بالا را نازل می کند، و گناهانی که فنا و نابودی را تسریع می گرداند، را بیامرزد.

و گناهانی که دشمنان را مسلط می سازد، و گناهانی که امیدها را ناامید می کند و گناهانی که دعا را رد می کند، و گناهانی که از نزول باران ممانعت بعمل می آورد، و گناهانی که هوا را تاریک می کند، و گناهانی که پرده ها را می درد، را بر من ببخشای.

آنگاه به آنچه می خواهد دعا می کند.

15- دعاؤه ﷺ فی دفع کید الاعداء و رد بءسهم

اللهم این ادرا بک فی نحورهم، و اعوذبک من شرورهم و استعین بک علیهم فاکفنیهم بما شئت و انی شئت من حولک و قوتک یا ارحم الراحمین

15- دعای آن حضرت در دفع کید و دشمنان و شر آنان

پروردگارا! به یاری تو در مقابل دشمنان ایستادگی کرده و از شرور آنان به تو پناه می آورم، و از تو بر علیه ایشان یاری می طلبم، به هر چه می خواهی و هر گونه که می خواهی مرا بر آنان یاری فرما، ای بهترین یاری کنندگان.

16- دعاؤه ﷺ علی اعدائه

اللهم انی قد دعوت و اندرت و امرت و نهیت، و کانوا عن اجابة الدعای غافلین، و عن نصرته قاعدین و عن طاعته مقصرین، و لاعدائه ناصرین

اللهم فانزل علیهم رجزک و بءسک و عذابک، الذی لایرد عن القوم الظالمین

6- ارشاد مفید 17

7- تاریخ الامم، و الملوك، 6: 132

8- گرچه تاریخ جز همین یک مورد برای ابوهریره اقدام شایسته ای را به یاد ندارد، چرا که او به

جعل احادیث در بین خاص و عام مشهور است.

9- یا غوثی (خ ل)

10- اشارة الى قعود اهل الكوفة

11- اهل المشایعة: المراد به شیعتهم علیهم السلام

12- رجما (خ ل)

13- اعدائی (خ ل)

بخش چهارم: (16) دعای آن حضرت بر علیه دشمنانش

خداوندا! من آن را به تو خوانده و از مخالفتت بر حذر داشتم، و ایشان را امر و نهی نمودم، اما ایشان، از پذیرش، دعوتم غافل و از یاریم باز ایستاده، و از اطاعتم کوتاهی کرده و دشمنانم را یاری نمودند.

خدایا! پس عذاب و سخط و عقابت که شامل ستمکاران می گردد را بر آنان فرو ریز.

17- دَعَاؤُهُ عَلَيْهِ لِدَفْعِ كَيْدِ الْعَدُوِّ (لَمَّا اتَى مَعَاوِيَةَ)

بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله العظيم الاكبر، اللهم سبحانه يا قيوم، سبحانه الحي، الذي لا يموت اساءلك كما امسكت عن دانيال افواه الاسد، و هو فى الجب فلا يستطيعون اليه سبيلا الا باذنك اساءلك ان تمسك عنى امر هذا الرجل، و كل عدوى فى مشارق الارض و مغاربها، من الانس و الجن، خذ باذانهم و اسماعهم و ابصارهم و قلوبهم و جوارهم و اكفى كيدهم بحول منك و قوة و كن لى جارا منهم و من كل جبار عنيد، و من كل شيطان مرید، لا يؤمن بيوم الحساب

ان وليبى الله الذى نزل الكتاب و هو يتولى الصالحين فان تولوا فقل حسبى الله لا اله الا هو عليه توكلت و هو رب العرش العظيم

17- دعای آن حضرت بر علیه دشمنش، آنگاه که نزد معاویه رفت

بنام خداوند بخشنده مهربان، بنام خداوند برتر و والاتر، پروردگارا ای پابرجا تو از هر عیب و نقصی منزّه هستی، پاک و منزّه است زنده ای که نمى میرد.

از تو مى خواهم همانگونه که دانیال را درون چاه از گزنده شیران نجات دادی، و به او صدمه ای نرساندند، مرا از آزار این مرد، و هر انسان و جن که در شرق و غرب جهان است، در امان داری، و گوشها و چشمها و قلبها و اندامشان را در اختیار بگیر.

مرا با نیرو و توانمندی خودت از کید و مکر آنان در امان دار، و از آنان و از هر ستمگر کینه توز و هر شیطان رانده شده ای، که به روز قیامت ایمان ندارد، در امان دار.

به درستیکه سرپرست من خداوندی است که کتاب را نازل فرمود و نیکوکاران را سرپرستی می کند پس اگر روی گردانند، بگو خداوند مرا کفایت می کند، معبودی جز او نبوده، بر او توکل کرده و او پروردگار جهانیان است.

18- دعاؤه ﷺ علی زیاد بن ابیه

اللهم خذلنا و لشیعتنا من زیاد بن ابیه، و ارنا فیه نکالا عاجلا انک علی کل شیء قدير

18- دعای آن حضرت بر علیه ابن زیاد

پروردگارا! انتقام من و شیعیانم را از ابن زیاد بگیر، و مجازات سریعی را در مورد او به عمل آور و بما نشان بده، به درستیکه، تو بر هر کار توانائی.

19- دعاؤه ﷺ علی رجل من بنی امیه

روی ان رجلا من بنی امیه اغلظ للحسن ﷺ کلامه، و تجاوز الحد فی السب و الشتم له و لاییه، فقال الحسن ﷺ:

اللهم غیر ما به من النعمة و اجعله النتی ليعتبر به.

فنظر الا موی فی نفسه، و قد صار امرأة

19- دعای آن حضرت بر علیه مردی از بنی امیه

روایت شده: مردی از بنی امیه به آن حضرت کلمات درشتی گفته، و فحش ناسزای بسیاری را به ایشان و پدرش نسبت داد، آن حضرت فرمود:

پروردگارا! نعمتی که به او داده ای را به عذاب مبدل کن، و او را برای عبرت دیگران زن گردان.

آن شخص بخود نظر افکند، دید به زن مبدل شده است.

20- دعاؤه ﷺ لدفع شر الجار

شکار رجل الی الحسن بن علی علیه السلام جارا یؤذیه، فقال له لاحسن علیه السلام: اذا صلیت المغرب فصل رکعتین، ثم قل:

یا شدید المحال یا عزیز اذلت بعزتک جمیع ما خلقت اکفنی شر فلان بما شئت
و فی روایة:

یا شدید القوی، یا شدید المحال یا عزیز، اذلت بعزتک جمیع من خلقت، صل علی محمد و آل
محمد و اکفنی مؤونة فلان بما شئت

20- دعای آن حضرت در دفع شر همسایه

شخصی نزد آن حضرت از آزار همسایه اش شکایت کرد، آن حضرت فرمود: بعد از نماز مغرب
دو رکعت نماز بگزار، و سپس بگو:

ای آنکه کید و مکرش قوی است، ای پایدار، با قدرتت، تمامی مخلوقات را در اختیار خود قرار
داده ای، شر فلان فرد را با هر چه می خواهی بگیر.

و در روایتی آمده:

ای نیرومند ای آنکه، مکر و کیدش قوی است، ای پایدار، با قدرتت تمامی مخلوقات را در
اختیار گرفته ای، بر محمد و خاندانش درود فرست، و رنج فلان فرد را با هر چه می خواهی از من
دور دار.

21- دعاؤه علیه السلام فی العوذة لوجع الرجل

عن الباقر علیه السلام: قال: كنت عند الحسين بن علي علیه السلام اذا اتاه رجل من بني امية من شيعتنا، فقال
له: يا ابن رسول الله ما قدرت ان امشي اليك من وجع رجلي، قال: فاین انت من عوذة الحسن بن علی
علیه السلام? قال: یا بن رسول الله و ما ذاک؟ قال:

انا فتحنا لك فتحا مبينا، لیغفر لك الله - الی قومه - و كان الله عزیزا حکیما ⁽¹⁴⁾

21- دعای آن حضرت برای درد پا

از آن حضرت روایت شده که فرمود: نزد امام حسین علیه السلام بودم که فردی شیعه از بنی امیه نزد ایشان آمد و گفت:

ای پسر پیامبر بخاطر درد پا نمی توانم نزد تو بیایم، فرمود: چرا دعای حضرت امام حسن علیه السلام را نمی خوانی فرمود، آن کدامست؟ فرمود:

به درستیکه گشایش و پیروزی آشکاری که برای تو فراهم آوردیم، تا خداوند از گناهان گذشته و آینده تو درگذرد - تا آنجا که فرماید: و خداوند استوار و حکیم است ⁽¹⁵⁾.

22- دعاؤه علیه السلام فی العوذة لاصابة العين

عن الحسن علیه السلام: ان دواء الاصابة بالعين ان يقرأ:

و ان يكاد الذين كفروا ليزلقونك بابصارهم لما سمعوا الذكر و يقولون انه لمجنون و ما هو الا ذكر

للعالمين ⁽¹⁶⁾

22- دعای آن حضرت در دفع چشم زخم

از آن حضرت روایت شده که فرمود: دواء چشم زخم آن است که بخوانی:

و آنگاه که کافران آیات قرآن را شنیدند، نزدیک بود با چشمهای خود تو را چشم زخم زنند، و

می گویند این شخص دیوانه است، و در حالیکه این کتاب الهی جز تذکر و پند برای جهانیان چیز

دیگری نیست.

بخش چهارم: ادعیه آن حضرت در امور متفرقه:

23- دعاؤه ﷺ فی الاستعاذه

اللهم انى اعوذبك من قلب يعرف و لسان يصف و اعمال تخالف

23- دعای آن حضرت در پناه بردن به خدا از بعضی از امور

پروردگارا! از قلبی که می شناسد، و زبانی که توصیف می کند، و اعمالی که مخالفت کرده می شود، به تو پناه می برم.

24- دعاؤه ﷺ عند التزام الركن

روى ان الحسن بن على بن ابيطالب ﷺ التزم الركن، فقال:

الهي انعمت على فلم تجدني شاكرا و ابتليتني فلم تجدني صابرا فلا انت سلبت النعمة بترك الشكر

و لانت ادمت الشدة بترك الصبر الهي ما يكون من الكريم الا الكرم

24- دعای آن حضرت در کنار رکن یمانی

روایت شده: امام حسن ﷺ کنار رکن یمانی قرار گرفته و فرمود:

پروردگارا! به من نعمت ارزانی داشتی ولی سپاسگزارم نیافتی، و مرا به ناراحتی دچار ساختی ولی

صبور و شکیبایم ندیدی، پس نعمتت را به سبب ترک شکر سلب نکرده، و ناراحتی را به سبب ترک

صبر و شکیبائی استمرار نمی بخشی، پروردگارا از بزرگوار جز بزرگواری انتظار نمی رود.

25- دعاؤه ﷺ اذا افطر

عن الكاظم، عن ابيه، عن جده، عن الحسن بن على ﷺ :

ان لكل صائم عند فطوره دعوة مستجابة، فاذا كان اول لقمة فقل:

بسم الله، يا واسع المغفرة، اغفر لي.

و فی روایة اخرى:

بسم الله الرحمن الرحيم، يا وساع المغفرة، اغفر لي

فانه من قالها عند افطاره غفر له

25- دعای آن حضرت هنگام افطار

از آن حضرت روایت شده که فرمود: هر روزه دار در زمان افطار یک دعای مستجاب دارد، در اولین لقمه خود بگوید:

بنام خدای، ای دارای بخشش بسیار، مرا ببخشای.

و در روایتی آمده:

بنام خداوند بخشنده مهربان، ای دارای بخشش بسیار مرا ببخش.

هر که هنگام افطار این دعا را بخواند، بخشیده می شود.

26- دعاؤه ﷻ فی لیلة القدر

یا باطنا فی ظهوره و یا ظاهر فی بطونه یا باطنا لیس یخفی یا ظاهرا لیس یری، یا موصوفا لایبلغ بکینونته موصوف، و لاحد محدود

یا غائبا غیر مفقود، و یا شاهدا غیر مشهود، یطلب فیصاب لم یخل منه السماوات لم یخل منه السماوات و الارض و ما بینهما طرفة عین لایدرک بکیف و لایاءین باین و لایحیث.

انت نور النور و رب الارباب، احطت بجمیع الامور، سبحان من لیس کمثلہ شیء، و هو السميع البصیر سبحان من هو هکذا و لاهکذا غیره

26- دعای آن حضرت در شب قدر

ای که از شدت ظهور پنهان و در ناپیدائی آشکاری، ای ناپیدائی که هیچ چیز بر تو مخفی نیست، ای آشکاری که دیده نمی شود، ای توصیف شده ای که هیچ توصیف شده ای به ذات تو پی نبرده، و تو را تحدید به مقداری ننماید.

ای غائبی که هرگز گم نشده ای، وای شاهدهی که مشاهده نمی شوی، اگر جستجو شوی پیدا نشده، و آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست لحظه ای از تو خالی نمی باشد، با کیفیتی درک نشده و با مکان تعیین نمی گردی.

نورانیت نور از توست، و پروردگار هر پرورش دهنده ای، و به تمام کارها احاطه داری، پاک و منزّه است آنکه چیزی همانند او نیست و او شنوا و بیناست پاک و منزّه است آنکه چنین است و همانندی ندارد.

27- دعاؤه ﷺ اذا هنئه بمولود

روی انه ولد للحسن بن علی ﷺ مولود، فاتته قریش فقالوا ن یهنئک الفارس: فقال ﷺ: و ما هذا من الکلام، فقولوا:

شکرت الواهب، و بورک لک فی الموهوب و بلغ الله به اشدّة و رزقک بره

27- دعای آن حضرت در کیفیت تبریک برای ولادت فرزند پسر

روایت شده: برای آن حضرت فرزند پسری به دنیا آمد. قریش نزد ایشان آمده و گفتند: تو را به خاطر داشتن اسب سوار تبریک می گوئیم، امام فرمود: این چه کلامی است بگوئید: بخشنده را شکر گزارده، و در آنچه به تو داده شده برکت عطا شود، و خداوند او را به نهایت درجه برساند، و از نیکی او تو را بهره مند سازد.

28- دعاؤه ﷺ عند احتضاره لطلب الرحمة من الله تعالى

عن رؤبة من مصقلة قال: لما نزل بالحسن ﷺ الموت قال: اخرجوا فراشی الی صحن الدار، فاخرجوه، فرفع رءسه الی السماء و قال:

اللهم انی احتسب عندک نفسی، فانها اعز الانفس علی لم اصب بمثلها

اللهم ارحم صرعتی، و انس فی القرب و حدتی

از رؤبه بن مصقله روایت شده که گفت: آن حضرت هنگام احتضار فرمود: بستر مرا به حیاط

ببرید، او را بیرون بردند، سر بلند، کرد و این دعا را خواند:

خداوندا! من جانم که عزیزترین چیزها نزد من بوده و همانند آن چیزی را در اختیار ندارم به تو

می سپارم.

خدایا! مرا مورد رحمتت قرار ده، و در تنهایی قبر مونس من باش.

فصل دوم: خطبه های آن حضرت

1- خطبته عليه السلام في استنفار الناس الى الجمل

الحمد لله العزيز الجبار الواحد القهار الكبير المتعال، سواء منكم من اسر القول، و من جهر به و من هو مستخف بالليل و سارب بالنهار، احمده على حسن البلاء، و تظاهر النعماء، و على ما احببنا و كرهنا، من شدة و رخاء

و اشهدان لاله الاالله، و حده لاشريك له، و ان محمدا عبده و رسوله، امتن علينا بنبوته و اختصه برسالته و انزل عليه وحيه، و اصطفاه على جميع خلقه، و ارسله الى الانس و الجن، حين عبادت الاوثان و اطيع الشيطان، و جحد الرحمان، فصليت الله عليه و اله و جزاه افضل ما جزى المرسلين اما بعد، فاني لاقول، لكم الا ما تعرفون ان، امير المؤمنين على بن ابي طالب ارشد الله امره و اعز نصره، بعثني اليكم يدعوكم الى الصواب و الى العمل بالكتاب و الجهاد في سبيل الله، و ان كان في عاجل ذاك ما تكرهون فان في اجله ما تحبون، ان شاء الله

و قد علمتم ان عليا صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وحده، و انه يوم صدق به لفي عشرة من سنة ثم شهد مع رسول الله جميع مشاهدته، و كان من اجتهاده في مرضات الله و طاعة رسوله و اثاره الحسنة في الاسلام ما قد بلغكم.

و لن يزل رسول الله راضيا عنه حتى غمضه بيده و غسله وحده، و الملائكة اعوانه، و الفضل ابن عمه ينقل اليه الماء، ثم ادخله حفرته، و اوصاه بقضاء، دينه و عاداته، و غير ذلك من من الله عليه.

ثم و الله ما دعاهم الى نفسه، و لقد تذاك الناس عليه تذاك الابل الهيم عند ورودها فبايعوه طائحين ثم نكث منهم ناكثون بلاحدث احدثه و لاخلاف اتاه، حسدا له و بغيا عليه فعليكم عباد الله بتقوى الله و

الجد و الصبر و الاتسقامة بالله و الخوف الى مادهاكم اليه امير المؤمنين

عصمنا الله و اياكم بما عصم به اوليائه و اهل طاعته و الهمنا و اياكم تقواه، و اعاننا و اياكم على

جهاد اعدائه، استغفر الله العظيم لى و لكم

1- خطبه آن حضرت برای تحریض مردم به جنگ جمل

سپاس خدائی را سزااست که استوار و قدرتمند و یگانه و توانا و بزرگ و برتر است، برای شما مساوی است که سخن را آرام گوئید یا بلند بر زبان آورید، و آنکه در تاریکی شب پنهان شده، و در روشنائی روز حرکت می کند، او را سپاه می گویم، بر آزمایش نیکو و نعمتهای پیاپی بر آنچه دوست داشته و زشت می شماریم، از سختی و آسایش.

و گواهییم می دهم که معبودی جز خداوند نبوده، یگانه است، و شریکی ندارد، و محمد بنده و فرستاده اوست، خداوند به نبوت او بر ما منت نهاد، و به رسالتش مخصوص گرداند، و وحیش را بر او نازل کرد و او را بر تمامی موجودات برگزید، و در زمانیکه بتها پرستیده، و شیطان اطاعت و خداوند انکار می شد، او را به سوی جن و انس فرستاد، درود خدا بر او و برخاندانش باشد، و برترین پاداش پیامبران را به او عطا نماید.

اما بعد، من چیزی نمی گویم، جز آنچه شما می دانید، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب که خداوند او را به امرش ارشاد و یاریش نیرومند گرداند، مرا به سوی شما فرستاده، شما را به سوی راه نیک و عمل به کتاب و جهاد در راه خدا می خواند، و اگر چه هم اکنون آنرا ناپسند، می شمارید، اما بخواست خدا در آینده، محبوب شما خواهد بود.

و می دانید که علی علیه السلام به تنهایی نماز گزارد، و در روزی که او را تصدیق کرد در سن هجده سالگی بود، آنگاه در تمامی جنگها با ایشان شرکت کرد، و از تلاشش در کسب خشنودی خدا و اطاعت پیامبر و ارزشهایش در اسلام همه آگاهی دارید.

و همواره پیامبر از او راضی بود، تا آنگاه که چشمان او را با دست خویش بر هم نهاد، و به تنهایی او را غسل داد، در حالیکه فرشتگان او را یاری کرده و پسر عمویش فضل برایش آب می آورد، آنگاه او را داخل قبر خود نهاد، و پیامبر در قضاء دیون و وعده هایش به او وصیت کرد، و دیگر اموری که خدا بر او منت نهاده است.

و سوگند به خدا که آنان را به سوی خود نخواند، و مردم همانند شتران خشمگین هنگام وارد شدن، بر آب بر او هجوم آوردند، و آزادانه با او بیعت کردند، آنگاه گروهی پیمانشان را شکستند، در حالیکه چیزی را بدعت نگذارد، و خلافی را مرتکب نشد، بلکه به خاطر حسادت با او و تجاوز نمودن بر او.

پس ای بندگان خدا بر شما باد به تقوای الهی و تلاش صبر و یاری گرفتن از خدا و حرکت به سمتی که امیرالمومنین شما را به آن جهت خوانده است.

خداوند ما و شما را حفاظت کند به آنچه اولیاء و فرمانبرداران خود را حفاظت کرده است و به ما و شما تقوای خود را الهام کند؛ و ما و شما را در جهاد با دشمنانش یاری گرداند، و برای خود و شما از خداوند بخشش را خواستارم.

2- خطبته عليه السلام فی استنفار اهل الكوفة الى الجمل

روی ان علیا عليه السلام بعث الى الكوفة الحسن ابنه عليه السلام و بعض اصحابه، و معهم كتاب الى اهل الكوفة فلما دخل الحسن عليه السلام و عمار الكوفة اجتمع اليهما الناس فقام الحسن عليه السلام فاستقر الناس، فحمدالله و صلى على رسوله ثم قال:

ايها الناس! انا الى الله و الى كتابه و سنة رسوله و الى افقه من تفقه من المسلمين و اعدل من تعدلون، و افضل من تفضلون و اوفى من تبايعون، من لم يعيه القرآن، و لم تجهله السنة و لم تتعد به السابقة، الى من قرابة الله الى رسوله قرابتين، قرابة الدين، و قرابة الرحم، الى من سبق الناس الى كل مآثرة

الى من كفى الله به رسوله، و الناس متخادلون، فقرب منه و هم متباعدون، و صلى معه وهم به مشركون و قاتل معه و هم منهزمون، و بارز معه و هم مجمحون و صدقه و هم مكذبون، و الى من لم ترد له راية و لا تكافى، له سابقة

و هو يساء لكم النصر و يدعوكم الى الحق، و يساء لكم بالمسير الى، لتوازروه، و تنصروه على قوم نكثوا بيعته، و قتلوا اهل الصلاح من اصحابه، و مثلوا بعمال، و انتهوا بيت ماله

فاشخصوا اليه رحمكم الله فمروا بالمعروف و انهوا عن المنكر، و احضروا بما يحضر به الصالحون

2- خطبه آن حضرت برای تحریض اهل کوفه به جنگ جمل

روایت شده: امیرالمؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام و چند نفر از اصحابش را برای یاری خواستن به همراه نامه ای به سوی کوفه فرستاد.

هنگامی که اما حسن علیه السلام به همراه عمار وارد کوفه شد، مردم دور ایشان اجتماع کردند، امام در اجتماعشان حضور یافت، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم! ما آمده ایم، تا شما را دعوت کنیم، به خدا و کتابش، و سنت پیامبرش، و به فقیه ترین فقیه مسلمانان، و عادلترین کسی که شما آنان را عادل می شمارید، و برترین کسی که شما را برتر می دانید، و باوفاترین کسی که با او بیعت کرده اید، آن کس که فهم قرآن او را عاجز نکند، و چیزی از سنت بر او پوشیده نیست، و کسی بر او سبقت نگرفته است، به سوی کسی که خداوند از دو جهت او را به پیامبرش نزدیک گرداند، نزدیکی از جهت دین و از جهت خویشاوندی، کسی که در هر نیکی بر مردم پیشی گرفته است.

به سوی کسی که خداوند به وسیله او پیامبرش را کفایت کرد در حالیکه مردم او را خار می کردند، به او نزدیک شد در حالیکه مردم از او دور بودند، با او نماز گزارد، در حالیکه مردم مشرک بودند، با او جنگید در حالیکه مردم فرار می کردند، با او مبارزه کرد در حالیکه مردم اکراه داشتند او را تصدیق کرد در حالی که مردم او را تکذیب می کردند، به سوی کسی که پرچمی را باز نگرداند، و کسی بر او سبقت نگرفته است.

و او از شما یاری می خواهد و شما را به سوی حق می خواند، و از شما می خواهد که به سوی او بروید، تا او را بر گروهی که بیعتش را شکسته و نیکان اصحابش را کشتند و کارگزارانش را کنار زدند، و بیت المالش را غارت کردند، یاری کنید.

پس به سوی او بروید، خداوند شما را رحمت کند، پس امر به معروف و نهی از منکر کنید، و همانند صالحان در پیشگاهش حاضر شوید.

3- خطبته ﷺ في غزوة الجمل، لتحريض الناس الى الجهاد

يا ايها الناس! اجيبوا دعوة اميركم، و سيروا الى اخوانكم، فانه سيوجد لهذا الامر من ينفر اليه، و الله لان يليه اولوالنهي امثل في العاجلة و خير في العاقبة فاجيبوا دعوتنا و اعينونا على ما ابتلينا به و ابتليتكم

3- خطبه آن حضرت در جنگ جمل برای تحريض مردم به جنگ

ای مردم! دعوت فرمانده خود را بشنوید، و به سوی برادرانتان بروید، بزودی کسی این حکومت را به دست می گیرد که به سوی او کوچ می کنید، به خدا سوگند، اگر دانايان و عاقلان سرپرستی این حکومت را به عهده گیرند، در این دنیا بهتر و در آخرت نیکوتر است، پس دعوت ما را بپذیرید، و ما را یاری کنید، در آنچه شما و ما به آن دچار شده ایم.

4- خطبته ﷺ لتحريض اهل الكوفة الى الجمل

ايها الناس! ان امير المؤمنين يقول: اني خرجت مخرجي هذا ظالما او مظلوما، و اني اذكر الله عزوجل رجلا رعى الله حقا الا نفر فان كنت مظلوما اعانتي و ان كنت ظالما اخذ مني و الله ان طلحة و الزبير لاول من بايعني و اول من غدر فهل، استاء ثرت بمال او بدلت حكما فانفروا فمروا بمعروف و انهوا عن منكر

4- خطبه آن حضرت برای تحريض اهل کوفه به جنگ جمل

ای مردم! امیرالمؤمنین ﷺ می گوید: من در این راه حرکت کرده ام، خواه ظالمانه و خواه مظلومانه، و من خداوند را به یاد می آورم، باری مردی که حقی را بر خداوند قائل است جز آنکه کوچ کند، اگر من مظلوم هستم مرا یاری کنید، و اگر ظالم هستم حقم را از من بگیرد، و سوگند به خدا که طلحه و زبیر اولین کسانی هستند که با من بیعت کردند، و اولین کسانی نیز می باشند، که به من مکر و حيله زدند، آیا مالی را برای خود برداشته ام، یا حکمی را تغییر داده ام، پس کوچ کنید، و به کار نیک امر و از کار زشت باز دارید.

5- خطبته ﷺ لاستنفار اهل الكوفة الى حرب الجمل

ایها الناس، انه قد كان من امیرالمؤمنین علیه السلام، ما تکفیکم جملته و قد اتیناکم مستنفرین لکم لانکم
جبهة الامصار و رؤ ساء العرب ⁽¹⁷⁾

و قد کان من نقض طلحة و الزبیر بیعتهما و خروجهما بعائشة ما قد بلغکم، و هو ضعف السناء ⁽¹⁸⁾ و
ضعف راء یهن و قد قال الله تعالی: **(الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ)** ⁽¹⁹⁾

و ایم الله لو لم ینصره احد لرجوت ان یکون له فیمن اقبل معه من المهاجرین و الانصار و من یعبث
الله له من نجباء الناس کفایة فانصروا الله ینصرکم

5- خطبه آن حضرت برای تحریض اهل کوفه به جنگ جمل

ای مردم! امیرالمومنین در گذشته تمامی شما را یاری نمود، و هم اکنون آمده ایم تا شما را به سوی
او بخوانیم، چرا که شما پیشوای شهرها و رؤ سا عرب هستید.

و خبر بیعت شکستن طلحه و زبیر و خروجشان به همراه عایشه به شما رسیده است و آن ناشی
از ضعف زنان و ضعف عقیده ایشان می باشد و خداوند فرموده: مردان بر زنان تفوق دارند.

و به خدا سوگند می خورم اگر کسی او را یاری نکند، در میان مهاجرین و انصار که برای یاری او
می آیند، و آنانکه خداوند از انسانهای پاک که برای او می فرستد، برای او کافی، می باشد، خداوند
را یاری کنید، تا شما را یاری کند.

6- خطبته علیه السلام فی تحریض الناس لنصرة علی علیه السلام

لما بلغ امیرالمؤمنین علیه السلام ما کان من امر ابی موسی فی تخذیل الناس عن نصرته، انفذ الحسن علیه السلام
و الاشر و عمار الی الکوفة لما دخلوا المسجد صعد الحسن علیه السلام المنبر فحمد الله و اثنی علیه و ذکر
جده فصلی علیه ثم قال:

ایها الناس! ان علیا امیرالمؤمنین باب هدی، فمن دخله اهتدی و من خالفه تردی

6- خطبه آن حضرت در تحریض مردم به یاری پدرش

هنگامی که حضرت علی علیه السلام خبر رسید که ابو موسی اشعری مردم کوفه را از یاری برحذر می
دارد، امام حسن علیه السلام و مالک اشتر و عمار یاسر را به سوی او فرستاد.

هنگامی که داخل مسجد شدند امام بالای منبر رفت، و چنین فرمود:
ای مردم! علی علیه السلام راه هدایت است هر که داخل آن شود، هدایت یافته، و هر که مخالفت کند
هلاک می گردد.

7- خطبته علیه السلام فی تحریض الناس لنصرة علی علیه السلام

روایانه لما سار علی علیه السلام من المدينة الی فید، بعث الحسن علیه السلام و عمار و ابن عباس الی الکوفة لما
دخلوا المسجد سعد الحسن بن علی علیه السلام المنبر، فحمد الله و اثنی علیه، ثم ذکر جده فصلی علیه و ذکر
فضل ابيه و سابقته و قرابته برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و انه اولی بالامر من غیره ثم قال:

معاشر الناس! ان طلحة و الزبیر قد بایعا علیا طائعين غیر مکرهین ثم نفروا و نکثا بیعتهما له فطوبی
لمن خف فی مجاهدة من جاهده، فان الجهاد معه کالجهاد مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم

7- خطبه آن حضرت در تحریض مردم به یاری پدرش

روایت شده: هنگامی که علی علیه السلام از مدینه حرکت کرد به نزدیک شهر کوفه رسید، امام حسن
علیه السلام و عمار و ابن عباس را برای جلب حمایت مردم به کوفه فرستاد، هنگامیکه داخل مسجد شدند
امام بالای منبر رفت و حمد و ثنای الهی را گفت، آنگاه نام پیامبر را ذکر کرد و بر او درود فرستاد، و
فضیلت پدرش و سابقه او در اسلام و نزدیکی اش به پیامبر را یادآوری نمود، و اینکه او به خلافت
از همه شایسته تر است آنگاه گفت:

ای مردم! طلحه و زبیر آزادانه و بدون اجبار و اکراهی بیعت کردند، آنگاه کوچ کرده و بیعتشان را
شکستند، خوشا به حال آن که در نبرد با کسانیکه به مبارزه با او آمده اند، سبکبال حرکت کند، چرا
که جهاد با او جهاد با پیامبر است.

8- خطبته علیه السلام فی تحریض الناس لنصرة علی علیه السلام

لما بلغ امیر المؤمنین علیه السلام خطبة عبدالله بن الزبیر قال لولده الحسن علیه السلام: قم یا بنی فاخطب
فحمد الله و اثنی علیه و قال:

ایها الناس! قد بلغنا مقالة ابن الزبير، و قد كان و الله ابوه يتجنى على عثمان الذنوب و قد ضيق عليه البلاد حتى قتل، و ان طلحة راکز رايته على بيت ماله و هو حى و اما قوله: ان عليا ابتز الناس امورهم، فانه اعظم حجة لاييه، زعم انه بايعه بيده و لم يبایعه بقلبه، فقد اقر بالبيعة و ادعى الولیجة فلياءت على ما ادعاه ببرهان و انى له ذلك؟!

و اما تعجبه من تورد اهل الكوفة على اهل البصرة فما عجبه من اهل حق توردوا على اهل الباطل؟ و لمرى و الله ليعلمن اهل البصرة، فمیعاد ما بیننا و بینهم يوم نحاكمهم الى الله، فيقضى الله بالحق و هو خير الفاصلين

8- خطبه آن حضرت در تحریض مردم به یاری پدرش

هنگامی که سخنان عبدالله بن زبیر (در مورد نسبت دادن قتل عثمان به امام) به حضرت علی علیه السلام رسید، به امام حسن علیه السلام فرمود: ای پسرم برخیز و خطبه ای بخوان، امام پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم! سخن عبدالله بن زبیر بما رسید، و سوگند به خدا آنگاه که شهرها بر عثمان تنگ گردیده بود، پدرش گناهی را بی دلیل به او نسبت می داد، تا اینکه کشته شد، در حالیکه طلحه در زمان او پرچمش را در بیت المال او قرار داده بود.

اما سخن او: علی امور مردم را متشتت ساخت، این مطلب بزرگترین حجت بر پدر اوست، می پندارد که با دست بیعت کرده ولی با قلب بیعت ننموده، در حالیکه به بیعت اقرار کرده و ادعای دوستی نموده باید برای سخنش دلیل بیاورد، و چگونه قادر بر این کار خواهد شد.

و اما تعجب او از اینکه مردم کوفه بر مردم بصره غالب شوند، تعجیبی ندارند، که اهل حق باطل غالب شوند و به خدا سوگند، به جانم قسم می خورم، که مردم بصره حق را خواهند دانست، وعده ما و آنان روزی است که ما در پیشگاه خدا آنان را به محاکمه می کشانیم، و خداوند با حق حکم می کند، و او بهترین حکم کنندگان است.

9- خطبه علیه السلام فی فضل اهل بیت

روی انه لما فرغ علی بن ابیطالب علیه السلام من حرب الجمل، عرض له مرض حضرت الجمعة فتاء خر عنها، و قال لابنه الحسن: انطلق یا بنی فاجمع بالناس فاقبل الحسن علیه السلام الى المسجد فما استقر علی المنبر حمد الله و اثنی علیه و تشهد و صلی علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثم قال: ایها الناس! ان الله اختارنا لنفسه، و ارتضانا لدينه، و اصطفانا علی خلقه، و انزل علينا كتابه و وحیه و ایم الله لا ینقصنا احد من حقنا شیئا الا انتقصه الله من حقه فی عاجل دنیاہ و اخرته، و لا یكون علينا دولة الا كانت لنا العاقبة و لتعلمن نباءه بعد حین.

ثم جمع بالناس و بلغ اباه كلامه، فلما انصرف الیه ایبه علیه السلام نظر الیه، فما ملک عبرته انسالت علی خدیہ ثم استدناه الیه فقبل بین عینیہ و قال: بابی انت و امی ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم

9- خطبه آن حضرت در فضیلت اهل بیت

روایت شده: هنگامی که امام علی علیه السلام از جنگ جمل فارغ شد، بیمار گردید، روز جمعه و انجام نماز جمعه فرا رسید، از اینرو به پسرش امام حسن علیه السلام فرمود: ای پسر نماز جمعه را همراه مردم به جای آور، امام به مسجد رفت، آنگاه که بر منبر قرار گرفت حمد و ثنای الهی گفت و بر پیامبر درود فرستاد، سپس فرمود:

ای مردم! خداوند ما را برای خود اختیار کرد، و برای دینش به ما خشنود شد، و بر مخلوقاتش ما را برگزید، و کتاب و وحیش را بر ما نازل فرمود، و سوگند به خدا کسی از حق ما چیزی را نخواهد کاست، جز آنکه خداوند در این دنیا در جهان دیگر از حقش می کاهد، دولتی بر علیه ما حکومت نمی کند، جز آنکه سرانجام به نفع ما خواهد بود، و خبر آنرا بزودی خواهید دانست.

آنگاه نماز جمعه را خواند، سخنان ایشان به گوش پدرش هنگامی که بازگشت و چشمانش پر از اشک شد، و او را در بغل گرفت و بین چشمان آن حضرت را بوسید، و گفت: پدر و مادرم فدایت باد، فرزندانی که بعضی از بعضی دیگرند، و خداوند شنوا و دانا است.

10- خطبه علیه السلام فی صفین لتحریض الناس الی الجهاد

الحمد لله لا اله غيره، وحده لا شريك له، و اثني عليه بما هو اهله، ان مما عظم الله عليكم من حقه و اسبغ عليكم من نعمه ما لا يحصى ذكره، ولا يؤدى شكره ولا يبلغه، صفة و لاقول
و نحن انما غضبنا لله و لكم، فانه من علينا بما هو اهله ان نشكر فيه الاءه و بلاءه و نعماءه قولا
يصعد الى الله فيه الرضا و تنتشر فيه عارفة الصدق، يصدق الله فيه قولنا، و نستوجب فيه المزيد، من
ربنا، قولا يزيد، ولا يبيد.

فانه لم يجتمع قوم قط على امر واحد الا اشتد امرهم و استحکمت عقدهم، فاحتشدوا فى قتال
عدوكم معاوية و جنوده، فانه قد حضر، و لاتخاذلوا فان الذلان يقطع نياط القلوب و ان الاقدام على
الاسنة نجدة و عصمة لانه لم يمتنع قوم قط الا رفع الله عنهم العلة و كفاهم جوانح الذلة و هداهم الى
معالم الملة و الصح تأخذ منه ما رضيت به و الحرب يكفيك من انفسها جرع

10- خطبه آن حضرت در جنگ صفين براى تحريض مردم به جنگ

سپاس خدای را سزاست که معبودی جز او نمی باشد، یگانه بوده و شریکی ندارد، و او را ثنا می
گویم آنگونه که سزاوار آنست، از آنچه خداوند از حقش بر شما برتر گردانید، و نعمتهایش که بر
شما گسترده گرداند، آنچه نامش به شمارش در نیاید، و شکرش ادا نشود، و وصف و قولی به او
نرسد.

و ما در راه خداوند برای شما غضبناک شدیم، چرا که خداوند بر ما منت نهاد آنگونه که او سزاوار
آنست، تا نعمتها و عطاها و بخششهایش را شکر گزاریم، سخنی که در آن رضا و خشنودی به سوی
خداوند بالا رود، و صداقت و راستی در آن نمودار باشد، تا گفتارمان را، تاءیبید گرداند، و سزاوار
موارد افزونتری از خداوند باشیم، سخنی که زیاد گردد و نابود نشود.

هر اجتماعی که با هدفی واحد فراهم آمدند نیرو یافته و پیمانشان استوار شد، پس آماده جنگ با
معاویه و سپاهیانش شوید که به سوی شما آمده است، و بخواری نگرانید که ذلت و بندهای دنیا را
می گسلد، و اقدام بر جنگ موجب بزرگواری و برکناری از شکست و ذلت است، چرا که هر

گروهی از پذیرش خواری امتناع ورزیدند، خداوند دردها و ناکامیشان را بر میدارد، و از خواری بدورشان می سازد، و به حقیقت رهنمونشان می گرداند.

و آنگاه این شعر را خواند:

از صلح آنچه را می خواهی می توان گرفت ولی از نفسهای جنگ بیش از یک جرعه را نتوان نوشید.

11- خطبته عليه السلام بعد حکم ابی موسی الاشعری فی صفین

ایها الناس! انکم قد اکثرتم، فی امر عبدالله بن قیس و عمر بن العاص، فانما بعنا لیحکما بکتاب الله فحکما بالهوی علی الکتاب و من کان هکذا لم یسم حکما ولکنه محکوم علیه و قد اخطا عبدالله بن قیس فی ان اوصی بها الی عبدالله بن عمر، فاخطا فی ذلک ء ثلث خصال: فی ان اباه یرضه لها و فی انه لم یستاءمره و فی انه لم یجتمع علیه المهاجرون و الانصار الذین نفذوها لمن بعده و انما الحکومة فرض من الله

و قد حکم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سعدا فی بنی قریظة فحکم فیهم بحکم الله لاشک فیہ، فنفذ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حکمه و لو خالف ذلک لم یجره

11- خطبه آن حضرت بعد از آن که ابو موسی در صفین آنگونه حکم کرد

ای مردم! شما در کار عبدالله بن قیس و عمرو بن عاص سخن بسیار گفتید، این دو انتخاب شدند تا مطابق با کتاب خداوند حکم دهند، اما آن دو هوی و هوسشان را بر قرآن ترجیح دادند، و هر که اینگونه عمل نماید، حکم نامیده نمی شود، بلکه محکوم علیه می باشد.

عبدالله بن قیس در مورد انتخاب عبدالله بن عمر به خلافت خطا نمود، و در سه مورد دچار اشتباه شد: اینکه عمر پدر عبدالله او را برای خلافت شایسته تشخیص ندانست و او را خلیفه قرار نداد، نیز در اینکه او را به امارتی منصوب نکرد، و در اینکه مهاجرین و انصار برای عبدالله بن عمر ارزشی قائل نبودند، و کسانی که داوری می کردند کاری را به او واگذار نمی کردند، و حکومت از جانب خداوند واجب شده است.

پیامبر سعد بن معاذ را در مورد بنی قریظه حکم قرار داد و او به حکم خداوند در میان آنان حکم کرد، و پیامبر حکم او را تنفیذ کرد، و اگر غیر آن حکم می کرد، پیامبر اجرا نمی نمود.

12- خطبه علیه السلام فی تحمیدالله وفضل ابیه

روی ان علیا علیه السلام قال للحسن علیه السلام: یا بنی، قم فاخطب حتی اسمع کلامک فقام علیه السلام قال: الحمد لله الواحد بغير تشبيه الدائم بغير تكوين، القائم بغير كلفة الخالق بغير منصبه الموصوف بغير غاية المعروف بغير محدودية، العزيز لم يزل قديما في القدم ردعت القلوب لهيبته و ذهلت العقول لعزته و خضعت الرقاب لقدرته

فليس يخطر على قلب بشر مبلغ جبروته، و لا يبلغ الناس كنه جلاله، و لا يفصح الواصفون منهم لكنه عظمته و لا تبلغه العلماء بالبابها و لا اهل التفكير بتدبير امورها، اعلم خلقه به الذي بالحد لا يصفه يدرك الابصار و لا تدركه الابصار وهو الطيف الخبير

اما بعد فان عليا باب من دخله كان مؤمنا، و من خرج منه كان كافرا، اقول قولي هذا و استغفرذ الله

العظيم لي و لكم

12- خطبه آن حضرت در حمد الهی و فضیلت پدرش

روایت شده: امام علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام گفت: ای پسر من برخیز و خطبه ای بخوان تا صدایت را بشنوم، آن حضرت برخاست و چنین سخن گفت:

سپاس خدایی را سزااست که یگانه است و بدون شبیه، جاودانه است بدون ساخته شدن، پایدار است بدون سختی، آفریدگار است بدون رنج و مشقت، توصیف شده است بدون آنکه نهایتی داشته باشد، شناخته قلوب از هیبتش در شگفتی، و عقول از عزتش حیران، و گردنها در برابر قدرتش خاضع است.

نهایت قدرتش بر قلب خطور نکرده، و کنه جلالت او را مردم نمی یابند، و در نهایت، عظمتش توصیف گران عاجز می باشند، دانش دانایان به او نرسد، و فکر متفکرین به تدبیر امور او راه ندارد،

داناترین مردم به و کسی است که او را به حد و نهایتی توصیف نکند، ابصار را درک کرده و اما ابصار او را درک نمی کنند، و او دانا و آگاهست.

اما بعد علی علیه السلام درگاهی است که هر که داخل آن شود مؤمن بوده و هر که از آن خارج گردد کافر است این گفتار را می گویم و از خدای بزرگ برای خود و شما طلب بخشش دارم.

13- خطبته علیه السلام فی تحمید الله و فضل ابيه

روی ان اباه علیا علیه السلام قال له علیه السلام: قم فاخطب لاسمع كلامك فقال علیه السلام فقال:

الحمد لله الذي من تكلم سمع كلامه، و من سكت علم ما في نفسه، و من عاش فعليه رزقه، و من مات موعدهنا و الله عارضنا، ان عليا باب من دخله كان مؤمنا و من خرج عنه كان كافرا

13- خطبه آن حضرت در حمد الهی و فضیلت پدرش

روایت شده: حضرت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام گفت: برخیز و خطبه ای بخوان تا صدایت را بشنوم آن حضرت برخاست و فرمود:

سپاس خدای را سزاست، آنکه هر که سخن گوید صدایش را بشنود، و هر که سکوت نماید، به آن چه در قلب دارد آگاهست، و هر که زندگی کند، روزی اش با اوست، و هر که بمیرد، بازگشتش به سوی اوست اما بعد، قبور جایگاه ما، و قیامت، وعده گاهمان و خداوند محاسبه گر ماست، علی علیه السلام دری است که هر که از آن داخل شود مؤمن است و هر که از آن خارج گردد کافر است.

14- خطبته علیه السلام فی فضل اهل البيت

روی انه طعن اقوام من اهل الكوفة في الحسن بن علي عليهما السلام فقالوا: انه عى لا يقوم بحجة فبلغ ذلك امير المؤمنين عليه السلام فدعا لحسن فقال: يا ابن رسول الله ان اهل الكوفة قد قالوا فيك مقالة اكرهها، فاخبر الناس، فقال: يا امير المؤمنين لا استطيع الكلام و انا انظر اليك فقال امير المؤمنين عليه السلام: اني متخلف عنك فناد الصلاة جامعه، فاجتمع المسلمون فصعد المنبر فخطب خطبة بليغة و جيزة، فضج المسلمون بالبكاء، ثم قال:

ایها الناس! اعقلوا عن ربکم ان الله عزوجل اصطفى ادم ونوحا و ال ابراهيم آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم.

بنحن الذریة من آدم، و الاسرة من نوح، و الصفوة من ابراهیم، و السلالة من اسماعیل و آل من

محمد ﷺ

نحن فکم کالسماء المرفوعة، و الارض المدحوة و المشس الضاحية، و کالشجرة الزيتون، لاشرقية ولاغربية التي بورک زيتها

النبي اصلها، و علی فرعها و نحن والله ثمرة تلك الشجرة فمن تعلق بغض من اغصانها نجا، و من تخلف عنها فالی النار هوی

فقام امیرالمؤمنین ﷺ من اقصى الناس، یسحب رداءه من خلفه، حتی علا المنبر مع الحسن ﷺ فقبل بین عینیه ثم قال: یا بن رسول الله اثبت علی القوم حجتک و اوجبت علیهم طاعتک فویل لمن خالفک

14- خطبه آن حضرت در فضیلت اهل بیت

روایت شده: گروهی از مردم کوفه به امام حسن ﷺ طعنه زدند، که قادر نیست کلام خود را بیان نماید، این سخن به گوش امیرالمؤمنین ﷺ رسید، امام حسن ﷺ را خواست و فرمود: ای پسر پیامبر مردم کوفه در مورد تو سخنی می گویند که آن را زشت می شمارم، خود را به مردم بنمایان، امام حسن ﷺ گفت: من هنگامی که چشمانم به شما می افتد قادر به سخن گفتن نیستم، آن حضرت فرمود: من به کناری می روم، ندا داده شد و مردم جمع شدند، امام بالای منبر رفت و خطبه ای بسیار کوتاه و بلیغ خواند، که مردم گریستند، آنگاه فرمود:

ای مردم! در سخن پروردگارتان بیندیشید، که فرموده: خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید، که بعضی از آنها فرزندان یکدیگرند، و خدا شنوا و دانا است. پس ما فرزندان آدم، و از تیره نوح و از برگزیدگان ابراهیم، و سلاله اسماعیل و خاندان محمدیم

محمد ﷺ

ما در میان شما مانند آسمان برافراشته، و زمین گسترده، و خورشید، درخشان، و همانند درخت زیتونی هستیم که به شرق و غرب متمایل نبوده و زیتونش برکت داده شده است. پیامبر ریشه آن، و علی ساقه آن و سوگند به خدا که ما میوه آن درختیم، هر که به شاخه ای از شاخه های آن چنگ زند نجات یافته، و هر که از آن تخلف ورزد در آتش سقوط می کند. آنگاه حضرت علی علیه السلام از آخر جمعیت برخاست، در حالیکه رداء ایشان از پشت سرش کشیده می شد، تا اینکه بالای منبر کنار امام حسن علیه السلام قرار گرفت و بین چشمهای ایشان را بوسید، و فرمود: ای پسر پیامبر حجت را بر مردم ثابت کرده، و اطاعتت را واجب ساختی پس وای بر کسی که تو را مخالفت نماید.

15- خطبه علیه السلام فی فضلهم بعد شهادة ابیه علیه السلام

روی انه ما قتل امیرالمومنین علیه السلام رقی الحسن بن علی علیه السلام، فاراد الکلام، فخنقته العبرة فقعد ساعة ثم قام فقال: الحمد لله الذی کان فی اولیته وحدانیا و فی ابتدا ما ابتدع و انشاء ما خلق، علی غیر مثال کان سبق مما خلق

ربنا اللطیف بلطف ربوبیة و بعلم خبره فتق و باحکام قدرته خلق جمیع ما خلق، فلا مبدل لخلقه ولا مغیر لصنعه و لامعقب لحکمه و لاراد لامره و لامستزاح عن دعوته خلق جمیع ما خلقه و لازوال لملکه و لانقطاع لمدته، فوق کل شیء علا، من کل شیء دنا، فتجلی، لخلقه من غیر ان یکون یری، و هو بالمنظر الا علی احتجب بنوره، و سما فی علوه، فاستتر عن خلقه و بعث الیهم شهیدا علیهم و بعث فیهم النبیین مبشرین و منذرین، لیهلك من هلك عن بینة، و یحیی من حی عن بینة، و لیعقل العباد عن ربهم ما جهلوه فیعرفوه بربوبیة بعد ما انکروه

و الحمد لله الذی احسن الخلافة علینا اهل البیت و عنده نحتسب عزانا فی خیر الاباء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عند الله نحتسب عزانا فی امیرالمؤمنین علیه السلام و لقد اصیب به الشرق و الغرب و الله ما خلف درهما و لادینارا الا اربعمائة درهم اراد انیبتناع لاهله خادما

و لقد حدثنى حبيبي جدى رسول الله ﷺ ان الامر يملكه اثنا عشر اماما من اهل بيته و صوفته
ما منا الا مقتول او مسموم
ثم عزل عن منبره فدعا بابن ملجم لعنة الله، فاتى له قال: يا بن رسول الله استبقنى اكن، لك و اكفيك
امر عدوك بالشام، فعلاه الحسن عليه السلام بسيفه، فاستقبل اسيف بيده، فقطع خصره ثم ضربة على يا
فوخه، فقتله لعنة الله عليه

14- انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تاءخر و يتم نعمته عليك و يهديك صراطا مستقيما و ينصرک الله نصرا عزيزا هو الذى انزل السكينة فى قلوب المؤمنين ليزدادوا ايمانا مع ايمانهم والله جنود السماوات و الارض و كان الله عليما حكيما ليدخل المؤمنين و المؤمنات جنات تجرى من تحتها الانهار خالدین فيها و يكفر عنهم سيئاتهم و كان ذلك عند فوزا عظيما و يعذب المنافقين و المنافقات و المشركين و المشركات الظانين بالله ظن السوء عليهم دائرة السوء و غضب الله عليهم و لعنهم و اعد لهم و ساءت مصيرا و لله جنود السماوات و الارض و كان الله عزيزا حكيما - الفتح 1 - 7

15- به درستیکه گشایش و پیروزی آشکاری را برای تو فراهم آوردیم، تا خداوند از گناهان گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت خود را بر تو کامل کرده و تو را به راه راست هدایت نماید. و تو را با نصرتی و عزت یاری کند، اوست پروردگاری که آرامش و وقار را بر دلهای مؤمنان نازل کرد تا بر یقین، و ایمانشان بیفزاید، و ایمانشان را کامل گرداند و لشکریان آسمانها و زمین از آن خداست و خداوند آگاه و حکیم است، برای آنکه خدا می خواست مردان و زنان مؤمن راتا ابد در بهشت هائیکه زیر درختانش نهرها جاری است داخل گرداند، و گناهانشرا ببخشد، در حقیقت این پیروزی بزرگی است و نیز خداوند خواست، تا همه منافقان و مشرکان و آنکه بخدا بدگمان بودند را عذاب کند، و خداوند بر آنان خشم نمود، و مورد لعنتشان قرار داده و جهنم را بر ایشان آماده ساخت که بدجایگاهی است و لشکریان آسمانها و زمین برای خداست و خداوند پابرجا و حکیم است سوره فتح 1 - 7

16- القلم: 52 - 53

17- جبهة الانصار، و سنام العرب (خ ل)

18- و هی من النساء (خ ل)

19- النساء: 34

15- خطبه آن حضرت در فضیلت اهل بیت بعد از شهادت پدرش

روایت شده: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید، امام حسن علیه السلام بالای منبر رفت و خواست سخنی بگوید اما گریه ایشان را امان نداد، لحظاتی نشست آنگاه ایستاد و فرمود:

سپاس خدائی را سزااست، که در آغاز یگانه بود، و در ازل به خداوندی برتری یافت، به بزرگی و توانایی برتر گردید، آغاز نمود، آن چه را ایجاد کرد، و پدید آورد آن چه را که خلق نمود، در حالیکه نمونه ای در گذشته از آنها وجود نداشت.

پروردگار مهربان به علم الهی خود و به دانش بسیارش موجودات را پدید آورد و به سبب قدرت بسیارش مخلوقات را ایجاد نمود از اینرو کسی را یارای تبدیل خلقش، و تغییر دادن موجوداتش و مواخذه کردن در برابر حکمش نمی باشد، امرش را رد کننده، و خوانده اش را مانعی نمی باشد.

تمامی موجودات را خلق کرد، در حالیکه حکومتش را زوالی نبوده، و مدت آن را پایانی نمی باشد، برتر از هر چیز گشته، و به هر چیز نزدیک است، برای خلق تجلی کرده بدون آنکه دیده شود و او در جایگاه برتری است.

به نورش پوشیده شده، و در برتریش اوج گرفته است از اینرو از مخلوقاتش پوشیده گردیده است، به سوی ایشان شاهی را فرستاد، و بین ایشان پیامبرانی را فرستاد، که بشارت دهنده و ترساننده هستند، تا هر که به هلاکت می رسد، و هر که هدایت یابد با دلیل و برهان و تواءم باشد و تا اینکه مردم بدانند آنچه نسبت به پروردگارشان در مورد آن جاهلند و بعد از انکار او را بشناسند.

و سپاس خدائی را سزااست که خلافت را برای ما اهل بیت گرامی داشت و مصیبت خود را در حق پیامبر بهترین پدر، نزد خداوند به حساب می آوریم، و نیز مصیبت خود در حق امیرالمؤمنین علیه السلام را نزد خداوند محاسبه می کنیم، شرق و غرب جهان به شهادت او دچار مصیبت گردید، سوگند به خداوند که او درهم و دیناری از خود به جای نگذاشت، جز چهار صد درهم که می خواست، برای خانواده اش از آن کنیزی را بخرد.

دوستم و جدم پیامبر به من خبر داد که خلافت را دوازده امام از خاندان و برگزیدگان از آن حضرت به دست خواهند گرفت، تمامی ما یا به قتل می رسیم، یا مسموم می گردیم. آنگاه از منبر پائین آمد، و ابن ملجم را فرا خواند، او را نزد حضرتش آوردند، او گفت: ای پسر رسول خدا مرا باقی گذار برای تو کار خواهم کرد، و در مورد دشمنت، در شام تو را یاری می نمایم، امام شمشیری بر او زد، او دست خود را جلو برد، انگشت او قطع گردید، آنگاه ضربت دیگری بر او نواخت و او را به قتل رساند، - لعنت الهی بر او باد.

16- خطبته عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي فَضْلِ ابِيهِ وَ نَفْسِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

روی انه عَلَيْهِ السَّلَامُ خُطِبَ بَعْدَ وَفَاةِ ابِيهِ وَ ذَكَرَهُ فَقَالَ:

خاتم الوصيين و وصی خاتم الانبياء و امير الصديقين و الشهداء و الصالحين
 ثم قال: ايها الناس! فقد فارقكم رجل ما سبقه الاولون ولا يدرکه الاخرون لقد كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يعطيه الراية فيقاتل جبرئيل عن يمينه، و ميكائيل عن يساره، فما يرجع حتى يفتح الله عليه ما ترك ذهباً و لافضة الا شيئاً على صبي له و ما ترك في بيت المال الا سبعمائة درهم فضلت من عطائه اراد ان يشتري بها خادماً لام كلثوم
 ثم قال:

من عرفنى فقد عرفنى، و من لم يعرفنى فانا الحسن بن محمد النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

ثم تلا هذا لاية قول يوسف: (وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي اِبْرَاهِيمَ وَاِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ) (20)

ان ابن البشير، و انا ابن النذير، و انا ابن الداعى الى الله و انا بن السراج المنير، و انا ابن الذى ارسل رحمة للعالمين، و انا من اهل بيت الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً و انا من اهل البيت الذين كان جبرئيل ينزل عليهم و منهم كان يعرج

و انا من اهل البيت الذين افترض الله مودتهم و ولايتهم فقال فيما انزل على محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: (فُلْ لَّا

أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً) (21) و اقتراف الحسنة مودتنا اهل البيت

و فى رواية:

ایها الناس! فی هذه الليلة نزل القرآن، و فی هذه الليلة رفع عیسی بن مریم، و فی هذه الليلة قتل یوشع ابن نون و فی هذه الليلة مات ابی امیرالمؤمنین و الله لایسبق ابی احد کان قبله من الاوصیاء الی الجنة و لا من یشکر بعده

و ان کان رسول الله ﷺ و اله لیبعثه فی السریة فیقاتل جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره، و ما ترک صفراء و لابیضاء الا سبعمائة درهم فضلت من عطائه، کان یجمعها لیشتري بها خادما لاهله

16- خطبه آن حضرت در فضیلت خودش و پدرش

روایت شده: آن حضرت بعد از شهادت پدرش در مین مسلمانان آمده و پدرش را به یاد آورد و فرمود:

او آخرین اوصیای الهی و وصی آخرین پیامبر خداوند و پیشوای راستگویان و شهداء و صالحان بود.

آنگاه فرمود: ای مردم! دیشب مردی از میان شما رفت که نه از پیشینیان و نه از آیندگان کسانی بر او پیشی نمی گیرد، پیامبر همیشه پرچم جهاد را به او می سپرد، جبرئیل از سمت راست، و میکائیل از سمت چپ او می جنگیدند، و جز با پیروزی باز نمی گشت، و خداوند پیروزی مسلمانان را به دست او تحقق می بخشد، او در زمان شهادت چیزی از طلا و نقره از خود باقی نگذاشته، جز چیزی که یکی از کودکانش داشت، و در بیت المال پولی را باقی نگذاشته، جز هفتصد درهمی که از عطایش باقی مانده بود و می خواست برای ام کلثوم کنیزی بخرد.

آنگاه فرمود:

ای مردم! هر کس مرا می شناسد، که مرا می شناسد، و آنکه نمی شناسد، بداند که من حسن پسر علی علیه السلام هستم.

آنگاه این آیه که حکایت قول حضرت یوسف است را خواند: دین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کردم.

من پسر را انذار کننده، و من پسر خواننده به سوی خدا، و من پسر کسی هستم که به عنوان رحمت برای جهانیان فرستاده شده است، و من از خاندانی هستم که خداوند پلیدی را از آنان دور ساخت و ایشان را پاک و پاکیزه گرداند، و من از خاندانی هستم که جبرئیل بر آنان نازل می شد، و از خانه ایشان به سوی آسمان عروج می کرد.

و من از خاندانی هستم که خداوند دوستیشان و ولایتشان را واجب گردانید، و در آنچه بر پیامبر نازل کرد فرموده است: بگو در برابر آنچه انجام داده ام اجر و پاداشی نمی خواهم، جز محبت به خاندانم را، و هر که کار نیکی انجام دهد (ما هم بر پاداش نیکی او می افزایم) و نیکی کردن همانا دوستی ما خاندان است.

و در روایتی اینگونه آمده است:

ای مردم! در این شب قرآن نازل شد، و در این شب عیسی بن مریم به آسمان عروج کرد، و در این شب یوشع بن نون به شهادت رسید، و در این شب پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام رحلت کرد، سوگند به خدا کسی از اوصیاء الهی بر پدرم در رفتن به بهشت سبقت نمیگیرد، و بعد از او نیز کسی به پایه او نرسد. و اگر پیامبر او را به جنگی می فرستاد، جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او می جنگید، و از پولهای زرد و سفید چیزی را باقی نگذارد، جز هفتصد درهمی که از قسمتش باقی مانده بود، و آن را جمع آوری کرده، تا برای خانواده اش خادمی بخرد.

17- خطبه علیه السلام لما مات ابوه علیه السلام

ایها الناس! (اتقوا الله فانما امرأؤ کم و اولیاءؤ کم، و انا اهل البيت الذین قال الله فینا: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ**

لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) ⁽²²⁾

17- خطبه آن حضرت هنگامی که پدرش وفات یافت

ای مردم! تقوای الهی پیشه سازید، ما امیران و اولیای شما هستیم، و ما خاندانی هستیم که خداوند درباره ما فرموده: خداوند اراده کرده است که از شما خاندان رجس و پلیدی را دور گرداند، و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

18- خطبه علیه السلام لما مات ابوه علیه السلام

ايها الناس! ان الدنيا دار بلاء و فتنه و كل ما فيها فالى زوال و اضمحلال
فلما بلغ الى قوله:

و انى ابايكم على ان تحاربوا من حاربت و تسالموا من سالمت
فقال الناس: سمعنا و اطعنا فمرنا بامرك يا اميرالمؤمنين

18- خطبه آن حضرت هنگاميكه پدرش وفات يافت

اي مردم! دنيا خانه بلاء و آشوب است، و آنچه در آن است زائل و نابود مى گردد.
تا آن جا كه فرمود:

و من با شما بيعت مى كنم به اين كه با هر كه جنگيديم بجنگيد، و با هر كه صلح كردم صلح كنيد.
مردم گفتند: شنیده و اطاعت مى كنيم، اي اميرالمؤمنين امرت را بيان نما.

19- خطبه عليه السلام بعد البيعة له

نحن حزب الله الغالبون، و عتره رسوله الاقربون و اهل بيته الطيبون الطاهرون، و احد الثقلين اللذين
خلفهما رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فى امته و التالى كتاب الله فيه تفصيل كل شىء لاياءتبه الباطل من بين يديه
و لامن خلفه

فالمعمول علينا فى تفسيره، لانتظنى تاءويله بل نتيقن حقايقه، فاطيعونا، فان طاعتنا مفروضة اذ
كانت بطاعة الله عزوجل و رسوله مقرونة

قال الله عزوجل: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي**

شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ) ⁽²³⁾ و لو ردوه الى الرسول و الى اولى الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه

منهم ⁽²⁴⁾ و احذركم الاصغاء لهتاف الشيطان، فانه لكم عدو مبين، فتكونوا اولياءه الذين قال لهم: لا غالب

لكم اليوم من الناس و انى جار لكم فلما تراءت الفتان نكص على عقبيه، و قال انى برىء منكم اين

ارى ما لاترون ⁽²⁵⁾

فتلقون الى الرماح ووزرا، و الى السيوف، جزرا، و للعدم حطما، و للسهام غرضا، ثم لا ينفذ نفسا

ايمانها لم تكن امنتم من قبل او كسبت فى ايمانها خيرا

19- خطبه آن حضرت بعد از بیعت با او

ما از حزب خدائیم که پیروز می باشیم، و از خاندان و نزدیکان پیامبر هستیم، مائیم اهل بیت پاک و پاکیزه رسول خدا ﷺ و یکی از دو یادگار گرانبھائی که او از خود به جای گذاشت، ما یادگار رسول خدا ﷺ بعد از کتاب خدائیم، که بیان هر چیز در آن است، و باطل از پیش و پس در آن داخل نشده و همه چیز به آن باز می گردد.

پس تفسیر قرآن در اختیار ماست، ما هرگز در بیان مفاهیم قرآن اشتباه نمی کنیم، بلکه حقائق آن را آشکار می سازیم، پس از ما فرمان برید، که فرمانبری از ما بر شما واجب است، زیرا به اطاعت خدا و پیامبرش مقرون می باشد.

و خداوند می فرماید: ای ایمان آورندگان از خدا و رسول او و صاحبان امر از بیان خود پیروی کنید و اگر در چیزی اختلاف نمودید، آن را به خدا و رسولش بازگردانید و اگر به پیامبر خدا و صاحبان امر از بیان خودشان رجوع دهند کسانی که حقایق را از قرآن استنباط می کنند شما را آگاه خواهند ساخت.

و شما را بر حذر می دارم از اینکه فریاد شیطان را بشنوید، که دشمن آشکار شماست، و از دوستان شیطان نباشید، که خداوند درباره آنان فرموده: شیطان رفتار آنان را بر ایشان، زینت داد و گفت: امروز هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد و من شما را پناه می دهم، ولی چون آن گروهها نمودار شدند، شیطان به پیروان خود پشت کرد و گفت: من از شما بیزارم، و من چیزی را می بینم که شما نمی بینید.

آنگاه است که پشت ها را آماج نیزه ها، و پیکرها را در معرض شمشیرها و تیرها و بنیانها را عرصه شکستها می سازید، پس کسی که از پیش ایمان نیاورده ایمانش به او سودی نمی بخشد، و از کردارش خیری نمی بیند، و خدا داناتر است.

20- خطبه طائفة فی تحریض اصحابه للقتال

روی انه لما سار معاوية الى العراق، و بلغ جسر منبج، نادى المنادى: الصلاة جامعة، فلما اجتمعوا، خرج الحسن عليه السلام فصعد المنبر، فحمد الله و اثنى عليه، ثم قال:

اما بعد فان الله كتب الجهاد على خلقه و سماه كرها ثم قال لاهل الجهاد من المؤمنين: **(وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ)** ⁽²⁶⁾ فلستم ايها الناس نائلين ما تحبون الا بالصبر على ما تكرهون

انه بلغنى ان معاوية بلغه انا كنا از معنا على المسير اليه، فتحرك لذاته، فاخرجوا رحمكم الله الى معسكركم بالنخيلية حتى نظر و تنظرون و نرى و ترون قال: و انه فى كلامه ليتخوف خذلان الناس له
20- خطبه آن حضرت در تحريض اصحابش به جنگ

روایت شده: هنگامیکه معاویه به سوی عراق آمد و به پل منبج رسید، منادی ندا کرد و همه را دعوت به اجتماع نمود، هنگامی که مجتمع شدند امام بالای منبر رفت، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

اما بعد، خداوند فرمان جهاد را بر بندگانش نگاشت، اگر چه آنان را ناخوشایند باشد، و به مجاهدین، مؤمن فرمود: صبر کنید که خداوند با صابران است ای مردم به خواست، و آرمانتان نمی رسید مگر آنکه بر آن چه ناخوشایند، می شمارید، صبر کنید.

به من خبر رسیده که معاویه دانسته است که به سوی او حرکت کرده ایم، او هم به جانب ما آمده است خدا شما را ببخشاید، همگی به سوی نخلیه قرارگاه ارتش است حرکت کنید، تا بنگرید، چه می شود.

راوی گوید: امام در بیان این کلمات بود، در حالیکه از نقض پیمان مردم در هراس بود.

21- خطبه عليه السلام فى ذم اصحابه لتناقلهم عن الجهاد

اما والله ما ثننا عن قتال اهل الشام ذلة و لا قلة و لكن كنا نقاتلهم بالسلامة و الصبر فشييت السلامة بالعداوة و الصبر بالجزع و كنتم تتوجهون معنا و دينكم امام دنياكم، و قد اصبحتم لان و دنياكم امام دينكم و كنا لكم و كنتم لنا و قد صرتم اليوم علينا

ثم اصبحتم تعدون قتيلين: قتيلًا بصفين تبكون عليهم و قتيلًا بالنهر تطلبون بشارهم، فاما الباكي فخاذل و اما الطالب فتائر

و ان معاوية قد دعا الى امر ليس فيه عز و لانصفة فان اردتم الحياة قبلناه منه و اغضضنا على القذى و ان اردتم الموت بذلناه في ذات الله و حاكمناه الى الله فنادی القوم باجمعهم: بل البقية و الحياة
21- خطبه آن حضرت در مذمت احصایش به خاطر عدم اهتمامشان به جهاد

به خدا سوگند ما هرگز در مبارزه با مردم شام پشیمانی و تردیدی نداریم، ما اکنون با دشمن با سلامت و صبر می جنگیم، پس سلامت با دشمنی و صبر با ناراحتی مخلوط شده است، و شما آن روز که (در جنگ صفین) همراه ما بودید، دینتان، پیشاپیش دنیایتان بود، ولی امروز دنیایتان دین شما را به پشت سر افکنده است و ما برای شما و شما برای ما بودید، اما اکنون دشمن ما شده اید. و در برابر دو گروه از کشته شدگان قرار دارید: کشته هائی که در صفین بودند و بر آنها می گریید، و کشته هایی که در نهروان خواستار انتقام آنهائید، گریه کننده خوار، و انتقامجو خواستار انتقام است. و معاویه ما را به کاری می خواند که در آن عزتی نیست، اکنون اگر برای مرگ آماده اید، بر او حمله می بریم، و با ضربه های شمشیر بر او فرمان می رانیم، و اگر خواهان زندگی هستید دعوتش را می پذیریم و به درخواستش رضایت می دهیم.
هنوز سخنان امام پایان نیافته بود، که از همه سوی لشکر فریاد برآمد: زنده می مانیم، زنده می مانیم.

22- خطبه ٤١١ فی غدر اصحابه به

روی انه لما مات علی ٤١١ جاء الناس الى الحسن ٤١١ و قالوا: انت خليفة ابيك و وصيه و نحن السامعون المطيعون لك، فمرنا بامرک فقال ٤١١:

كذبتم و الله ما وفيتم لمن كان خيرا مني فكيف تفون لي و كيف اطمئن اليكم و لاثق بكم ان كنتم صادقين فموعد ما بني و بينكم معسكر المدائن فوافوا الي هناک فركب و ركب معه من اراد الخروج،

و تخلف عنه كثير فمافوا بما قالوه، و بما وعده و غروه كما غروا اميرالمؤمنين عليه السلام من قبله، فقال خطيبا و قال:

غررتموني كما غررتم من كان من قبلي، معن اي امام تقاتلون بعدى مع الكافر، الظالم الذى لم يؤمن بالله و لابرسوله قط، و لاظهر الاسلام، هو و بنى امية الا فرقا من السيف و لو لم يبق لبنى امية الا عجزوز درداء، بغت دين الله عوجا، و هكذا قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم.

ثم وجه اليه قائدا فى اربعة الاف و كان من كندة، و امره ان يعسكر بالانبار و لا يحدث شيئا حتى ياءتبه امره - ثم ذكر صيرورة الرجل الى معاوية بسبب تطميعة، الى ان قال: - فبلغ ذلك الحسن عليه السلام فقام خطيبا و قال:

هذا الكندى توجه الى معاوية و غدر بى و بكم، و قد اخبرتكم مرة بعد مرة، انه لاوفاء لكم، انتم عبيد الدنيا، و انا موجه رجلا اخر محله، و انى اعلم انه سيفعل بى و بكم ما فعل صاحبه و لايراقب الله فى ولا فيكم

فبعث اليه رجلا من مراد فى اربعة الاف، و تقدم اليه بمشهد من الناس و تؤكد عليه، و اخبره انه سيغدر كما غدر الكندى، فحلف له بالايمان التى لا تقوم لها الجبال انه لايفعل فقال الحسن عليه السلام: انه سيغدر - ثم ذكر غدره بالامام عليه السلام.

22- خطبه آن حضرت در حيله اصحابش به آن حضرت

روايت شده: هنگامى كه اميرالمؤمنين عليه السلام رحلت فرمود مردم نزد امام حسن عليه السلام آمده و گفتند: تو خليفه و جانشينى پدرت مى باشى، و ما پيرو تو و شنونده فرامين تو هستيم، ما را به امرت آشنا نما، امام فرمود:

به خدا سوگند دروغ گفتيد، و به كسى كه از من بهتر بود وفا نكرديد چگونه به من وفا مى كنيد، و چگونه به شما مطمئن باشم، در حاليكه به شما اعتمادى ندارم، اگر راست مى گوئيد موعده من و شما پادگان مدائن است، به آنجا بيائيد.

امام سوار شد و هر که قصد داشت، با ایشان سوار شد، و بسیاری ماندند، و به گفتار خود وفا نکردند، و همچنانکه به امیرالمؤمنین علیه السلام مکر زدند به ایشان نیز حيله نمودند، امام برخاست و فرمود:

به من حيله زدید، همچنانکه با کسی که قبل از من بود نیز حيله زدند، با کدام پیشوائی بعد از من می خواهید بجنگید، با کافر ستمکاری که به خدا و رسولش یک لحظه ایمان نیاورده، اسلام را نه او و نه بنی امیه ظاهر نساختند مگر از ترس شمشیر، و اگر از بنی امیه تنها یک پیرزن فرتوتی باقی نماند، دین خدا را به انحراف می کشاند، و اینگونه پیامبر خیر داده است.

آنگاه شخصی که از کنده بود را همراه چهار هزار سرباز به سوی معاویه فرستاد و فرمود تا در انبار چادر بزنند، و تا دستور او نیامده کاری نکنند - آنگاه ذکر می کند که معاویه او را تطمیع کرد و به سوی خود خواند، تا آنجا که گوید: این خبر که به امام رسید برخاست و فرمود:

این کنده به سوی معاویه رفته و به من خیانت نموده است، همواره به شما خبر داده ام که وفا در شما نیست، و بنده دنیاآید، من مرد دیگری را جای او قرار میدهم و می دانم که همانند او عمل می کند، و خداوند را در مورد من و شما مراقبت نمی کند.

پس امام مردی از قبیله مراد را همراه چهار هزار نفر به سوی معاویه فرستاد و پیشاپیش مردم آمد و از او تأکیدات محکمی گرفت ولی خبر داد که همانند فرد گذشته خیانت می کند، اما او سوگندهای محکمی خورد که پایدار می ماند، امام فرمود: او خیانت می کند - سپس خیانت او به امام را ذکر می کند.

23- خطبه علیه السلام لما اتی اصحابه الی معاویه

خالفتم ابی حتی حکم و هو کاره، ثم دعاکم الی قتال اهل الشام بعد التحکیم، فاءبیتم حتی صار الی کرامة الله، ثم بايعتمونی علی ان تسالموا من سالمی، و تحاربوا من حاربنی، و قد اتانی ان اهل الشرف منکم قد اتوا معاویه، و بايعوه بحسبی منکم، لا تغرونی من دینی و نفسی

23- خطبه آن حضرت هنگامیکه اصحابش به معاویه پیوستند

با پدرم مخالفت کردید تا اینکه تحکیم را پذیرفت، در حالیکه خواستار آن نبود، آنگاه بعد از واقعه تحکیم شما را به نبرد با شامیان برانگیخت باز امتناع ورزیدید، تا اینکه به سرای دیگر شتافت، آنگاه شما با من بیعت کردید که با هر که سازش کنم سازش کنید، و با هر که بجنگم بجنگید، اما به من خبر رسیده که بزرگان شما به معاویه پیوسته و با او بیعت کرده اند، شما را شناختم، پس مرا در دین و جانم فریب ندهید.

24- خطبته ﷺ فی الكوفة قبل الصلح

يا ايها الناس! فان الله قد هداكم باولنا، و حقن دمائكم باخرنا، و ان لهذا الامر مدة، و الدنيا دول، و ان الله تعالى قال لنبيه: و ان ادري لعله فتنه لكم و متاع الى حين

24- خطبه آن حضرت در کوفه قبل از صلح

ای مردم! خداوند شما را به پیشینیان ما هدایت کرد، و خونهای شما را به گروه دیگری از ما حفاظت نمود، و برای این امر زمان چندی است، و دنیا در اختیار افرادی قرار می گیرد، و خداوند به پیامبرش فرمود: و نمی دانید، شاید این امر آزمایشی و بهره مندی اندکی برای شما باشد.

24- خطبته ﷺ لم عزم الصلح

روی انه لما صار معاوية نحوالعراق، و تحرك الحسن ﷺ و استنفر الناس للجهاد فتناقلوا عنه، صار ﷺ حتى نزل ساباط و بات هناك، فلما اصبح اراد ﷺ ان يمتحن اصحابه، و يستبرىء احوالهم في طاعته، ليميز، اولياءه من اعدائه، و يكون على بصيرة من لقاء معاوية، فاءمر ان ينادى في الناس بالصلاة جامعة فاجتمعوا فصعد المنبر فخطبهم فقال:

الحمد لله كلما حمده حامد، و اشهد ان لااله الا الله كلما شهد له شاهد، و اشهد ان محمدا عبده و رسوله، ارسله بالحق و ائتمنه على الوحي.

اما بعد، فوالله اني لارجو ان اكون قد اصبحت بحمدالله و منه و انا انصح خلق الله لخلقه و ما اصبحت محتملا على امرى مسلم ضعيفة، و لامر يد، له بسوء و لاغائلة، و ان ما تكرهون في الجماعة

خير لكم مما تحبون في الفرقة و انى ناظر لكم خيرا من ناظر لكم خيرا من نظرکم لانفسکم فلا تخالفوا، امرى و لاتردوا على راءىي، غفر الله لى و لكم، و ارشدنى، و اياكم، لما فيه، المحبة، و الرضا قال: فنظر الناس، بعضهم الى بعض، و قالوا: ما ترونه يريد بما قال: قالوا: نطن انه يريد ان يصلح، معاوية و يسلم الامر اليه، فقالوا: كفر والله الرجل و شدوا على فسطاطه، فانتهبوه، حتى اخذوا مصلاه من تحته - الخ

25- خطبه آن حضرت هنگامی که قصد صلح کردن را نمود

روایت شده: هنگامی که معاویه به سوی عراق رفت، امام آماده نبرد شد و مردم را دعوت به جهاد کرد، آنان از آن خودداری کردند، امام حرکت کرد تا با سباباط رسید و در آنجا شب را گذراند، بامداد روز بعد خواست اصحاب خود را امتحان نماید و اطاعتشان را نسبت به خود بداند، تا دوستانش از دشمنانش شناخته شوند و با آگاهی به نبرد با معاویه برخیزد، دستور داد که مردم را فرا خوانند، هنگامیکه مردم اجتماع کردند بر فراز منبر رفت و چنین گفت:

سپاس خدای را سزاست هرگاه ستایشگری او را سپاس گوید، و شهادت می دهم که معبودی جز خداوند نمی باشد، هرگاه شاهدهی بر آن گواهی دهد، و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول اوست، او را به حق ارسال کرد و بر وحیش امین شمرد.

اما بعد، سوگند به خداوند امید دارم، که به لطف و منت پروردگار بهترین اندرزگوی بندگانش باشم، و هرگز کینه ای از هیچ مسلمانی به دل نمی گیرم، و نسبت به کسی اراده بد و نیت ناروایی ندارم و شما آنچه را که در هماهنگی و یگانگی ناخوش دارید، بهتر است از پراکندگی و تفرقه ای که دوست می دارید، آنچه من درباره شما می دانم، و می خواهم، از خواست، خود شما بهتر است پس نافرمانی مرا نکنید، و رأی مرا ناچیز نشمارید، خداوند من و شما را ببخشاید، و ما را به آنچه خواست و خشنودی اوست، هدایت فرماید.

راوی گوید: مردم به یکدیگر نگاه کردند، و گفتند: قصدش از این گفتار چیست؟ بعضی گفتند: گمان می کنیم که می خواهد با معاویه صلح کند و حکومت را به او بسپارد، گفتند: سوگند به خدا که

او کافر شده و به خیمه اش هجوم آوردند، و آن را غارت کردند، حتی سجاده اش را از زیر پایش کشیدند - تا آخر حدیث.

26- خطبته عليه السلام لمابری من جراحته

يا اهل الكوفة: اتقوا الله في جيرانكم و ضيفانكم و في اهل بيت نبيكم، لذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا

26- خطبه آن حضرت هنگامیکه از جراحات سلامتی حاصل شد

ای اهل کوفه! خداوند را در همسایگان و میهمانتان به یاد آورید، و نیز در خاندان پیامبران که خداوند زشتی و پلیدی را از ایشان دور اندیشه و پاک و پاکیزه شان گردانید.

27- خطبته عليه السلام حين صالح معاوية

عن علي بن الحين السجاد عليه السلام قال: لما اجمع الحسن ابن علي عليه السلام علي صلح معاوية خرج حتى لقيه، فلما اجتمعا قام معاوية خطيبا فصعد المنبر و امر الحسن عليه السلام ان يقوم اسفل منه بدرجة ثم تكلم معاوية فقال: ايها الناس هذا الحسن بن علي و ابن فاطمة، رأنا للخلافة اهلا، و لم يرنفسه، لها اهلا، و قد اتانا لبيبا طوعا، ثم قال: قم يا حسن.

فقام الحسن عليه السلام فخطب فقال:

الحمد لله المستحمد بالالاء و تتابع النعماء، و صارف الشدائد، و البلاء، عند الفهماء، و غير الفهماء، المذعنين من عباده، لامتناعه بجلاله و كبريائه، و علوه عن لحوق الاوهام، ببقائه، المرتفع عن كنه طبيبات المخلوقين، من ان تحيط بمكنون غيبه روايت عقول الرائيين

و اشهد ان لاله الاالله و حده، في ربوبته و وجوده و وحدانية صمدا لا شريك له، فرد لا ظهير له. و اشهد ان محمد عبده و رسوله اصطفاه و انتجبه و ارتضاه، و بعثه داعيا الى الحق سراجا منيرا، و للعباد مما يخافون نذيرا و لما ياءملون بشيرا، فنصح للائمة و صدع بالرسالة، و ابان لهم درجات العمالة شهادة عليها امات و احشر، و بها في الاجلة اقرب و احبر و اقول:

يا معشر الخلائق! فاسمعوا، و لكم افئده، و اسماع فعوا، انا اهل بيت اكرمنا الله بالاسلام و اختارنا و اصطفانا، و اجتباننا، فاذهب، عنا الرجس و طهرنا تطهيرا، الرجس هو الشك، فلانشك، فى الله الحق و دينه ابداء، و طهرنا و من كل افن و غية مخلصين الى ادم نعمة منه، لم يفترق الناس قط فرقتين الا جعلنا اله فى خيرهما.

فادت الامور و افضت الدهور الى ان بعث الله محمد ﷺ للنبوّة، و اختاره للرسالة، و انزل عليه كتابا ثم امره، بالدعاء، الى الله عزوجل فكان ابى ابي اول من استجاب لله تعالى و لرسوله ﷺ و اول من امن و صدق الله ورسوله.

و قد قال الله تعالى فى كتابه المنزل على نبيه المرسل: (أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ) (27) فرسوله الله الذى على بينة من ربه، و ابى الذى يتلوه و هو شاهد منه

و قد قال له رسوله حين امره ان يسير الى مكة و الموسم ببرائة سربها يا على فانى امرت ان لايسير بها الا انا او رجل منى و انت هو، فعلى، من رسول الله و رسول الله منه

و قال له النبى ﷺ حين قضى بينه و بين اخيه جعفر بن ابى طالب و مولاه زيد بن حارثه فى ابنه حمرة: اما انت يا على فمنى و انا منك و انت ولى كل مؤمن من بعدى، فصدق ابى رسول الله ﷺ سابقا و وقاه بنفسه

ثم لم يزل رسول الله فى كل مؤمن يقدمه و لكل شديد يرأسه ثقة منه به و طمأنينه اليه، لعلمه بنصيحته لله و رسوله، و انه اقرب المقربين من الله و رسوله و قدقال الله عزوجل: (وَالسَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) (28) فكان ابى سابق السابقين الى الله، تعالى و الى رسوله ﷺ و اقرب الاقربين.

و قد قال الله تعالى: (لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً) (29) فابى كان اولهم اسلاما و ايماننا، و اولهم الى الله و رسوله هجرة، اسلاما و ايماننا، و اولهم الى و رسوله هجرة و لحوقا، و اولهم على وجدته، و وسعه نفقة.

قال سبحانه: (وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ) (30)

فالناس من جميع الامم يستغفرون له بسبقه اياهم الى الايمان بنبيه، وذلك انه لم يسبقه، الى الايمان به احد، و قد قال: الله تعالى: (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ) (31) فهو سابق جميع السابقين، فكما ان الله عزوجل فضل السابقين على المتخلفين و المتأخرين فكذلك فضل سابق السابقين على السابقين

و قد قال الله تعالى: (أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) (32) فهو المجاهد في سبيل الله حقا، و فيه نزلت هذه الاية

و كان ممن استجاب لرسول الله ﷺ عمه حمزه و جعفر ابن عمه فقتلا شهيدين رضى الله عنهما في قتلى كثيرة معهما من اصحاب رسول الله ﷺ.

فجعل الله تعالى حمزة سيد الشهداء من بينهم، و جعل لجعفر جناحين، يطير بهما مع الملائكة كيف يشاء من بينهم و ذلك لمكانهم من رسول الله ﷺ الله عليه و اله و منزلتهما و قرابتهما منه، و ﷺ على حمزه سبعين صلاة من بين الشهداء الذين استشهدوا معه

و كذلك جعل الله تعالى لسناء النبي ﷺ للمحسنة منهن اجرهن و للمسيئة منهن وزرين صغيفين لمكانهن من رسول الله ﷺ جعل الصلاة في مسجد رسول الله ﷺ بالف صلاة في سائر المساجد، الا مسجد الحرام، مسجد خليله ابراهيم ؑ بمكة، و ذلك لمكان رسول الله ﷺ من ربه

و فرض الله عزوجل و جل الصلاة على نبيه على كافة المؤمنين فقالوا: يا رسول الله كيف الصلاة عليك؟ قال: قالوا اللهم صل على محمد و آل محمد فحق على كل مسلم ان يصلى علينا مع الصلاة على النبي ﷺ فريضة واجبة و احل الله تعالى خمس الغنيمة لرسوله و اوجبها له في كتابه، و اوجب لنا من ذلك ما اوجب له، و حرم عليه الصدقة و حرما علينا معه، فادخلنا - و له الحمد - فيما ادخل فيه نبيه ﷺ و اخرجنا و نزهنا مما اخرج منه و نزهه عنه، كرامة اكرمنا الله عزوجل بها، و فضيلة فضلنا على سائر العباد.

فقال الله تعالى لمحمد ﷺ حين جحدته كفرة اهل الكتاب و حاجوه: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتِهَلْ فَتَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) (33)

فاخرج رسول الله ﷺ من الانفس معه ابي و من البنى انا و اخى و من النساء، امى فامطة من الناس جميعا، فنحن الله و لحمه، و دمه و نفسه، و نحن منه و هو منا.

و قد قال الله تعالى: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (34) فلما

نزلت اية التطهير جمعنا رسول الله ﷺ انا و اخى و امى و ابي، فجللنا و نفسه فى كساء لام سلمة خبيرى و ذلك فى حجرتها و فى يومها، فقال: اللهم هولاء اهل بيتى و هولاء اهلى و عترتى فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا

فقال ام سلمة رضى الله عنها: ادخل معهم يا رسول الله؟ قال لها رسول الله ﷺ: يرحمك الله انت على خير و الى و ما ارضانى عنك، ولكنها خاصة لى و لهم

ثم مكث رسول الله بعد ذلك بقية عمره حتى قبضه الله اليه، ياءتينا فى كل يوم عند طلوع الفجر فيقول: الصلاة يرحمكم الله، انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا

و امر رسول الله ﷺ بسد الابواب الشارعة فى مسجده غير بابنا فكلموه فى ذلك فقال: اما انى لم اسد ابوابكم و لم افتح باب على من تلقاء نفس ولكنى اتبع ما يوحى لى، و ان الله امر بسدها، و فتح بابها، فلم يكن من بعد ذلك احد تصيبة جنابة فى مسجد رسول الله و يولد فيه الاولاد غير رسول الله ﷺ و ابي على بن ابي طالب ؑ تكرمة من الله تبارك و تعالى لنا و فضلا اختصنا به على جميع الناس.

و هذا باب ابي قرين باب رسول الله فى مسجده، و منزلنا، بين منازل رسول الله ﷺ و ذلك ان الله امر نبيه ان يبنى مسجده، فبنى فيه عشرة ابيات تسعة لبنيه و ازواجه، و عاشرها و هو متوسطها لابى، وها هو بسبيل مقيم، و البيت هو المسجد المطهر، و هو الذى قال الله تعالى: (اهل البيت فنحن اهل البيت و نحن الذى اذهب الله عنا الرجس و طهرنا تطهيرا)

ايها الناس! انى لو قمت حولا اذكر الذى اعطانا الله عزوجل و خصنا به من الفضل فى كتابه و على لسان نبيه ﷺ لم احصه، و انا ابن النبى النذير البشير و السراج، المنير، الذى جعله الله رحمة للعالمين و ابي على ؑ و لى المؤمنين وشبيه هارون

و ان معاوية بن صخر زغم انى رأيته للخلافة اهلا، و لم ارنفسى لها اهلا، فكذب معاوية، و ايم الله لانا اولى للناس بالناس فى كتاب الله و على لسان رسول الله ﷺ غير انا لم نزل اهل البيت مخيفين مظلومين مضطهدين منذ قبض رسول الله.

فالله بيننا و بين من ظلمنا حقنا، و نزل على رقابنا، و حمل الناس، على اكتافنا و منعنا سهمنا فى كتاب الله من الفى ء و الغنائم و منع امنا فاطمة ؑ ارثها من ابيها.

انا لانسمى احدا و لكن اقسام بالله قسما تاءليا لو ان الناس سمعوا قول الله و رسوله لاعطتهم السماء قطرها، و الارض بركتها، و لما اختلف فى هذه الامة سيفان، و لاكلوها خضراء خضرة الى يوم القيامة، و اذا ما طمعت يامعاوية فيها.

ولكنها لما اخرجت سالفا من معدنها، و زحزحت عن قواعدنا تنازعتها قريش بينها و ترامتها كترامى الكرة حتى طمعت فيها انت يا معاوية و اصحابكم من بعدك و قد قال رسول الله ﷺ: ما ولت امة امرها رجلا قط، و فيهم من هو اعلم منه الا لم يزل امرهم يذهب سفالا حتى يرجعوا الى ماتركوا و قد تركت بنوا اسرائيل، و كانوا اصحاب موسى ؑ هارون اخاه، و خليفته و وزيره، و عكفوا على العجل و اطاعوا فيه سامريهم و هم يعلمون انه خليفة موسى ؑ

و قد سمعت هذه الامة رسول الله ﷺ يقول ذلك لابي: انه منى بمنزلة هارون من موسى، الا انه

لابنى بعدى

و قد رأوا رسول الله ﷺ حين نصبه لهم بغدير خم و سمعوه و نادى له بالولاية ثم امرهم ان يبلغ الشاهد منهم الغائب و قد خرج رسول الله ﷺ حذرا من قومه الى الغار لما، اجمعوا على ان يمكروا به، وهو يدعوهم لما لم يجد عليهم اعوانا، و لو وجد اعوانا لجاهدتهم

و قد كف ابى يده، و ناشدهم و استغاث اصحابه فلم يغث و لم ينصر و لو وجد عليهم اعوانا ما اجابهم، و قد جعل فى سعة كما جعل النبى ﷺ فى سعة و قد خذلتنى الامة و بايعتك يابن حرب و لو وجدت عليك اعوانا يخلصون ما بايعتك و قد جعل الله عزوجل هارون فى سعة حين استضعفوه

قومه و عادوه كذلك انا و ابى فى سعة من الله حين تركتنا الامة و بايعت غيرنا، و لم نجد عليه اعوانا، و انما هى السنن و الامثال يتبع بعضها بعضا

ايها الناس! انكم لو التستم بين المشرق و المغرب رجلا جده رسول الله ﷺ و ابوه وصى الله رسول الله لم تجدوا غيرى و غير اخى فاتقوا الله و لاتضلو بعدالبيان، و كيف بكم و انى ذلك منكم الا و انى قد بايعت هذا - و اشار بيده الى معاوية - و ان ادرى لعله فتنة لكم و متاع الى حين ايها الناس! انه لا يعاب احد بترك حقه و انما يعاب ان يأخذ ما ليس له، و كل صواب نافع، و كل خطأ ضار لاهله، و قد كانت القضية فهمها سليمان فنفعت سليمان و لم تضر داود.

فاما القرابة فقد نفعت المشرك، و هى والله للمؤمنين انفع قال رسول الله ﷺ لعمه ابى طالب و هو فى الموت: قل لاله الاالله، اشفع لك بها يوم القيامة و لم يكن رسول الله ﷺ يقول له و يعد الا ما يكون منه على يقين، و ليس ذلك لاحد من الناس كلهم غير شيخنا - اعنى اباطالب - يقول الله عزوجل (وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا) (35)

ايها الناس! اسمعوا و عوا، و اتقوا الله و راجعوا، و هيهات منكم الرجعة الى الحق، و قد صارعكم النكوص، و خامركم الطغيان، الحجود، انلزمكموها و انت لها كارهون و السلام على من اتبع الهدى

27- خطبه آن حضرت هنگاميكه با معاويه صلح كرد

از امام سجاد عليه السلام نقل شده: هنگاميكه امام حسن عليه السلام تصميم گرفت با معاويه صلح كند، از خانه خارج شد تا اينكه او راديد، هنگاميكه با يكديگر اجتماع كردند، معاويه بالاى منبر رفت و بر دستور داد امام روى منبر يك پله پائين تر از او بايستد.

آنگاه معاويه اينگونه سخن گفت: اى مردم اين حسن پسر على و پسر فاطمه است، ما را شايسته خلافت دانسته و خود را سزاوار آن نمى داند، و آمده است تا با اختيار صلح كند، آنگاه گفت: اى حسن بايست.

امام برخاست و اينگونه سخن گفت:

سپاس خدای را سزااست که به سبب نعمت ها و پیاپی بودن آنها و برطرف ساختن شدائد و بلاها نزد دانایان و غیر آن ها شایسته حمد و ستایش است، بندگانی که به وجودش اعتراف دارند، به سبب آنکه به خاطر جلالت و بزرگیش از تو هم به دور مانده و از آنکه اوهام به او راه یابد، برتر می باشد و از آنکه در افکار مخلوقاتش قرار گیرد، و عقول اندیشمندان او را احاطه نماید اوج گرفته است.

و گواهی می دهم که معبودی جز او نمی باشد، در پروردگاری و وجود و یگانگی اش یکتاست و بی نیاز بوده و شریکی ندارد، یکتائی است که پشتیبان ندارد. و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول اوست، او را برگزید، و انتخاب کرد، از او خشنود شد، و او را برانگیخت، تا به سوی حق دعوت کند و چراغی فروزان است و از آنچه بندگان می ترسند بیم دهنده و به آنچه بدان امید دارند، بشارت دهنده است، پس برای امت پند داد و رسالتش را به انجام رسانید، و درجات عمل را به ایشان نمایاند، شهادتی که بر آن عقیده و محشور شوم، و با آن در روز قیامت نزدیک شده و مسرور گردم، و می گویم:

ای بندگان خدا بشنوید، و شما قلبها و گوشهائی دارید، پس بیندیشید، ما خاندانی هستیم که خداوند ما را به اسلام گرامی داشت، و ما را برگزید، و انتخاب کرد، و از ما پلیدی را برطرف کرد و پاک و پاکیزه نمود، و پلیدی همان شک و تردید است، هرگز در خداوند و دینش شک نمی کنیم، و از هر پلیدی و گمراهی ما را پاک گرداند، در حالیکه از حضرت آدم تا ما مخلصانه برای او بوده ایم، در حالیکه آن نعمتی از جانب اوست، در هر دو گروهی که در میان مردم وجود پیدا می کند، خداوند ما را در بهترین آنها قرار داده است.

قرون و اعصار در گذر بود، تا اینکه خداوند محمد ﷺ را به پیامبری برانگیخت و برای رسالت او را برگزید، و کتاب بر او نازل فرمود، آنگاه او را امر کرد، که به سوی خداوند بخواند، پدرم اولین کسی بود که سخن خداوند و پیامبرش را پذیرفت، و اولین کسی است که به او ایمان آورد، و خداوند و پیامبرش را تصدیق کرد.

و خداوند در کتابی که بر پیامبرش فرستاد چنین می فرماید: آیا کسی که نشانه ای از خداوند همراه او باشد، و شاهدی از جانب خداوند او را همراهی نماید پس پیامبر خدا کسی است که نشانه ای از جانب خداوند دارد، و پدرم کسی است که همراهی او نموده و بر او گواه است.

و پیامبر در هنگامیکه به او دستور داد به مکه رفته و سوره براءت را در مراسم حج بخواند، فرمود: ای علی حرکت کن من ماءمور شده ام که این نوشته را کسی جز من یا شخصی از من نبرد، و تو آن شخص هستی، پس علی از رسول خدا و رسول خدا از اوست.

و پیامبر در زمانی که بین او و برادرش جعفر بن ابی طالب و مولای او زید بن حارثه دختر حمزه حکم کرد، چنین فرمود: ای علی اما تو از من و من از توام، و تو بعد از من سرپرست هر مؤمنی هستی پس پدرم اولین تصدیق کننده پیامبر بوده و با جانش او را حفاظت کرد.

آنگاه پیامبر در هر جایگاهی او را مقدم می داشت، و برای هر امر مشکلی او را می فرستاد، چرا که به او اعتماد و اطمینان داشت، و این بخاطر آن بود که نسبت به خداوند و رسولش خیر خواه بود، و از نزدیکترین فرد به خدا و رسول اوست.

و خداوند می فرماید: پیشی گیران پیشی گرفته اند آنان مقرب درگاه الهی اند پس پدرم پیشی گیرنده ترین فرد به خدا و رسول او بود، و او نزدیکترین نزدیکان است.

و خداوند می فرماید: مساوی نیستند آنان که قبل از فتح مکه انفاق کرده و جنگیده اند بلکه آنان درجات برتری را دارا هستند پس پدرم اولین کسی بود که اسلام آورد، و مؤمن شد، و اولین فردی بود که به سوی خدا و رسولش هجرت کرد، و به رسول خدا ﷺ ملحق گردید، و اولین فردی بود که از سرمایه خود انفاق نمود.

خداوند می فرماید: و آنان که بعد از ایشان آمدند گویند، پروردگارا ما و برادرانی که پیش از ما ایمان آورده اند را ببخشای، و در قلوب ما از کسانی که ایمان آورده اند، کینه ای قرار مده، پروردگارا! تو با راءت و مهربانی.

پس مردم از تمامی امتها به جهت آنکه پیش از او ایمان نیاورده است، و خداوند می فرماید: و پیشی گیرندگان از مهاجرین و انصار و کسانی که با نیکی آنان را پیروی کردند پس او پیشی گیرنده ترین پیشی گیرندگان است، پس همچنانکه خداوند پیشی گیرندگان را بر بازماندگان و عقب ماندگان برتری داد، همینگونه پیشی گیرنده ترین پیشی گیرندگان را بر پیشی گیرندگان برتری داد.

و خداوند می فرماید: آیا آب دادن به حجاج و ساختن مسجد الحرام را همپایه ایمان به خدا و روز قیامت و جهاد در راه خدا قرار می دهید، پس او به تحقیق مجاهد راه خدا بود، و این آیه در حق او نازل گشت.

از کسانی که گفتار پیامبر را اجابت کردند عمویش حمزه و پسر عمویش جعفر می باشند، که هر دوی آنها در میان بسیاری از اصحاب پیامبر به شهادت رسیدند، خداوند از آن دو خشنود باد. خداوند از بین آن شهدا حمزه را سیدالشهدا قرار داد، و برای جعفر دو بال قرار داد که با آن به همراه فرشتگان هر گونه که بخواهد پرواز می کند، و این بخاطر جایگاه و منزلت و ارزش ایشان و نزدیکی آنان به پیامبر خدا است، و پیامبر ﷺ در بین شهادتی که همراه حمزه به شهادت رسیدند، تنها بر حمزه هفتاد نماز گزارد.

و همینگونه خداوند برای زنان پیامبر برای نیکوکارانشان دو پایش و برای بدکارانشان دو عذاب را قرار داد، و این افزایش پاداش و عذاب بخاطر نزدیکی ایشان به پیامبر است.

و نماز در مسجد پیامبر ﷺ را همانند هزار نماز در سائر مساجد قرار داد، غیر از مسجد الحرام در مکه، که مسجد خلیلش حضرت ابراهیم علیه السلام می باشد، و این اهمیت بخاطر آنستکه پیامبر نزد خداوند بسیار ارزش دارد.

و خداوند درود بر پیامبرش را بر تمام مؤمنان واجب ساخت گفتند: ای رسول خدا درود بر تو چگونه است؟ فرمود: بگوئید: خداوندا بر محمد و خاندانش درود فرست، پس بر هر مسلمان واجب است که به همراه درود بر پیامبر بر ما نیز درود فرستد.

و خداوند خمس غنائم را برای پیامبرش حلال کرد و در کتابش آنرا برای او واجب ساخت، و آنچه برای او واجب ساخته برای ما نیز واجب گرداند و صدقه را برای او حرام گرداند و برای ما نیز حرام نمود، پس ستایش او را سزااست که ما در هر چه پیامبرش را در آن داخل ساخت، داخل گرداند، و از آن چه پیامبرش را از آن منزه دانست ما را نیز منزه نمود، و این کرامتی است که خداوند ما را به آن گرامی داشت، و فضیلتی است که ما را بر سائر مردم برتری داد.

خداوند هنگامیکه اهل کتاب پیامبر ﷺ را انکار کرده و طلب محاجه نمودند فرمود: بگو بیائید تا پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و جانهایمان و جانهایتان را خوانده آنگاه قسم یاد کرده و مباحله انجام دهیم، و لعنت الهی را بر دروغگویان قرار دهیم و پیامبر به همراه خود از میان مردم از جانها پدرم، و از پسران من و برادرم، و از زنان مادرم فاطمه علیها السلام را برد، پس ما خاندان و از گوش و خون و جان او هستیم، و ما از او و او از ماست.

و خداوند می فرماید: خداوند اراده کرده است تا از شما خاندان رجس و پلیدی را درو گرداند و شما را پاک و پاکیزه نماید، هنگامیکه این آیه نازل شد پیامبر من و برادرم و مادر و پدرم را جمع نمود، و خود و ما را زیر عبائی که از ام سلمه بود جمع کرد، و این کار در حجره او و در روزی که مختص به او بود انجام گرفت، پیامبر فرمود: خداوند ایشانشان خاندان من می باشند، و اینان اهل بیت من هستند، پس از ایشان رجس و پلیدی را دور دار، و پاک و پاکیزه شان گردان.

ام سلمه - که خداوند از او خشنود باد - گفت: ای رسول خدا آیا با ایشان داخل شوم؟ پیامبر به ایشان فرمود: خداوند، تو را رحمت کند، تو در ره نیکی بوده و به سوی خیر پیش می روی از تو راضی هستم و لکن این موضوع مخصوص من و ایشان است.

سپس پیامبر بعد از این جریان، تا مدتی که زندگی کرد و قبل از رحلتشان هر روز هنگام طلوع فجر نزد ما می آمد، و می فرمود: خداوند شما را رحمت کند وقت نماز است خداوند اراده کرده که از شما خاندان رجس و پلیدی را دور دارد، و شما را پاکیزه گرداند.

و پیامبر دستور داد دربهائی که به مسجد باز می شد را ببندند، جز درب خانه ما، به ایشان اشکال گرفته شد، فرمودند: من درها را نبستم، و درب خانه علی را از پیش خود باز نگذاردم، بلکه پیرو وحی الهی هستم و خداوند مرا امر به بستن درها و بازگذاشتن درب خانه او نمود، بعد از این جریان کسی با حالت جنابت داخل مسجد پیامبر نشد، و فرزندی در آن متولد نگردید، جز برای پیامبر ﷺ و پدرم علی علیه السلام و این بخاطر کرمتم و فضلی است که خداوند نسبت به ما ابراز فرموده، و ما را در میان مردم بدان اختصاص داده است.

و این درگاه خانه پدرم می باشد که نزدیک درب خانه پیامبر در مسجد اوست منزل ماست که بین منازل پیامبر قرار گرفته است.

و این بدین خطر است که خداوند پیامبرش را امر فرمود که مسجد را بسازد، پیامبر در کنار آن ده خانه ساخت، نه خانه برای فرزندان و همسرانش، و دهمین خانه که در وسط آن ها قرار داشت برای پدرم بود، و آن هم اکنون نیز وجود دارد، و خانه همان مسجدی است که پاکیزه قرار داده شد، و او کسی است که خداوند، فرموده: اهل بیت پس ما اهل بیت هستیم، و ما کسانی هستیم که خداوند زشتی را از ما دور گردانید، پاک و پاکیزه مان نمود.

ای مردم! اگر سالها در اینجا بایستم، و آن چه خداوند به ما داده است در کتابش ما را به آن اختصاص داده، و بر زبان پیامبرش جاری ساخته است را بشمارم، تمام نمی شود، و من پسر پیامبر بشارت دهنده و بیم دهنده و چراغ فروزان هستم کسی، که خداوند او را به عنوان رحمت برای جهانیان فرستاد، و پدرم علی علیه السلام سرپرست مؤمنان و شبیه هارون است.

و معاویه بن صخر می پندارد که من او را شایسته خلافت دانسته، و خود را سزاوار آن نمی دانم، اما معاویه دروغ می گوید، سوگند به خدا که ما در کتاب خدا و زبان پیامبر خدا نسبت به مردم از خود آنان سزاوارتریم، جز آن که ما خاندان از آنگاه که پیامبر رحلت فرمود همواره در حال ترس بوده، مظلوم واقع شده، حقمان ضایع گردیده است.

و خداوند حکم می کند بین ما و آنانکه حقان را ضایع ساخته و بر ما مسلط شدند، و مردم را بر علیه ما شوراندند، و سهمان را از غنائم و فیء که در کتاب خداوند به ما تعلق گرفته بازداشتند، و ارث مادرمان فاطمه علیها السلام از پدرش را گرفتند.

ما نام کسی را نمی بریم، ولیکن سوگند محکمی می خورم، که اگر مردم سخن خداوند و پیامبرش را می شنیدند، آسمان بارانها و زمین برکتهايش را به آنان عطا می کرد، و هرگز در این امت دو شمشیر به یکدیگر برخورد نمی کردند، و تا روز قیامت با شادی و آرامش زندگی می نمودند، و در این حالت ای معاویه تو در آن طمع نمی کردی.

ولکن هنگامیکه او را از جایگاهش دور ساختند و بنیان آنرا دگرگون نمودند، قریش در آن نزاع پرداختند، و آنرا همچونم تویی برای یکدیگر پرتاب کردند، تا اینکه تو ای معاویه و اصحابت بعد از تو در آن طمع کردند.

و پیامبر فرموده: گروهی رهبری، خود را به دست کسی نسپردند، در حالیکه در بینشان داناتر از او نیز بود، جز آنکه همواره کارشان به تباهی کشیده می شود، تا اینکه به آن چه ترک کرده بودند بازگردند.

بنی اسرائیل که اصحاب حضرت موسی علیه السلام بودند، هارون برادر آن حضرت و خلیفه و جانشین را رها کردند، و به گوساله پرستی مشغول شدند! و از سامری پیروی نمودند، در حالیکه آنان می دانستند، او خلیفه حضرت موسی علیه السلام است.

و این امت شنید که پیامبر به پدرم، می فرمود: او نسبت به من به منزله هارون به موسی است جز آنکه بعد از من پیامبری نمی آید.

و پیامبر خدا را دیدند، در حالیکه او را در غدیر خم به امامت منصوب کرد، و گفتارش را شنیدند که برای او به ولایت سخن گفت، آنگاه امر فرمود که شاهدین به غائبین این خبر را برسانند، پیامبر از ترس قومش (از شهر خارج شد و) به سوی غار رفت، آنگاه که تصمیم گرفتند به او مکر و حيله

بزنند، و این در حالی بود که آنان را به راه حق می خواند ولی یارانی نداشت که از او دفاع کنند، و اگر یارانی داشت با آنان می جنگید.

و پدرم نیز دست از جنگ برداشت و اصحابش را سوگند داد و از آنان یاری خواست، ولی کسی او را یاری نکرد، و به فریادش نرسیدند، و اگر یارانی داشت دست از جنگ نمی کشید، و خداوند او را در گشایشی قرار داد، همچنانکه پیامبر در گشایش بود.

و مردم مرا خوار کردند، و در این حال ای پسر حرب با تو بیعت کردم، و اگر یارانی داشتم که مرا از تو رهائی می دادند، با تو بیعت نمی کردم، و خداوند هارون را در زمانیکه مردم او را ناتوان کرد و به دشمنی اش پرداختند در حال گشایش قرار داد.

همچنانکه من و پدرم در حال گشایش از جانب خداوند هستیم، در زمانیکه مردم ما را رها کرده و با دیگری بیعت نمودند و ما یارانی را نیافتیم، و این روشها و نمونه ها پی در پی یکدیگر می آیند. ای مردم! اگر در بین مشرق و مغرب برگردید، تا مردی را بیابید که جدش پیامبر و پدرش جانشین پیامبر با شد، جز من و برادرم را نخواهید یافت، پس تقوای الهی پیشه سازید، و بعد از بیان مطلب گمراه نگردید، و چگونه چنین کرد، و از شما چنین انتظاری نمی رفت، آگاه باشید من با این شخص - و به معاویه اشاره کرد - بیعت کرده ام، و شاید این فتنه و آزمایشی برای شما باشد و بهره مندی تا زمان اندک.

ای مردم! کسی را به خاطر واگذاردن حقش مؤاخذه نمی کنند، و اگر حق دیگری را ظالمانه بگیرد مورد مؤاخذه قرار می گیرد، و هر کار خوبی سود دهنده است، و هر کار خطایی به اهل آن ضرر می رساند، امری اتفاق افتاد و سلیمان آن را دانست و او را بهره مند کرد ولی به داود ضرر نرسانید.

اما نزدیکی و خویشاوندی به مشرک بهره می رساند، در حالیکه سوگند به خدا که برای مؤمن بهره مندی اش بیشتر است پیامبر به عمویش ابوطالب که در حال مرگ بود فرمود: بگو معبودی جز خداوند نیست، تا در روز قیامت شفاعت تو را بنمایم، و این کلام را پیامبر به او نمی گفت و به او وعده نمی داد، جز در زمانیکه از طرف او اطمینان داشت، و برای کسی این مطلب را فرمود جز شیخ

ما یعنی ابوطالب خداوند می فرمود: توبه برای کسانی نیست که کارهای زشت انجام می دهند و هنگامیکه مرگ دامنگیرشان شد گویند هم اکنون توبه کردیم، و نه برای کسانی که با حالت کفر می میرند، برای آنان عذابی دردناک آماده کرده ایم.

ای مردم! بشنوید، و به آن توجه کنید، و تقوای الهی پیشه سازید، و به خود مراجعه کنید، و بسیار دور است که شما به سوی حق باز گردید، در حالیکه گمراهی شما را بر زمین زده و طغیان و سرکشی و انکار شما را فرا گرفته است، آیا شما را به آن مجبور کنیم، در حالیکه آنرا ناپسند می شمیرید، و سلام بر آنانکه از راه هدایت پیروی کنند.

- 20- يوسف: 38
21- الشورى: 22
22- الاحزاب: 33
23- النساء: 58
24- النساء: 83
25- الانفال: 48
26- الانفال: 46
27- هود: 17
28- الواقعة: 10-11
29- الحديد: 10
30- الحشر: 10
31- التوبة: 100
32- التوبة: 19
33- آل عمران: 61
34- الاحزاب: 33
35- النساء: 18

28- خطبته عليه السلام لما وقع الصلح

يا اهل العراق! انه سخي بنفسي عنكم ثلاث: قتلکم ابی و طعنکم ایای و انتها بکم متاعی

28- خطبه آن حضرت بعد از انجام صلح

ای اهل عراق! من سه چیز را از شما خرده می گیرم: کشتن پدرم، و ضربه زدن به من، و غارت

اموالم را.

29- خطبته عليه السلام فی علة صلحه لمعاوية

روی انه لما تم الصلح و انبرم الامر التمس معاوية بن الحسن عليه السلام ان يتكلم بمجمع من الناس، و يعلمهم انه قد بايع معاوية، و يسلم الامر اليه فاجابه الى ذلك، فخطب - و قد حشد الناس - خطبة حمد، الله تعالى و صلى على نبيه صلى الله عليه وسلم فيها، وهي من كلامه المنقول، عنه عليه السلام وقال:

ايها الناس! ان اكيس الكيس التقى، و احقق الحمق الفجور، و انكم لو طلبتم بين جابلق و جابرس رجلا جده، رسول الله صلى الله عليه وسلم ما وجدتموهم غيرى و غير اخى الحسين، و قد علمتم ان الله هداكم بجدى محمد، فانقذكم به من الضلالة، و رفعكم به من الجهالة و اعزكم بعد الذلة، و كثركم بعد القلة و ان معاوية نازعنى حقا هو لى دونه، فنظرت لصلاح الامة و قطع الفتنة و قد كنتم بايعتمونى على ان تسالموا من سالمت و تحاربوا من حاربت فراءيت ان اسالم معاوية، و اضع الحرب بينى و بينه، و قد بايعته و راءيت ان حقن الدماء، خير من سفكها، و لم ارد بذلك الا صلاحكم و بقائكم، و ان ادري لعله فتنة لكم و متاع الى حين

29- خطبه آن حضرت در علت صلح ایشان با معاویه

روایت شده: هنگامی که صلح انجام پذیرفت، و کار پایان یافت معاویه از امام خواست که در میان گروهی از مردم سخن بگوید و ایشان را آگاهی دهد که با معاویه بیعت نموده و حکومت را به او تفویض کرده است

امام پذیرفت و در حالیکه مردم جمع شده بودند خطبه خواند، ابتدا حمد و ثنای الهی گفته و بر پیامبرش درود فرستاد، و این از گفتار ایشان است که فرمود:

ای مردم! زیرکترین زیرکی تقوی، و حماقت ترین بی خردی فجور و گناه است، و اگر شما بین شرق و غرب جهان بگردید، تا مردی را بیابید، که جد او پیامبر باشد، جز من و برادرم حسین کسی را نمی یابید، و می دانید، که خداوند شما را به جدم، پیامبر هدایت کرد و شما را از ضلالت و گمراهی نجات داد، و از جهالت نادانی رهائی بخشید، و بعد از ذلت و عزت، و بعد از کمی افراد بسیارتان گردانید.

و معاویه با من در مورد حقی منازعه می کند که آن برای من است و برای صلاح امت و قطع فتنه و آشوب آن را رها کردم، و شما با من بیعت کرده بودید که با هر که صلح کنم صلح و با هر که بجنگم بجنگید، به این عقیده رسیده ام که با معاویه سازش کنم، و خط جنگ بین خود و او را پایان دهم، و با او بیعت نمودم و دیدم که جلوگیری از خونریزی بهتر از ریختن آن است، و قصدم از این کار صلاح و بقای شماست و شاید این امر آزمایشی برای ما بوده و تا زمان اندکی آنان را بهره مند سازد.

30- خطبه ۳۰ فی فضل ابیه

روی ان معاویة ساءل الحسن بن علی ع بعد الصلح ان یخطب الناس، فامتنع فناشده ان یفعل، فوضع له کرسی فجلس علیه ثم قال:

الحمد لله الذی توحد فی ملکه، و تفرد فی ربوبیة یؤتی الملک من یشاء، و ینزعہ عن من یشاء، و الحمد لله الذی اکرم بنا مؤمنکم و اخرج من الشرک اولکم و حقن دماء اخرکم فبلاؤنا عندکم قدیما و حدیثا احسن البلاء ان شکرتم او کفرتم

ایها الناس! ان رب علی کان اعلم بعلی حین قبضه الیه، و لقد اختصه، بفضل لن تعهدوا بمثله، و لن تجدوا مثل سابقته.

فهیئات هیئات طالما قلبتم له الامور حتى اعلاه الله علیکم و هو صاحبکم غزاکم فی بدر و اخواتها، جرعکم رنقا و سقاکم علقا، و اذل رقابکم و شرقکم بریقکم، فلستم بملومین علی بغضه و ایم الله لا تری امة محمد خفضا ما كانت سادتهم و قادتهم فی بنی امیة و لقد وجه الله الیکم فتنة لن تصدوا عنها حتی تهلکوا لطاعتکم طواغیتکم و انضوائکم الی شیاطینکم فعندالله احتسب ما مضی و ما ینتظر من سوء رغبتکم و حیف حلمکم

ثم قال:

یا اهل الکوفة! لقد فارقکم بالامس سهم من مرامی الله، صائب علی اعداء الله نکال علی فجار قریش لم یزل اخذا بحناجرها، جاثما علی انفسها لیس بالملومة، فی امر الله و لا بالسروقة، لمال الله، و لا بالفروقة فی حرب اعداء الله، اعطی الکتاب خواتیمه و عزائمہ، دعاه فاجابه، وقاده فاتبه، لاتاء خذه فی الله لومة لائم، فصلوات الله علیه و رحمته

30- خطبه آن حضرت در فضیلت پدرش بعد از آن که صلح کرد

روایت شده: بعد از آنکه امام صلح کرد معاویه از ایشان خواست که خطبه ای بخواند، امام امتناع کرد، او را سوگند داد که عمل نماید، برای امام جایگاهی ترتیب دادند، امام بر آن قرار گرفت و فرمود:

سپاس خدائی را سزاست که در فرمانروائیش یگانه، و در پروردگارش تنهاست، پادشاهی، را به هر که خواهد بدهد، و از هر که بخواهد می گیرد، و سپاس خدائی را سزاست که مؤمنان را به ما گرامی داشت، و گذشتگان را از شرک رهایی بخشید، و خون گروه دیگری از شما را از ریختن حفاظت کرد، پس آزمایش ما در گذشته و حال نزد شما بهترین آزمون بوده است، چه شکر گزارید، و چه ناسپاس باشید.

ای مردم! پروردگار علی علیه السلام به او داناتر بود، در زمانیکه او را به سوی خود فراخواند، و او را به فضیلتی مخصوص گردانید، که همانند آن را سراغ ندارید، و مانند آنرا نمی یابید.

بسیار دور است، بسیار دور است چه بسیار کارها را برای او دشوار گردانیدند، تا اینکه خداوند او را بر شما پیروز گرداند، درحالیکه از همنشین شما بود، در جنگ بدر و غیر آن با شما جنگید، آب گل آلودی را به شما خورانید، و آب تلخی را به شما نوشانید، و شما را ذلیل گردانده و شما را اندوهناک ساخت، شما نسبت به بغض او ملامت نمی شوید.

و به خدا سوگند امت پیامبر به جایگاهی نخواهد رسید تا آنگاه که رهبر و پیشوایشان در بنی امیه، باشد، و خداوند به سوی شما فتنه ای گسیل داشته که از آن بازداشته نمی شوید، تا اینکه بخاطر اطاعتشان از ستمگران و پناه بردن به شیاطین هلاک گردید، آنچه در گذشته ها انجام گرفته، و آنچه از آینده از رغبتهای زشت و افکار پستی که در انتظار آنم را به حساب خداوند می گذارم.

آنگاه فرمود: ای اهل کوفه دیروز کسی از شما جدا شد که تیری بود از تیرهای الهی، کوبنده دشمنان او درهم کوبنده بدکاران، قریش بود، همواره آنان را تحت اختیار داشته و از او در وحشت بودند، در مورد او امر الهی مورد ملامت قرار نگرفته و از مال خدا چیزی را به سرقت نمی برد، و از جنگ با دشمنان خدا فرار نمی کرد، تمامی قرآن به او داده، شده، او را خوانده اجابت نمود، او را رهبری کرد تبعیت نمود، در کارهای الهی از ملامت ملامت گران نمی هراسید، پس درود و رحمت الهی بر او باد.

31- خطبه عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي فَضْلِ نَفْسِهِ

روی ان معاوية لما نزل الكوفة اقام بها اياما، فلما استتمت بيعته سعد المنبر، فخطب الناس و ذكر امير المؤمنين و الحسن عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فقال منهما، و كان الحسين عَلَيْهِ السَّلَامُ حاضرا، فاراد ان يقوم و يجيبه، فاخذ الحسن عَلَيْهِ السَّلَامُ بيده و اجلسه و قام، و قال:

ايها الذاکر عليا، انا الحسن، و ابي علي و انت معاوية، و ابوک صخر، و امی فاطمة و امک هند، جدی رسول الله و جدک حرب، و جدتی خدیجة، و جدتک نثیلة فلعن الله اخملنا ذکرا، و الامنا حسبا، و شرنا قدما، و اقدامنا کفرا و نفاقا
خطبه آن حضرت در شناخت خودش

روایت شده: هنگامیکه معاویه به کوفه آمد، چند روز در آنجا ماند، هنگامیکه مراسم بیعتش، تمام شد، بالای منبر رفت و برای مردم خطبه خواند و امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما را نام برده و آنان را دشنام داد، و امام حسین علیه السلام حاضر بود، خواست برخیزد، و پاسخ گوید، امام حسن علیه السلام دست ایشان را گرفت و آن حضرت را نشانید، و خود برخاست و فرمود:

ای آنکه نام علی را می بری، من حسن هستم، و پسر او می باشم، و تو معاویه ای و پدرت صخر است، و مادرم فاطمه و مادرت هند، و جدم پیامبر و جدت حرب، و جده ام خدیجه و جده ات ثیله است، خداوند لعنت کند، از میان من و تو کسی را شهرتش کمتر حسبش پست تر، شرش با سابقه تر، و کفر و نفاقش قدیمی تر است.

32- خطبه علیه السلام فی فضل نفسه و ابیه

روی انه لما قدم معاوية بالكوفة قيل له: ان الحسن بن علي مرتفع في انفس الناس، فلوا امرته ان يقوم دون مقامك على المنبر، فتدرکه الحدائثه و العی، فیسیط من انفس الناس و اعینهم فابی علیهم، و ابوا علیه الا ان یاءمره بذلك فامرہ، فقام دونه مقامه فی المنبر فحمدالله اثنی علیہ، ثم قال:

اما بعد، ایها الناس، فانکم لو طلبتم ما بین کذا و کذا لتجدوا رجلا جده بنی لم، جد و اغیری، و غیر اخی، و انا اعطینا صفقتنا هذه الطاغیة - و اشار بیده الی اعلی المنبر الی معاویة، و هو فی مقام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم - و راءینا حقن دماء، المسلمین، افضل من اھراقھا، و ان ادری، لعله فتنة لكم و متاع الی حین - و اشارہ بیده الی معاویة.

فقال له معاویة: ما اردت بقولک هذا؟ فقال: ما اردت به الا ما ارادالله عزجل، فقام معاویة فخطب خطبة عطبة فاحشة، فسب فیھا امیرالمؤمنین علیه السلام فقام الیه، الحسن بن علی علیه السلام فقال له - و هو علی المنبر:

ویلک یابن اكلة الاکباد، او انت، تسب امیر المؤمنین علیه السلام و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من سبني فقد سب الله و من سب الله ادخله الله نار جهنم خالدا فیھا مخلدا و له عذاب مقیم
ثم انحدر الحسن علیه السلام عن المنبر، و دخل داره و لم یصل هناك بعد ذلك ابدا

32- خطبه آن حضرت در فضیلت خود و پدرش

روایت شده: هنگامیکه معاویه وارد کوفه، شد به او گفتند: امام حسن علیه السلام نزد مردم جایگاه بلندی یافته است، اگر به او دستوری دهی که روی منبر در پله پائین تر از تو قرار گیرد، جوانی و ناتوانی در سخن گفتن او باعث می شود که مقامش در قلب و دید مردم کاهش یابد، معاویه نپذیرفت، امام اصرار کردند، معاویه این عمل را انجام داد، امام در پله پائین تر از او ایستاد، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

اما بعد، ای مردم اگر بین شرق و غرب جهان را بگردید، تا مردی را بیابید که جدش پیامبر باشد، جز من و برادرم را نخواهید یافت، و ما با این طاعی و ستمگر بیعت کرده ایم - و با دست به بالای منبر که معاویه ایستاده بود اشاره کرد - که در جایگاه پیامبر قرار گرفته است، و دانستیم، که حفظ خونهای مسلمانان بهتر از ریختن خونهای آنان است، آنگاه به این آیه، استشهاد کردند: شاید این امر آزمایشی برای شما بوده و تا زمان اندکی آنان را بهره مند سازد و با دست به معاویه اشاره کرد.

معاویه گفت: قصدت از این سخن چه بود، فرمود: قصدم همان چیزی است که خداوند اراده آنرا نموده است، آنگاه معاویه برخاست و خطبه ای خواند که در آن به علی علیه السلام دشنام داد و بسیار مسخره و استهزاء نمود، امام حسن علیه السلام برخاست و به او که هنوز بالای منبر بود گفت:

وای بر تو ای پسر خورنده جگرها، آیا تو امیرالمؤمنین علیه السلام را سب و لعن می کنی، در حالی که پیامبر فرموده است: هر که علی را سب و دشنام دهد مرا دشنام داده است، و هر که مرا دشمن دهد خداوند را دشنام داده است، و هر که خدا را دشنام دهد، خداوند او را در آتش دوزخ وارد سازد در حالیکه در آن جاودانه خواهد بود، و عذابی پایدار برای اوست.

آنگاه امام از منبر پائین آمد و به خانه اش رفت و در آنجا دیگر نماز نگزارد.

33- خطبه علیه السلام فی تعریف نفسه و صفات الخلیفة

روى ان عمرو بن العاص قال لمعاوية: ابعث الى الحسن ابن علي، فمره ان يصعد المنبر، و يخطب الناس، فلعله ان يحصر، فيكون ذلك مما نعيه، به في كل محفل، فبعث اليه معاوية فاصعده، المنبر، وقد جمع له الناس و رؤ ساء اهل الشام، فحمد الله الحسن عليه السلام و اتنى عليه ثم قال:

ايها الناس! من عرفنى فانا الذى يعرف، و من لم يعرفنى فانا الحسن بن على بن ابى طالب، ابن عم نبي الله اول المسلمين، اسلاما، و امى فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و جدى، محمد بن عبد الله نبي الرحمة، انا ابن البشير، انا ابن النذير، انا ابن السراج المنير، انا ابن من بعث رحمة للعالمين انا ابن من بعث الى الجن و الانس اجمعين.

فقطع عليه معاوية فقال: يا ابا محمد خلنا من هذا و حدثنا فى نعت الرطب - اراد بذلك تخجيله، - فقال الحسن عليه السلام: نعم التمر، اريح، تنفخه، و الحر ينضجه، و الليل يبرده، و يطيبه، ثم اقبل الحسن، عليه السلام فرجع فى كلامه الاول، فقال: انا ابن مستجاب الدعوة، انا ابن الشفعى المطاع، انا ابن اول من ينفض عن رءسه التراب، انا ابن من يقرع باب الجنة، فيفتح له فيدخلها، انا ابن من قاتل معه الملائكة، و احل له المغنم، و نصر بالرعب من مسيرة، شهر. فاكثر فى هذا النوع من الكلام، و لم يزل به حتى اظلمت الدنيا على معاوية، و عرف الحسن عليه السلام من لم يكن عرفه من اهل الشام، و غير هم، ثم نزل.

فقال له معاوية: اما انك يا حسن، قد كنت ترجوا ان تكون خليفة و لست هناك فقال الحسن عليه السلام:

اما الخليفة فمن سار بسيرة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و عمل بطاعة الله عزوجل، و ليس الخليفة، من سار بالجود، و عطل السنن، و اتخذ الدنيا اما و ابا، و عباد الله خولا، و ماله دولا، ولكن ذلك امر ملك اصاب ملكا فتمتع منه قليلا و كان قد انقطع عنه فاتخم لذته و بقيت، عليه تبعته، و كان كما قال الله تبارك و تعالى: و ان ادري لعله فتنة لكم و متاع الى حين ⁽³⁶⁾ متعناهم سنين ثم جاءهم ماكانونا يوعدون ⁽³⁷⁾ و ما اغنى عنهم ما كانوا يمتعون ⁽³⁸⁾ و اما بيده الى معاوية، ثم قام فانصرف و فى رواية:

فقال معاوية: ما فى قريش رجل الا و لنا عنده نعم مجللة و يد جميلة قال:

بلی، من تعزرت به بعد الذلة، و تكثرت، به بعد القلة

فقال معاوية: من اولئك يا حسن؟ قال:

من يلهيك عن معرفته

ثم قال الحسن عليه السلام:

انا ابن من ساد قريشا شابا و كهلا، انا ابن من ساد الورى كرما و نبلا، انا ابن من ساد اهل الدنيا بالجوذ، الصادق و الفرع الباسق و الفصل السابق، انا ابن من رضاه رضى الله و سخطه سخط الله، فهلك لك ان تساميه يا معاوية؟

فقال: اقول لا تصديقا لقولك، فقال الحسن عليه السلام:

الحق ابلج، و الباطل لجلج، و لن يندم، من ركب الحق، و قد خاب من ركب الباطل، الحق يعرفه، ذو و الالباب ثم نزل معاوية و اخذ بيد الحسن و قال: لامرحبا بمن ساءك ⁽³³⁾ خطبه آن حضرت در شناسائی، خود و صفات زمامدار

روایت شده: روزی عمرو بن عاص به معاویه گفت: نزد حسن بن علی عليه السلام بفرست، و بگو بالای منبر رفته، و خطبه خواند، شاید در سخن گفتن عاجز شود، و بدین وسیله، او را در هر محفلی از این جهت مسخره خواهیم کرد، معاویه نزد، ایشان فرستاد، امام بالای منبر رفت در حالیکه مردم و رؤسای اهل شام، جمع شده، بودند، امام حمد و ثنای الهی گفت، آنگاه فرمود:

ای مردم! هر که مرا می شناسد که مرا می شناسد، و آن کس که مرا نمی شناسد، بداند من حسن پسر علی بن ابی طالب هستم، من پسر پیامبر خدایم، پسر آن کس که خداوند، زمین را برایش پاک و سجده گاه، قرار داد، من پسر چراغ فروزان، و فرزند پیامبر بشارت دهنده و بیم دهنده، و بیم رسان، پسر آخرین، پیامبران، و پیشوای فرستادگان، و رهبر پرهیزگاران، و برگزیده، پروردگار جهانیان، من پسر کسی هستم که بعنوان رحمت به سوی جهانیان فرستاده شده، و من پسر کسی هستم که بر جن و انس برانگیخته شد.

معاویه که از سخن امام به سختی افتاده، بود سخن ایشان را قطع کرد و گفت: ای با محمد، از این سخنان ما را واگذار، و از ویژگیهای خرما برای ما سخن بگو - قصد او آن بود که امام خجالت کشیده و سخن نگوید - امام فرمود: آری، خرما، به وسیله باد بارور می شود، و حرارت خورشید آن را می پزد، و خنکی شب آن را خوشبو و تازه اش می کند آنگاه امام به سخن اول خود بازگشت و فرمود: من پسر کسی هستم که خواستش به درگاه خدا پذیرفته می شد، من پسر کسی هستم که شفاعتش مقبول قرار می گیرد، من پسر کسی هستم که نخستین فردی است که از زمین مبعوث می گردد، من پسر کسی هستم که در بهشت را می کوبد، و در برایش گشوده می شود، و داخل آن می شود من پسر کسی هستم که فرشتگان در جنگ به یاریش می شتافتند، و غنائم برایش حلال گشت، به وسیله ترس از فاصله یک ماه یا بیشتر یاری شد.

امام در این سخنان بود، تا اینکه دنیا بر معاویه تیره و تار شد، و از اهل شام و غیر آن ها هر که امام را نمی شناخت او را شناخت.

معاویه گفت: ای حسن، آرزو داشتی که خلیفه شوی اما خلیفه نیستی امام فرمود:

خلیفه کسی است که به روش پیامبر عمل کند، و به اطاعت الهی گردن نهد، و کسی که ستم می کند و سنتهای الهی را تعطیل گذارده، و به دنیا همچون پدر و مادر خود دلبستگی دارد، و بندگان الهی را بردگان و مال خدا را غارت می کند خلیفه نمی باشد، ولکن او کسی است که به زور حکومتی را به چنگ آورده، و از آن به مدت کوتاهی بهره می برد، و به زودی؛ دوراننش پایان می یابد، لذتش تمام شده، و تبعات آن بر عهده اش باقی می ماند، و اینگونه می باشد که خداوند فرموده: و نمی دانی شاید آن آزمایشی برای شما باشد و بهره مندی تا مدتی کم، آنان را چند سال بهره مند ساختیم آن گاه آنچه به ایشان وعده داده شده بود (عذاب الهی) فرا رسید و آنچه از آن بهره مندند، ایشان را بی نیاز نمی کند.

و آن گاه با دست به معاویه اشاره کرد، و از منبر پائین آمد.

و در روایتی اینگونه آمده است:

معاویه گفت: حتی یک نفر در قریش نیست که از نعمت ها و بخشندگیهای ما بهره مند نباشد، امام فرمود:

آری، کسی که پس از خواری به وسیله او عزت یافتی، و کمی خود را به فراوانی رسانیدی. معاویه گفت: ای حسن آنان کیانند، فرمود: کسانی که نمی خواهی آنان را بشناسی.

و امام ادامه داد: من فرزند کسی هستم که بر پیر و جوان قریش پیشوا بود، من فرزند کسی هستم که در کرامت، بر همه مردمان آقائی داشت، من فرزند کسی هستم که بر مردم، جهان در راستی، و بخشندگی برتری داشت، شاخه ای بارور بود، و در برتریها پیشگام، من فرزند کسی هستم که خشنودی، او خشنودی خداوند، و خشمش خشم او می باشد، پس ای معاویه آیا حق داری به چنین کسی جسارت کنی.

معاویه گفت: نه گفتارت را درست می دانم، امام فرمود:

حقیقت روشن است و باطل تاریک، آنکس که به حق گرائید، پشیمان نشد، و کسی که کار باطل نمود زیانکار گردید، و حقیقت را درست اندیشان می شناسند.

معاویه از منبر پایین آمد و دست امام را گرفت و گفت: هر که به تو بدی کند از آفرین دور باد.

34- خطبه عائیه فی توصیف نفسه و معاویه:

روی ان معاویه قدم المدینه، فقام خطیباً فقال: این علی ابن ابیطالب، فقام الحسن بن علی عائیه فخطب، و حمد الله و اثنی علیه، ثم قال:

انه له یبعث نبی الاجعل له وصی من اهل بینه و لم یکن نبی الاوله عدو من المجرمین، و ان علیا عائیه کان وصی رسول الله من بعده، و انا ابن علی و انت ابن صخر، و جدک حرب و جدی، رسول الله و امک هند و امی فاطمة و جدتی خدیجة و جدتک ثیلة، فلعن الله الامنا حسبا، و اقدمنا کفرا و اخملنا ذکرا، و اشدنا نفاقا فقال عامة اهل المجلس: آمین، فنزل معاویه فقطع خطبته

34- خطبه آن حضرت در شناسائی خود و معاویه

روایت شده: هنگامی که معاویه به مدینه آمده خطبه خواند و گفت: علی بن ابیطالب کجاست، امام حسن علیه السلام برخاست و پس از حمد و ثنای الهی گفت:

پیامبر مبعوث نشده مگر آنکه از خاندانش برای او جانشینی مقرر شده است، و پیامبر نبوده جز آن که از ستمگران دشمنی برای او وجود داشته است، و علی علیه السلام وصی پیامبر خدا بعد از او است، و من پسر علی و تو پسر صخر هستی، جد تو حرب و جد من پیامبر خداست و مادرت هند و مادرم فاطمه است، و جده ام خدیجه و جده ات نثیله است، خداوند از رحمتش دور دارد، آنکه از میان من و تو از جهت نسب پست تر از جهت کفر با سابقه تر، و نامش کمتر، و نفاقش بیشتر است.

تمامی مردمی که حاضر بودند گفتند: خدایا اجابت کن، معاویه از منبر پائین آمد، و خطبه اش را قطع کرد.

35- خطبه علیه السلام فی توصیف نفسه

روی ان معاویة ساءل الحسن علیه السلام ان یصعد المنبر و ینتسب فصعد فحمدالله و اثنی علیه ثم قال:

ایهاالناس! من عروفتی فقد عرفنی، و من لم یعرفنی فسابین له نفسی بلدی مکة و منی و انا ابن المروة و الصفا انا ابن النبی المصطفی، و انا ابن من علا الجبال الرواسی، و انا ابن من کسا محاسن وجهه الحیاء، و انا ابن فاطمة سیده السناء، و انا ابن قلیلات العیوب، تقیات، الجیوب و اذن المؤذن، فقال: اشهد ان لاله الاالله و اشهد ان محمدا رسول الله، فقال:

یا معاویة، محمد ابی ام ابوک؟ فان قلت، لیس بابی فقد کفرت، و ان قلت، نعم: فقد اقررت.

ثم قال: اصبحت قریش تفتخر علی العرب بان محمدا منها، و اصبحت العرب تفتخر علی العجم بان محمدا منها، و اصبحت العجم تعرف حق العرب بان محمدا منها، یطلبون، حقنا و لایردون الینا حقنا

35- خطبه آن حضرت در توصیف خودش

روایت شده که معاویه از امام حسن علیه السلام خواست که بر بالای منبر رفته و نسب خود را بیان دارد،

امام بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم! هر که مرا می شناسد، که مرا می شناسد، و هر که مرا نمی شناسد، بزودی خود را برای او توصیف می کنم، شهرم مکه و منی و فرزند مروه و صفا هستم، و من پسر پیامبر برانگیخته شده هستم و من فرزند کسی هستم که بر بالای کوههای استوار رفته، و من پسر کسی هستم، که زیباییهای چهره اش را از حیا پوشانید، و من پسر فاطمه برترین زنان هستم، و من پسر کسانی هستم که عیویشان اندک و دامنهایشان پاک است.

در اینحالت مؤذن اذان گفت و بیان داشت: گواهی می دهم که معبودی جز خداوند نیست و گواهی می دهم که حمد و فرستاده خداست امام فرمود:

ای معاویه! محمد پدر توست با پدر من، اگر بگوئی پدر من نیست، حق را پوشانده ای، و اگر بگوئی: آری، اقرار نموده ای.

سپس فرمود:

قریش بر عرب افتخار می کند که محمد از آنانست، و عرب و عجم افتخار می کند که محمد از آنان می باشد، و عجم به عرب احترام می گذارد، چون محمد از آنانست، حق ما را طلب می کنند، اما حکمان را به ما باز نمی گردانند.

36- خطبه علیه السلام فی تحریض الناس لاتباعهم

معاشر الناس! عفیت الدیار، و محیت الاثار و قل الاضطبار، فلا قرار علی همزات الشیاطین، و حکم الخائننی، الساعة، و الله صحت البراهین، و فصلت الایات و بانت المشکلات، و لقد کنا نتوقع تمام هذه الایة و تاء ویلها قال الله تعالی: و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل، افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین (39) فقد مات و الله جدی رسول الله ﷺ قتل ابی ایشیل و صاح الوسواس الخناس، و دخل الشک فی قلوب الناس، و نعق ناعق الفتنة و خالفتم السنة فیالها من فتنة صماء بکماء عمیاء، لایسمع لداعیها، و لایجاب منادیها، و لایخاف والیها، ظهرت کلمة النفاق، و سیرت رایات اهل الشقاق تکالبت جیوش اهل المراق من الشام و العراق هلموا رحمکم الله الی الایضاح و النور الوضاح، و العلم الجحجاج،

والافتتاح الى النور الذي لا يطفى و الحق الذي لا يخفى يا ايها الناس! تيطقظوا من رقدة الغفلة، و من نهزة الوسعة، و من تكاثف الظلمة و من نقصان مخلصه فوالذي فلق الحبة و براء النسمة و تردى بالعظمة لئن قام الى منكم عصمة بقلوب صافية، و نيات مخلصه لا يكون فيها شوب نفاق، و لانية افتراق، لاجاهدان بالسيف قدما قدما، و لاضعن من السيوف جوانبها و من الرماح اطرافها، و من الخيل سناكبها

36- خطبه آن حضرت در ترغيب مردم به پيروي از آنان

ای مردم! شهرها نابود، و آثار از بین رفت، صبر و شکیبائی اندک گردید پس بر وسوسه های شیطانی و حکم خیانتکاران قدرت تحمل نیست، به خدا سوگند که هم اکنون دلایل اثبات، و آیات الهی برتر و مشکلات آشکار شد، و ما در انتظار تحقق این آیات و تاءویل آنها بودیم. خداوند می فرماید: محمد تنها رسول الهی است که قبل از او نیز پیامبرانی بوده اند اگر بمیرد، یا کشته شود، آیا شما به گذشته خود رجوع می کنید، و هر که به گذشته خود رجوع کند به خداوند ضرر نمی رساند، و خداوند شاکران را پاداش می دهد.

سوگند به خدا که جدم پیامبر خدا مرد و پدرم و کشته شد، و وسوسه گر ناپیدا صیحه و فریاد زد، و شک در قلوب مردم وارد شد، و ندای فتنه جو و آشوب گر ظاهر گردید، و با سنت پیامبر مخالفت گردید، پس ای وای از فتنه کور و کر و لال، که سخن خواننده و شنیده نشده و منادی آن جواب داده نمی شود، و با رهبر آن مخالفت نمی گردد، و نفاق آشکار و پرچمهای تفرقه افکنان به حرکت در آمد، و لشکریان، خارج شوندگان از دین از شام و عراق مجتمع شدند، خداوند شما را رحمت کند بشتابید به روشنی نور، درخشان و پرچم مرد نیرومند، و به نوری که هرگز خاموش نگردد، و حقی که مخفی نشود.

ای مردم! از خواب غفلت برخاسته، و از فرصت، گسترده و از تاریکی بسیار، و از کم بودن راه هایی برخیزید، سوگند به آن که دانه را شکافت، و انسان را خلق کرد، و عظمت را بر خود پوشانید، اگر از میان شما گروهی با من باشند، که قلبهای صاف و نیاتی صادق داشته باشند، که در آن نفاق

نبوده و قصد، تفرقه افکنی نداشته باشند، قدم با شمشیر با آنان می جنگم، و شمشیرها و نیزها را در اطراف آنان قرار داده، و اسبها را در اطراف ایشان حرکت درآورم.

37- خطبه علیه السلام فی علة صلحه

روی انه لما ضرب علیه السلام بخنجر مسموم عدال الی موضع مسمی ببطن جریح، و علیها عم المختار، و قال المختار لعنه: تعالی حتی ناخذ الحسن و نسلمه الی معاویة، و بعد ان علموا الشیعة به هموا بقتل المختار، فتلطف عمه بالعفوا عنه ففعلوا
فقال الحسن علیه السلام:

ویلکم والله ان معاویة لایفی لاحد، منکم بما ضمنه فی قتلی و انی اظن ان وضعت یدی فی یده فاسالمه لم یترکنی ادین لدین جدی صلی الله علیه و آله و سلم و انی اقدر ان اعبده عزوجل و حدی، و لکنی کانی انظر الی ابنائکم واقفین علی ابواب ابنائهم یتستسقونهم و یتستعمونهم بما جعل الله لهم، فلا یسقون و لایطعمون، فبعدا و سحقا لما کسبته ایدیهم، و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

37- خطبه آن حضرت در علت صلح ایشان

روایت شده: هنگامی که امام با خنجر مسموم مورد حمله قرار گرفت به مکانی بنام بطن جریح که عمومی مختار بر آن حکومت می کرد، رفت، مختار به عمویش گفت: بیا تا حسن بن علی را گرفته و به معاویه تسلیم نمایم، هنگامی که شیعیان قصد او را دانستند، قصد کشتن مختار را کردند، عمویش از آنان خواست که از او درگذرند، آنان نیز درگذشتند.

امام علیه السلام فرمود:

وای بر شما، سوگند، بر خود معاویه به آن چه در مورد قتل من با شما پیمان بست وفا نمی کند و می دانم که اگر دست به دست او دهم و تسلیم او گردم، نمی گذارد که به دین جدم باشم.
و من می توانم، که به تنهایی عبادت پروردگارم، را بنمایم، اما من به فرزندان شما می نگرم، که در کنار درهای خانه های فرزندان ایشان قرار گرفته و در مقابل آنچه خداوند به آنان داده است، از آنان

درخواست آب و غذا می کنند، اما به آنان آب و غذا نمی دهند، پس دور باد بر آن به سبب آنچه انجام داده اند، و ستمکاران بزودی می دانند که در چه جایگاهی قرار خواهند گرفت.

38- خطبته عليه السلام لما لامه بعض الناس على بيعته

و يحكم ما تدرون ما عملت، و الله الذي عملت خير لشيئتي مما طلعت عليه الشمس او غربت لاتعلمون اني امامكم و مفترض الطاعة عليكم، و احد، سيدى شباب اهل الجنة بنص من رسول الله صلى الله عليه وآله علي؟

قالوا: بلى، قال:

اما علمتم ان الخضر لما خرق السفينة، و اقام الجدار، و قتل الغلام، كان ذلك ساخطا لموسى بن عمران عليه السلام اذ خفى عليه وجه الحكمة فى ذلك و كان ذلك عند الله تعالى ذكره حكمة و صوابا اما علمتم انه ما منا احد الا و يقع فى عنقه بيعته لطاغية زمانه، الا القائم الذى يصلى خلفه روح الله عيسى بن مريم عليه السلام، فان الله عزوجل يخفى ولادته و يغيب شخصه، لئلا يكون لاحد فى عنقه بيعته اذا خرج.

ذاك التاسع من ولد اخى الحسين، ابن سيدة النساء، يطيل الله عمره فى غيبته، ثم يظهره بقدرته، فى صورة شاب دون الاربعين سنة، ذلك ليعلم ان الله على كل شىء قدير

38- خطبه آن حضرت هنگامیکه ایشان را بر بیعت با معاویه مورد سرزنش قرار دادند

وای بر شما نمی دانید که من چه عملی را انجام دادم، سوگند به خدا آن چه انجام دادم برای شیعیانم بهتر از چیزهائی است که خورشید بر آنها تابیده یا غروب کرده است، آیا نمی دانید، به تنصیب پیامبر که من امام شما و اطاعتم بر شما واجب است و یکی از دو آقای جوانان اهل بهشتم؟ گفتند: آری فرمود:

آیا نمی دانید هنگامی که خضر کشتی را سوراخ و دیوار را تعمیر کرد، و آن جوان را کشت، این اعمال موسی را خشمگین ساخت، زیرا دلیل این امور بر او پوشیده بود، اما حکمت و صحت آن نزد خداوند مشخص بود.

آیا نمی دانید که هیچیک از ما اهل بیت نیست جز آن که بیعت طاغوت زمانش بر گردن اوست، جز قائمی که روح الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گزارد، خداوند، ولادتش را مخفی و او را پنهان می نماید، تا هنگام خروج بیعت کسی بر گردن او نباشد.

او نهمین فرزند برادرم حسین است، پسر برترین زنان است، خداوند عمرش را در غیبتش طولانی می گرداند، آنگاه به قدرتش او را به صورت جوانی کمتر از چهل سال ظاهر می سازد، آن به خاطر اینست که بداند، خداوند بر هر کار قادر است.

39- خطبته عنه فی علة صلحه

انما هادنت حقنا للدماء و صیانتها، و اشفاقا علی نفسی و اهلی و المخلصین من اصحابی

39- خطبه آن حضرت در مورد علت صلح خود

بخاطر حفاظت کردن و ریخته نشدن خونها، و بخاطر محبتم به خودم و خاندانم و یاران مخلصم صلح کردم.

40- خطبته عنه بعد ان طلب اصحابه نقض بیعتہ

انتم شیعتنا و اهل مودتنا، فلو كنت بالحزم فی امر الدنيا عمل و لسلطانها اركض و انصب ما كان معاوية باباس منی باسا، و لاشد شکیمه، و لامضی عزیزمه، و لکنی، اری غیر ما راءیتم، و ما اردت بما فعلت الاحقن الدماء

فارضوا، بقضاء، الله و سلموا لامره و الزموا بیوتکم، و امسکوا - او قال: کفوا ایدکم حتی یستریح

برو او یستراح من فاجر

36- الانبیاء: 111

37- الشعراء: 205

38- الشعراء: 207

39- آل عمران: 144

فصل سوم: مناظرات آن حضرت (40)

خطبه آن حضرت بعد از آن که اصحابش از او خواستند که نقض بیعت کند شما شیعیان و دوستان ما هستید، اگر می خواستم، تلاشم در امور دنیایی باشد، و به قدرت دنیایی می اندیشیدم، معاویه در این زمینه از من قویتر و نیرومندتر، و عزمش بیشتر از من نبود، اما نیتم غیر آن چیزی است که شما می اندیشید، و عملی که انجام داده ام، بخاطر جلوگیری، از ریختن خونها بوده.

پس به قضاء الهی راضی باشید، و به امر او تسلیم باشید، در خانه هایتان مانده و سکوت اختیار کنید - یا فرمود: عملی انجام دهید، عملی انجام ندهید، تا نیکوکار در راحتی قرار داشته باشد، یا از دست فاجر در راحتی باشد.

فصل سوم: مناظرات آن حضرت

1- مناظرته عليه السلام فی فضل ابیه

اجتمع عند معاوية، بن ابی سفیان، عمرو بن عثمان بن عفان و عمرو بن العاص، و عبته بن ابی سفیان، و الولید، بن عقبه بن ابی معیط، و المغیره، بن ابی شبعه، و قد تواطؤوا علی امر واحد فقال عمرو بن العاص لمعاوية: الا تبعث الی الحسن بن علی فتحضره، فقد احیا سنة ابیه، و خفقت النعال خلفه، امر فاطیع و قال فصدق، و هذان یرفعان به الی ما هو اعظمت منهما فلو بعث الیه فقصرنا، به و باءیه، و سبناه اباه، و صغرنا، بقدره، و قدر ابیه، و قعدنا لذلك حتی صدق لك فيه فقال لهم معاوية: انی اخاف ان، یقلدکم قلائد، یبقی علیکم، عارها، حتی ندخلکم قبورکم، و الله ما راءيته، قطی الا کرهت جنابه و هبت عتابه، و انی ان بعثت الیه لانصفنه، منکم فبعثوا الی الحسن عليه السلام فلما اتاه الرسول قال له: یدعوك معاوية قال: و من عنده؟ قال الرسول: عنده فلان و فلان، و سمی کلا منهم باسمه، فقال الحسن عليه السلام ما لهم خر علیهم السقف من فوقهم و اتاهم العذاب من حیث لا یشعرون

فلما اتى معاوية رحب به و حياه، و صافحه فقال معاوية: اجل ان هولاء بعثوا اليك وعصوني ليقرنك ان عثمان قتل مظلوما، و ان اباك قتله، فاسمع منهم ثم احبهم بمثل ما يكلمونك فلا يمنعك مكانى من جوابهم.

فقال الحسن عليه السلام: فسبحان الله البيت، بيتك، و الاذن فيه اليك، والله لئن اجبتهم الى ما ارادوا انى لاستحبي لك من الفحش، و ان كانوا غلبوك، على ما تريد، انى لاستحبي لك من الضعف فباء بهما تقر و من ايهما تعتذر، و اما انى لو علمت بمكانهم و اجتماعهم لجئت بعدتهم من بنى هاشم، مع انى مع وحدتى هم او حش منى من جمعهم فان الله عزوجل لوليى اليوم و فيما بعد اليوم، فمرهم فليقولوا فاسمع، و لاحول و لا قوة الا بالله العلى العظيم

ثم تكلموا كلهم و كان كلامهم و قولهم كله و قوعا فى على عليه السلام ثم سكتوا فتكلم، ابو محمد الحسن بن على عليه السلام فقال: الحمد لله الذى هدى اولكم باولنا، و اخركم باخرنا، و صلى الله على جدى محمد النبى و اله و سلم، اسمعوا منى مقاتلى و اعيرونى فهمكم، و بك ابدأ يا معاوية انه لعمر الله يا ازرق ما شتمنى غيرك و ما هولاء شتمونى، و لاسبنى غيرك و ما هولاء سبونى، ولكن شتمتنى و سببتنى فحشا منك و سوء راى، و بغيا و عدوانا، و حسدا علينا، و عداوة لمحمد صلى الله عليه و آله و سلم قديما و حديثا

و انه و الله لو كنت انا و هولاء يا ازرق مشاورين، فى مسجد، رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و حولنا المهاجرون، و الانصار ما قدروا ان يتكلموا به و لاستقبلونى بما استقبلونى به

فاسمعوا منى ايها الملاء المجتمعون المتعارفون على، لاتكتموا حقا علمتوه، و لاتصدقوا، بباطل ان نطقت به، و ساء بدا بك يا معاوية، و لا اقول، فيك الا دون ما فيك انشدكم بالله هل تعلمون ان الرجل الذى شتمتموه صلى القبلتين كليهما، و انت تراهما جميعا، و انت فى ضلالة تعبد اللات و العزى، و بايع البيعتين كليهما بيعة الرضوان، و بيعة الفتح، و انت يا معاوية، بالاولى كافر و بالاخري ناكث؟
ثم قال:

انشدكم بالله هل تعلمون ان ما اقول حقا انه لقيكم، مع رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يوم بدر و معه راية النبى صلى الله عليه و آله و سلم و المؤمنين، و معك يا معاوية راية المشركين، و انت تعبد اللات و العزى، و ترى حرب رسول

الله ﷺ فرضا واجبا؟ و لفيكم، يوم احد و معه راي النبي، و معك يا معاوية، راية المشركين؟ و لفيكم يوم الاحزاب، و معه راية رسول الله و معك يا معاوية راية المشركين؟

كل ذلك يلفج الله حجته، و يحق دعوته، و يصدق احدوثته، و ينصر رايته، و كل ذلك رسول الله يرى عنه راضيا في المواطن كلها ساخطا عليك ثم انشدكم بالله هل تعلمون، ان رسول الله ﷺ حاصر بني قريظة و بني النضير ثم بعث عمر بن الخطاب و معه راية المهاجرين، و سعد بن معاذ و معه راية الانصار، فاما سعد بن معاذ فخرج وحمل جريحا، و اما عمر فرجع هاربا، و هو بجبن، اصحابه و يجبنه اصحابه، فقال رسول الله ﷺ:

لا عطين الراية، عدا رجلا يحب الله و رسوله، و يحبه الله و رسوله كرار غير فرار، ثم لا يرجع حتى يفتح الله على يديه

فتعرض لها ابوبكر و عمر و غيرهما من المهاجرين، و الانصار، و على يومئذ ارمم شديد الرمد، فدعا، رسول الله ﷺ فتفل في عينه فبرأ من رمده، و اعطاه الراية فمضى، و لم يثن حتى فتح الله عليه بمنه و طوله، و انت يومئذ بمكة عدو لله و لرسوله؟ فهل يستوى بين رجل نصح الله و لرسوله و رجل عادى الله و رسوله؟ ثم اقسام بالله ما اسلم قلبك بعد، و لكن اللسان، خائف فهو يتكلم بما ليس فثي القلب!

انشدكم بالله اتعلمون ان رسول الله ﷺ استخلفه على المدينة في غزوة تبوك ولاسخطه ذلك ولاكرهه، و تكلم فيه المنافقون فقال: لا تخلفني يا رسول الله فاني لم اتخلف عنك في غزوة قط، فقال رسول الله ﷺ: انت وصيبي و خليفتي في اهلي بمنزلة هارون من موسى ثم اخذ بيد علي ؑ فقال: ايها الناس من تولاني فقد تولى الله، و من تولى عليا فقد تولاني و من اطاعني فقد اطاع الله و من اطاع عليا فقد اطاعني و من احبني فقد احب الله و من احب عليا فقد احبني ثم قال:

اشدكم بالله اتعلمون ان رسول الله ﷺ قال في حجة الوداع: ايها الناس! اني قد تركت فيكم ما لم تضلوا بعده، كتاب الله و عترتي اهل بيتي فاحلوا حلاله، و حرموا حرامه، و اعملوا بمحكمه و امنوا

بمتمشابه، و قولوا: امنا انزل الله من الكتاب، و احبوا اهل بيتي، و عترتي، و والوا من والاهم وانصروهم على من عاداهم، و انهما لن يزالا فيكم حتى يرداد على الحوض يوم القيامة
ثم دعا و هو على المنبر فاجتذبه بيده فقال: اللهم و ال من والاه، و عاد من عاداه، اللهم من عادى عليا، فلا تجعل له فى الارض مقعدا، و لافى السماء مصعدا، واجعله فى اسفل درك من النار
و انشدكم بالله اتعلمون ان رسول الله ﷺ قال له: انت الذائد عن حوضى يوم القيامة تذود عنه كما يذود احدكم الغريبة من وسط ابله انشدكم بالله اتعلمون انه دخل على رسول الله ﷺ مرضه الذى توفى فيه، فبكى رسول الله ﷺ فقال على: ما يبكيك يا رسول الله؟ فقال: يبكينى انى اعلم ان لك فى قلوب؟

انشدكم بالله اتعلمون ان رسول الله ﷺ حين حضرته الوفاة و اجتمع عليه اهل بيته قال: اللهم هولاء اهل بيتى و عترتى اللهم وال من والاهم، و عاد من عاداهم، و قال: انما مثل اهل بيتى، فيكم كسفينة نوح، من دخل فيها نجا، و من تخلف عنها غرق
و انشدكم بالله اتعلمون ان اصحاب رسول الله ﷺ قد سلموا عليه بالولاية فى عهد رسول الله ﷺ و حياته؟

و انشدكم بالله اتعلمون ان عليا اول من حرم الشهوات كلها على نفسه من اصحاب رسول الله ﷺ فانزل الله عزوجل: يا ايها الذين امنوا لاتحرموا طبيبات ما احل لكم ولا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين O
و كلوا مما رزقكم الله حلالا طيبا و اتقوا الله الذى انتم به مؤمنون و كان عنده علم المنايا، و علم القضايا، و فصل الكتاب، و رسوخ العلم، و منزل القرآن

و كان رهط لانعلمهم يتمون عشرة نباهم الله انهم مؤمنون، و انتم فى رهط قريب من عدة، اولئك لعنوا على لسان رسول الله ﷺ فاشهد لكم و اشهد عليكم انكم لعناء الله على لسان نبيه كلکم
و انشدكم بالله هل تعلمون ان رسول الله ﷺ بعث اليك لتكتب له لنبى خزيمة حين اصابهم خالد بن الوليد، فانصرف اليه الرسول فقال: هو ياء كل، فاعاد الرسول اليك ثلاث مرات، كل ذلك

ينصرف الرسول اليه و يقول: هو ياء كل فقال رسول الله ﷺ: اللهم لاتشبع بطنه، فهي و الله فى نهتمك و اكلك الى يوم القيامة

ثم قال: انشدكم بالله هل تعلمون ان ما اقول حقا انك يا معاوية كنت تسوق بابيك على جمل احمر يقوده، اخوك هذا القاعد و هذا يوم الاحزاب، فلعن رسول الله القائد، و الراكب و السائق فكان ابوك الراكب و انت يا ارزق السائق و اخوك هذا القاعد القائد

انشدكم بالله هل تعلمون ان رسول الله ﷺ لعن اباسفيان، فى سبعة مواطن:

اولهن: حين خرج من مكة الى المدينة و ابوسفيان جاء من الشام، فوقع فيه ابوسفيان، فسبه و اوعده، و هم ان يبطش به ثم صرفه الله عزوجل عنه و الثانية: يوم العير حيث طردها، ابوسفيان، ليحرزها من رسول الله

و الثالثة: يوم احد، قال رسول الله ﷺ: الله مولانا، و لامولى لكم، و قال ابوسفيان: لنا العزى، و لا عزى لكم، فلعنه الله و ملائكته و رسله و المؤمنون اجمعون

و الرابعة: يوم حنين يوم جاء ابوسفيان يجمع قريش و هوازن و جاء عينه بغطفان و اليهود، فردهم الله بغيظهم لم ينالو خيرا، هذا قول الله عزوجل انزل فى سورتين فى كليهما يسمى اباسفيان، و اصحابه كفارا، و انت يا معاوية، يومئذ مشرك، على راءى ابيك، بمكة، و على يومئذ مع رسول الله ﷺ و على راءية و دينة

الخامسة: قول الله عزوجل: و الهدى معكوفاً، ان يبلغ محله ⁽⁴⁰⁾ و صدت انت و ابوك و مشركوا

قريش رسول الله فلعنه الله لعنة شملته، و ذريته الى يوم القيامة

و السادسة كن يوم الاحزاب يوم جاء ابوسفيان، بجمع قريش، و جاء عينه بن حصين بن بدر بغطفان، فلعن رسول الله القادة و الاتباع و الساقة الى يوم القيامة، فقيل: يا رسول الله اما فى الاتباع مؤمن؟ قال: لاتصيب اللعنة مؤمنا ممن الاتباع اما القادة فليس فيهم مؤمن و لامجيب و لانا و السابعة: يوم التنية، يوم شد على رسول الله ﷺ اثنا عشر رجلا، سبعة منهم من بنى امية، و خمسة من سائر قريش، فلعن الله تبارك و تعالى و رسول الله من حل التنية غير النبي ﷺ و سائقه و قائده.

ثم انشدكم بالله هل تعلمون ان اباسفيان دخل على عثمان حين بويع فى مسجد رسول الله ﷺ فقال: يا بن اخى هل علينا من عين؟ فقال: لا فقال ابوسفيان: تداولوا الخلافة، يا فتيان بنى امية، فوالذى نفس ابى سفيان بيده، ما من جنة ولا نار؟

و انشدكم بالله اتعلمون ان اباسفيان، اخذ بيد الحسين، حين بويع عثمان و قال: يا بن اخى اخرج معى الى بقيع الغرقد، فخرج حتى اذا توسط القبور، اجتره، فصاح باعلى صوته: يا اهل القبور الذى كنتم تقاتلوننا عليه صار بايدينا، وانتم رميم، فقال الحسين، بن على عليه السلام: قبح الله شيبتك و قبح وجهك ثم نثر يده، و تركه، فلولا النعمان بن بشير اخذ بيده و رده الى المدينة لهلك

فهذا لك يا معاوية، فهل تستطيع ان ترد علينا شيئا من لعنتك يا معاوية، و ان اباك اباسفيان، كان يهم ان يسلم فبعث اليه بشعر معروف، و مروى فى قريش و غيرهم تنهاه عن الاسلام و تصده

و منها: ان عمر بن الخطاب و لاک الشام فختت به و ولاك عثمان فتربصت به ريب المنون، ثم اعظم من ذلك جراءتك على الله و رسوله انك قاتلت عليا عليه السلام و قد عرفته، و عرفت سوابقه، و فضله و علمه، على امر هو اولى به منك و من غيرك، عندالله و عندالناس، و لاذيته بل اوطاءت الناس عشوة، و ارقت دماء خلق من خلق الله بخدعك و كيدك و تمويهك، فعل من لا يؤمن بالمعاد و لا يخشى العقاب فلما بلغ الكتاب اجله صرت الى شر مثنوى و على الى خير منقلب و الله لك بالمرصاد فهذا لك يا معاوية خاصة و ما امسكت عنه من مساويك و عيوبك فقد كرهت به التطويل

و اما انت يا عمرو بن عثمان، فلم تكن للجواب حقيقا بحمقك ان تتبع هذه الامور، فانما، مثلك، مثل البعوضة اذ قالت للنخلة: استمسكى فانى اريد، ان انزل عنك فقالت لها النخلة: ما شعرت بوقوعك فكيف يشق على نزولك، وانى والله ما شعرت انك تجسر ان تعادى لى فيشق على ذلك، و انى لمجيبك فى الذى قلت ان سبك عليا عليه السلام اينقض فى حسبه او يباعده، من رسول الله او يسوء بلاءه فى الاسلام او بجوز فى حكم، او رغبة، فى الدنيا فان قلت واحدة منها فقد كذبت

و اما قولك: ان لكم فينا تسعة عشر دما بقتلى مشركى بنى امية ببدر، فان الله و رسوله قتلهم و لعمرى ليقتلن فى بنى هاشم، تسعة عشر، و ثلاثة بعد تسعة عشر ثم يقتل، من بنى اميه تسعة عشر و تسعة عشر فى موطن واحد، سوى ما قتل من بنى امية لايحصى عددهم الا الله.

و ان رسول الله ﷺ قال: اذا بلغ، ولد الوزغ ثلاثين رجلا، اخذوا مال الله بينهم دولا، و عباده، خولا، كتابه دغلا، فاذا بلغوا ثلاثمائة و عشرا حقت اللعنة عليهم و لهم، فاذا بلغوا اربعمائة و خمسة و سبعين كان هلاكهم اسرع من لوك تمرة، فاقبل الحكم ابن ابى العاص، و هم فى ذلك الذكر، و الكلام، فقال رسول الله: اخفظوا اصواتكم فان الوزع يسمع و ذلك حين راهم رسول الله ﷺ و من يملك بعده منهم امر هذه الامة - يعنى فى المنام - فساءه ذلك و شق عليه

فانزل الله عزوجل فى كتابه: و ما جعلنا الرؤيا التى اريناك الا فتنة للناس و الشجرة المعلونة فى القرآن (41) يعنى بنى امية و انزل ايضا: ليلة القدر خير من الف شهر (42) فاشهدلكم و اشهد عليكم ما سلطانكم بعد قتل على الا الف شهر التى اجلها الله عزوجل فى كتابه

و اما انت يا عمرو بن العاص، الشانى اللعين الابتر، فانما، انت كلب اول امرك ان امك بغية، و انك ولدت على فراش مشترك فتحاكمت فيك رجال قريش منهم ابوسفيان بن الحرب و الوليد بن المغيرة، و عثمان بن الحارث، و النضر بن الحارث بن كلدة، و العاص بن وائل، كلهم، يزعم انك ابنه، فغلبهم عليك من بين قريش الامهم حسبا و اخبتهم منصبا و اعظمهم بغية

ثم قمت خطيبا و قلت: انا شانى محمد و قال العاص بن وائل: ان محمدا رجل ابتر لاولد له فلو قد مات انقطع ذكره، فانزل الله تبارك و تعالى: ان شانك هو الابتر (43)

و كانت امك تمشى الى عبد قيس تطلب البغية تاءتيهم فى دورهم و رحالهم و بطون اوديتهم ثم كنت فى كل مشهد يشهده رسول الله من عدوه اشدهم له عداوة و اشدهم له تكذيبا

ثم كنت فى اصحاب السفينة الذين اتوا النجاشى، و المهجر الخارج الى الحبشة فى الاشاطة بدم جعفر بن ابى طالب و سائر المهاجرين الى النجاشى، فحاق، المكر السىء بك و جعل جدك الاسفل،

ابطل امنيتك و خيب سعيك، و اكدب احدوثتك و جعل كلمة الذين كفروا السفلى و كلمة الله هي العليا

و اما قولك في عثمان فانت يا قليل الحياء و الدين، الهبت عليه نارا ثم هربت الى فلسطين تتربص به الدوائر، لما اتاك خبر قتله، حبست نفسك على معاوية، فبعته دينك يا خبيث بدنيا غيرك، لسنا نلومك على بغضنا و لم نعاتبك على حبنا و انت عدو لبني هاشم، في الجاهلية و الاسلام، و قد هجوت رسول اله ﷺ بسبعين بيتا من شعر فقال رسول الله ﷺ: اللهم انى لاحسن الشعر و لاينبغى لى ان ا قوله فالعن عمرو بن العاص بكل بيت الف لعنة

ثم انت يا عمرو المؤثر دنياك على دينك، اهديت الى النجاشى، الهدايا، و رحلت اليه، رحلتك الثانية و لم تنهك الاولى عن الثانية، كل ذلك ترجع مغلوبا حسيرا تريد بذلك هلاك جعفر واصحابه فلما خطاك ما رجوت و املت احلت على صاحبك عمارة بن الوليد.

و اما انت يا وليد بن عقبة فوالله ما الومك ان تبغض عليا، و قد جلدك في الخمر ثمانين جلدة و قتل اباك صبورا بيده يوم بدر، ام كيف تسبه و قد سماه الله مؤمنا في عشرة آيات من القران، و سماك فاسقا، و هو قول الله عزوجل: افمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستونون⁽⁴⁴⁾ وقوله: ان جاءكم فاسق ببناء فتيبوا ان تصيبوا قوما بجهالة فتصبحوا على ما فعلتم نادمين⁽⁴⁵⁾

و ما انت و ذكر قريش انما انت ابن علعج من اهل صفورية اسمه: ذكوان، اما زعمك انا قتلنا عثمان، فوالله ما استطاع طلحة و الزبير و عائشة ان يقولوا ذلك لعلى بن ابى طالب فيكيف تقوله انت و لو ساءلت امك من ابوك اذ تركت ذكوان فالصقتك بعقبة من ابى معيط، اكتسبت بذلك عند نفسها سناء و رفعة، و مع ما اعد الله لك و لايبك و لامك من العار و الخزي في الدنيا و الاخرة، و ما الله بظلام للعبيد

ثم انت يا وليد والله اكبر في الميلاد ممن تدعى له فكيف تسب عليا و لو اشتغلت بنفسك لتثبت نسبك الى ابيك لالى من تدعى له و لقد قالت لك امك: يا بنى ابوك والله الام و اخبت من عقبة

و اما انت يا عبته بن ابى سفيان، فوالله ما انت بحصيف فاجاوبك ولا عاقل فاعاتبك و ما عندك خير يرجى، و ما كنت و لو سببت عليا لا غير به عليك، لانك عندى لست بكفو لعبد على بن ابيطالب فارد عليك و اعاتبك ولكن الله عزوجل لك ولايبك و امك و اخيك لبالمرصاد فانت ذرية ابائك الذين ذكرهم الله فى القرآن، فقال: عاملة ناصبة O تصلى نارا حامية O تسقى من عين انية - الى قوله - من جوع (46)

و اما وعيدك اياى ان تقتلنى، فهلا قتلت الذى وجدته على فراشك مع حليلتك و قد غلبك على فرجها و شركك فى ولدها حتى الصق بك ولدا ليس لك ويلا لك، لو شغلت بنفسك بطلب ثاءرك منه لكنك جديرا و لذلك حريا اذ تسومنى القتل و توعدننى به

ولا الومك ان تسب عليا و قد قتل اخاك مبارزة و اشترك هو و حمزة بن عبدالمطلب فى قتل جدك حتى اصلاحهما الله على ايدهما نار جهنم، و اذا قهما العذاب الاليم، و نفى عمك بامر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

و اما رجائى الخلافة، فلعمرا لله ان رجوتها فان لى فيها لملتسا و ما انت بنظير اخيك، و لا بخليفة ابيك، لان اخاك اكثر تمردا على الله و اشد طلبا لاهراقه دماء المسلمين و طلب ما ليس له باهل يخادع الناس، و يمكرهم و يمكر الله و الله خير الماكرين.

و اما قولك: ان عليا كان شر قريش لقريش فوالله ما حقر مرحوما و لا قتل مظلوما و اما انت يامغيرة بن شعبة فانك لله عدو و لكتابه نابذ و لتببه مكذب، و انت الزانى، و قد وجب عليك الرجم و شهد عليك العدول البررة الاتقياء، فاخر رجمك و دفع الحق بالباطيل و الصدق بالاغاليط و ذلك لما اعد الله لك من العذاب الاليم، و الخزى، فى الحياة الدنيا، و لعذاب الاخرة اخزى و انت الذى ضربت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حتى ادميتها و القت ما فى بطنها استدلالا منك لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و مخالفة منك لامره، و انتهاكا لحرمة و قد قال لها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا فاطمة انت سيدة نساء اهل الجنة و الله مصيرك الى النار و جاعل و بال ما نطقت به عليك فباى الثلاثة سببت عليا انقضا فى نسبه ام بعد من رسول الله، ام سوء بلاء فى الاسلام، ام جور افى حكم، ام رغبه فى الدنيا، ان قلت بها فقد كذبت و كذبت الناس.

اتزعم ان عليا عليه السلام قتل عثمان مظلوما، فعلى و الله اتقى و اتقى من لائمه فى ذلك، و لعمري لئن كان على قتل عثمان مظلوما، فوالله ما انت فى ذلك فى شىء، فما نصرته حيا و لا تعصبت له ميتا، و ما زالت الطائف دارك تتبع البغايا و تحبى امر الجاهليه، و تمتت الاسلام حتى كان ما كان فى امس. و اما اعتراضك فى بنى هاشم و بنى اميه، فهو ادعاوك الى معاويه، و اما قولك فى شان الامارة و قول اصحابك فى الملك الذى ملكتموه فقد ملك فرعون مصر اربعمائه سنه، و موسى و هارون نبيان مرسلان يلقيان ما يلقيان من الاذى، و هو ملك الله يعطيه البر و الفاجر، و قال الله: و ان ادري لعله فتنه لكم و متاع الى حين،⁽⁴⁷⁾ و اذا اردنا ان نهلك قريه امرنا مترفيها ففسقوا فيها فحق عليها القول فدمرناها تدميرا⁽⁴⁸⁾

ثم قام الحسن عليه السلام فنفض ثيابه و هو يقول:

الخبيثات للخبِيثين الخبوثون للخبِيثات⁽⁴⁹⁾، هم و الله يا معاويه انت و اصحابك هولاء، و شيعتك و الطيبون للطيبات اولئك مبرون مما يقولون لهم مغفرة و رزق كريم،⁽⁵⁰⁾ هم على بن ابى طالب عليه السلام و اصحابه و شيعته

ثم خرج و هو يقول لمعاوية:

دق و بال ما كسبت يداك و ما جنت و ما قد اعد الله لك و لهم من الخزى فى الحياة الدنيا و العذاب الاليم فى الاخرة
فقال: معاويه لاصحابه: و انتم فذوقوا و بال ما جنيتم، فقال الوليد، بن عقبة: و الله ما ذقنا الا كما ذقت، و لاجتراء عليك

فقال معاوية: الم اقل لكم لن تنتقصوا من الرجل، فهلا اطعتمونى، اول مرة فانتصرتم من الرجل اذ فضحك فوالله ما قام حتى اظلم على البيت، و هممت ان اسطوبه، فليس فيكم خير اليوم، و لا بعد اليوم و سمع مروان بن الحكم بما لقي معاوية، و اصحابه، المذكورون، من الحسن بن على عليه السلام فاتاهم فقال: افلا احضرتمونى ذلك، فوالله لاسبنه و لاسبن اباه

، و اهل البيت، سبا تتغنى به الاماء و العبيد، و فارسى معاوية الى الحسن بن على عليه السلام فلما جاء الرسول قال له الحسن عليه السلام ما يريد هذا الطاغية منى و الله ان اعاد الكلام لاوقرن مسامعة يبقى عليه عاره و شناره الى يوم القيامة

فاقبل الحسن عليه السلام فقال مروان: والله لاسبنك و اباك و اهل بيتك سبا تتغنى به الاماء و العبيد فقال الحسن عليه السلام:

اما انت يا مروان، فلست، سبتك و لاسبيت اباك، ولكن الله عزوجل لعنك و لعن اباك، و اهل بيتك و ذريتك و ما خرج من صلب ابيك الى يوم القيامة على لسان نبيه محمد و الله يا مروان ما تنكر انت و لا احد ممن حضر هذه اللعنة من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لك و لا بيك من قبلك، و ما زادك الله يا مروان بما خوفك الا طغيانا كبيرا، و صدق الله و صدق رسوله يقول الله تبارك و تعالى: و الشجرة الملعونة فى القرآن و نخوفهم فما يزيدهم الا طغيانهم كبيرا ⁽⁵¹⁾ و انت يا مروان و ذريتك الشجرة الملعونة فى القرآن، و ذلك عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عن جبرئيل عن الله عزوجل

فوثب معاوية فوضع يده على فم السحن عليه السلام و قال: يا ابا محمد ما كنت فحاشا، و لا طياشا، فنفض الحسن عليه السلام ثوبه و قام فخرج فتنفرق القوم عن المجلس، بغیظ و حزن، و سواد الوجوه فى الدنيا و الاخرة

(1) مناظره آن حضرت نزد معاويه در فضيلت پدرش

نزد معاويه، عمرو بن عثمان بن عفان و عمرو بن عاص و عتبة بن ابي سفيان و وليد بن بن عقبه بن ابي معيط و مغيرة بن ابي شعبه گرد آمده، بودند، همه يك هدف داشتند، (و آن تضعيف آن حضرت بود).

عمرو بن عاص به معاويه گفت: چرا نزد حسن بن على نمى فرستى، زيرا او روش پدرش را زنده کرده و مردم زيادى گرد او جمع شده اند، دستور مى دهد، و اطاعت مى شود و سخن مى گويد و پذيرفته مى شود، و اين دو امر او را به مقامات بالاترى مى رساند، اگر نزد او بفرستى ما او و پدرش

را تضعیف کرده و به او و پدرش ناسزا می گوئیم، و از ارزش او و پدرش بکاهیم، تا آنجا که او گفتار ما را بپذیرد.

معاویه گفت: می ترسم بر شما اموری را بیاویزد، که ننگ آن تا زمان مرگتان باقی بماند، سوگند به خدا هر گاه او را دیدم، دیدارش را ناپسند شمردم و از او هراسیدم، و اگر نزد او بفرستم، میان شما به انصاف رفتار می کنم.

آن گاه نزد آن حضرت فرستاد، هنگامیکه فرستاده نزد ایشان آمد، گفت: معاویه تو را می خواند، امام فرمود: نزد او چه کسانی هستند؟ فرستنده گفت: نزد او این افراد هستند - و نام آنان را برد، امام فرمود: آنان را چه شده است، چرا سقف بر سرشان فرو نمی ریزد، و عذاب الهی از جائی که گمان نمی کنند بر سرشان وارد نمی شود.

هنگامی که نزد معاویه رسید او از امام بسیار استقبال کرده، و با ایشان مصافحه نمود، معاویه گفت: این گروه گفتارم، را عمل نکرده و نزد تو فرستادند، تا از تو اقرار گیرند که عثمان مظلوم کشته شده است و اینکه پدرت او را کشته است، گفتارمان را بشنو آنگاه بمانند کلامشان پاسخشان را بگو، وجود من تو را از سخن گفتن باز ندارد.

امام فرمود: سبحان الله، خانه خانه تو و اجازه در آن از توست، سوگند به خدا اگر به آنان پاسخ دهم از ناسزاگوئی به تو حیا می کنم، و اگر آنان بر اراده تو غالب گردیدند، از ضعف تو حیا و شرم دارم، به کدامیک اقرار داشته و از کدام یک معذرت می خواهی، و اگر گردهمائی آنان را می دانستم به عده آنان از بنی هشام می آورم، چه آنکه وجود من به تنهایی برای آن ترسناکتر است از وجود همگی آنان برای من، خداوند امروز و روزهای دیگر سرپرست من خواهد بود، دستور ده، تا بگویند، می شنوم، و نیرو و توانائی جز به اراده، خداوند نیست.

آنگاه همگی آنان سخن گفتند و تمامی کلامشان ناسزاگوئی به علی علیه السلام بود آنگاه ساکت شدند، امام علیه السلام به سخن گفتن پرداخت و فرمود: سپاس خدای را که پیشینیان ما و غیر آنان را به دیگران از ما هدایت فرمود: و درود خدا بر جد من محمد و خاندان او باد، معاویه سوگند به خدا آنان به من

ناسزا نگفته بلکه تو ناسزاگوئی، و آنان مرا شماتت نمودند، بلکه تو مرا شماتت کردی، و این عملها از تو انجام گرفت، و این به خاطر ناسزاگوئی و عقیده زشت و تجاوزگری و دشمنی و حسادت تو بر ما و دشمنی ات بر محمد ﷺ می باشد که در گذشته و حال وجود دارد.

و سوگند به خدا اگر من و ایشان در مسجد پیامبر حضور داشته باشیم و اطراف ما مهاجرین و انصار قرار داشتند، آنان قادر به بیان چنین مطالبی نبوده و جرات ذکر این گفتارها را نداشتند.

ای گروهی که در اینجا جمع شده و بر علیه من متحد گردید گردیده اید، بشنوید، و حقی که به آن آگاهید، را کتمان نکنید، و اگر سخن باطلی را گفتم آن را تصدیق ننمائید، و ای معاویه از تو شروع می کنم، و کمتر از آن چه باید بگویم را در مورد تو بیان می دارم.

شما را به خدا سوگند آیا می دانید مردی را که به او دشنام دادید به دو قبله (بیت المقدس و کعبه) نماز گزارده، و تو هر دوی آنها را دیده ای، در حالیکه تو در گمراهی بوده و لات و عزی را می پرستیدی، و او دو بار بیعت کرد یعنی بیعت رضوان و بیعت فتح در حالیکه تو ای معاویه به بیعت اولی کافر و بیعت دومی را شکستی.

آنگاه فرمود:

شما را به خدا سوگند آیا می دانید، آنچه می گویم حق است، او شما را در حالیکه با پیامبر بود در جنگ بدر ملاقات کرد، و با او پرچم پیامبر و مؤمنین بود، و با تو ای معاویه پرچم مشرکین، و، تو لات و عزی را می پرستیدی، و جنگ با پیامبر را امری واجب می دانستی، و در جنگ احد با شما برخورد کرد؛ در حالیکه پرچم پیامبر با او، و ای معاویه پرچم مشرکین در دست تو قرار داشت، و در جنگ احزاب با شما برخورد کرد، در حالیکه پرچم پیامبر با او، و ای معاویه پرچم مشرکین، در دست تو قرار داشت.

تا اینکه خداوند به دست پدرم مسلمانان را پیروز و حجتش را آشکار ساخت و دینش را یاری نمود و سخنش را تصدیق کرد، و در تمامی این موارد پیامبر از او راضی و بر تو خشمگین بود.

آنگاه شما را به خدا سوگند، آیا می دانید، که پیامبر بنی قریظه و بنی نضیر را محاصره کرده بود، آنگاه در حالیکه عمر بن الخطاب پرچم مهاجرین و سعد بن معاذ پرچم انصار را به دست داشت و آنان را به سوی جنگ فرستاد، سعد بن معاذ به سوی میدان جنگ رفت و مجروح برگردانده شد، و اما عمر فرار کرد و برگشت در حالیکه اصحابش را می ترساند و اصحابش او را می ترساندند، پیامبر فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست داشته و خدا و رسول او را دوست دارند، حمله کننده بود و فرار نمی کند، آنگاه باز نمی گردد مگر آنکه خداوند پیروزی را به دستش محقق سازد.

ابوبکر و عمر و دیگر مهاجرین، و انصار خودشان، به پیامبر عرضه می کردند تا به آنان عنوان انتخاب شوند، و علی علیه السلام آن روز بیمار بود و چشمانش درد می کرد، پیامبر او را نزد، خود خواند و در چشمهایش آب دهان ریخت و آن حضرت سالم گردید، و پیامبر پرچم را به او داد، و باز نگشت، تا اینکه به یاری الهی، پیروزی را به دست آورد، و تو آن روز در مکه بودی و دشمن خدا و پیامبرش به شمار می رفتی، آیا مردی که خدا و رسولش را یاری می کرد؛ با کسی که دشمن خدا و رسولش است مساوی می باشند؟ آنگاه فرمود: به خدا سوگند می خورم که هنوز قلبت ایمان نیاورده، ولکن زبانت می ترسد و از این رو به آن چه در قلب نیست سخن می گوید.

شما را به خدا سوگند، آیا می دانید، که پیامبر او را در جنگ تبوک به عنوان جانشین خود در مدینه قرار داد، در حالی که او را دشمن نداشته و از او خشمگین نبوده، منافقین در این مورد سخن گفتند و آن را عیبی بر آن حضرت تلقی کردند، علی علیه السلام گفت: ای پیامبر مرا در شهر مگذار چرا که تا کنون در غزوه ای تو را تنها نگذارده ام، پیامبر فرمود: تو وصی و خلیفه من در خاندانم هستی همانگونه که هارون نسبت به موسی علیه السلام چنین بود، آنگاه دستهای علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم هر که مرا دوست دارد خداوند را دوست داشته، و هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که مرا اطاعت کند، خداوند را اطاعت کرده، و هر که علی را اطاعت کند، مرا اطاعت

نموده، و هر که مرا دوست بدارد، خداوند، را دوست داشته، و هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته است.

آنگاه فرمود:

شما را بخدا سوگند، آیا میدانید، که پیامبر در حجة الوداع گفت: ای مردم من در میان شما دو چیز را باقی می گذارم، که بعد از آن هرگز گمراه، نگردید، و آن کتاب خدا و خاندانم می باشند، حلال قرآن را حلال و حرامش را حرام بشمارید، و به حکم آن عمل و به متشابهش، ایمان آورید، و بگوئید: به آن چه خداوند در کتابش فرستاده ایمان داریم، و خاندانم، را دوست بدارید، و هر که آنان را دوست می دارد مرا دوست داشته و آنان را در مقابل دشمنانشان یاری کنید، و این دو در میان شما باقی می مانند، تا روز قیامت، در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

آنگاه در حالیکه روی منبر بود علی علیه السلام را نزد خود خواند و او را به دست خود گرفت و فرمود: خداوند دوستدار او را دوست و دشمنانش را دشمن دار، خداوند برای هر کار که با علی دشمنی کند، جایگاهی در زمین و راه فراری در آسمان قرار مده، و او را در بدترین درجات آتش قرار بده.

شما را به خدا سوگند، آیا می دانید، که پیامبر به او فرمود: تو در روز قیامت مردم را از کنار حوض، دور می کنی، همچنانکه شما شتر غریب را از میان شترانش دور می گردانید.

شما را بخدا سوگند، آیا می دانید، که او در بیماری، پیامبر که در آن رحلت فرمود بر ایشان وارد شد، پیامبر گریست، علی علیه السلام فرمود: ای پیامبر چرا می گریی؟ فرمود: برای آن می گریم، که می دانم در قلوب گروهی از امتم کینه هایی است که آن را زمانی آشکار می کنند که از دنیا بروم.

شما را به خدا سوگند، آیا می دانید، که پیامبر در هنگام وفات در حالیکه خاندانش کنار جمع شده بودند، فرمود: خداوند اینان خاندان و اهل بیتم، می باشند، خداوند دوستدارانشان، را دوست داشته و دشمنانشان را دشمن دار، و فرمود: مثل اهل بیتم در میان شما مانند کشتی نوح است، هر که داخل آن گردد، نجات یافته و هر که از آن کناره گیرد، غرق می شود.

و شما را به خدا سوگند، آیا می دانید، که اصحاب پیامبر در عهد آن حضرت و در زمان زندگی او به ولایت و رهبری به علی علیه السلام سلام کردند. شما را به خدا سوگند، آیا میدانید که علی علیه السلام اولین کسی است که در میان اصحاب پیامبر لذائد دنیوی را بر خود حرام کرد، و خداوند این آیه را نازل فرمود: ای ایمان آورندگان چیزهای پاکی که بر شما حلال شد را بر خود حرام نکنید، و تجاوز ننمائید، که خداوند تجاوزگران را دوست ندارد و از آنچه خداوند بر شما نازل کرده و حلال و پاک است بخورید، و نسبت به خداوند که به آن ایمان دارید راه تقوا پیشه خود سازید و نزد او دانش زمان مرگها و دانش احکام و کتاب خداوند، و علم راسخ و قرآن نازل شده می باشد.

و گروهی بودند که عدد آنها را نمی دانیم که به ده نفر می رسیدند، و خداوند خبر داد که ایشان مؤمن هستند، و شما نیز در گروهی هستید که به تنها به همان تعداد می باشید، آنان در زبان پیامبر لعنت شده اند، شما را شاهد گفته و بر شما گواهم که تمامی شما از طرف پیامبر لعنت شده اید.

شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که پیامبر نزد تو فرستاده نامه ای برای بنی خزیمه بنویسی - زمانی که خالد بن ولید با آنان سه بار فرستاده نزد تو آمد و هر باز نزد پیامبر باز می گشت، و می گفت او غذا می خورد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند شکمش را هرگز سیر مگردان، سوگند به خدا که آن تا روز قیامت، در غذای، تو تحقق می یابد.

سپس فرمود:

شما را به خدا سوگند، آیا می دانید، که آنچه می گویم حق است ای معاویه در روز احزاب که پدرت روی شتر سرخ موئی نشسته بود و تو آن را از عقب و برادرت آن را از جلو حرکت می دادید، و پیامبر شخصی که سوار بر آن بود و کسی که از عقب و از جلو آن را حرکت می داد را لعنت کرده و پدرت سوار آن، و تو ای معاویه از پشت سر و برادرت از جلو آن را هدایت می کردید.

شما را به خدا سوگند، آیا می دانید، که پیامبر ابوسفیان را در هفت جا لعنت کرد:

- 1 - هنگامی که از مکه به مدینه حرکت کرد و ابوسفیان از شام سر رسید، و آن حضرت را ناسزا گفت و آن حضرت را ترسانید و خواست آن حضرت را دستگیر کند، و خداوند شر او را از پیامبر دور گرداند.
- 2 - روزی که (کاروان مشرکین قریش از شام آمد و پیامبر می خواست، آن را توقیف کند ولی) ابوسفیان کاروان را از بیراهه به مکه برد تا به دست پیامبر نیفتد (و جنگ بدر صورت گرفت).
- 3 - در روز احد، پیامبر فرمود: خدا مولای ماست و شما مولا و سرپرستی ندارید، و ابوسفیان گفت: ما عزیزی داریم، و شما عزیزی ندارید، پس خداوند و فرشتگان و پیامبران و مؤمنان او را لعنت کردند.
- 4 - روز حنین، روزی که ابوسفیان، قریش و هوازن، و عیینه، غطفان، و یهود را مجتمع و بر ضد پیامبر بسیج کرد، پس خداوند آنان را با ناراحتی بازگرداند، در حالیکه خیر و نیکی به ایشان نرسیده بود، این سخن خداوند است که نازل کرد، و ابوسفیان و اصحابش را کفار نامید، و تو ای معاویه در آن روز در مکه بود، و بر دین پدرت یعنی شرک قرار داشتی، و علی در آن روز با پیامبر و بر دین و عقیده او بود.
- 5 - سخن خدای بزرگ است: و قربانی را که نمی گذارد به جایگاهش برسد و تو و پدرت و مشرکین قریش مانع رفتن پیامبر شدید، پس خداوند او را لعنت کرد، لعنتی که او و فرزندانش را تا روز قیامت شامل می گردد.
- 6 - روز احزاب، روزی که ابوسفیان، و قریش و عیینة، بن حصین بن بدر غطفان را گرد آوردند، و پیامبر رهبر و تابعین و دنباله روندگانش را تا روز قیامت لعنت کرد، گفته شد: ای پیامبر آیا در دنباله روندگانش مؤمنی نیست؟ فرمود: در میان دنباله روندگانش لعنت شامل مؤمنان نمی گردد، اما در هر آن آن در بین آنان مؤمن و اجابت کننده و نجات یافته ای نیست.

7 - روزی که دوازده نفر نسبت به پیامبر سوء قصد کرده بودند، هفت نفر آنان از بنی امیه، و پنج نفر از دیگر افراد قریش بودند، پس خداوند و پیامبرش آنانکه از تنگه عبور کردند، را لعنت کردند، غیر از پیامبر و کسانی که از عقب و جلو شتر ایشان را حرکت می دادند.

شما را به خدا سوگند آیا میدانید که ابوسفیان بر عثمان وارد شد، زمانی که در مسجد پیامبر با او بیعت شده بود، و گفت: ای پسر برادرم آیا کسی ما را می بیند؟ گفت: نه ابوسفیان گفت: ای جوانان بنی امیه خلافت را بین خود بگردانید، سوگند به آنکه جان ابوسفیان به دست اوست بهشت و دوزخی وجود ندارد.

و شما را بخدا سوگند آیا میدانید که دست حسین علیه السلام را گرفت، در زمانی که با عثمان بیعت شد و گفت: ای پسر برادرم مرا به بقیع ببر، پس خارج شد، تا زمانی که به وسط قبرستان رسیدند، که دست خود را کشید و به صدای بلند فریاد زد، ای به گور رفته ها که دیروز در مورد (حکومت) با ما می جنگیدید، امروز به دست ما رسیده و شما خاک گردیده اید، حسین بن علی علیه السلام گفت: خداوند موهای سفیدت را زشت و چهره ات را کریمه گرداند، آنگاه دستش را کشید و او را رها کرد، و اگر نعمان بن بشیر دست او را نمی گرفت، و به مدینه نمی آورد، هلاک می گردید.

این برای تو بود ای معاویه، پس آیا می توان یکی از این لعنت ها را به ما بازگردانی، و پدرت ابوسفیان قصد داشت مسلمان شود، و تو شعر معروفی که در قریش و دیگر قبائل معروف است را نزد او فرستادی تا او را بازدارد. و از آن جمله عمر بن خطاب تو را سرپرست شام نمود و خیانت ورزیدی، و عثمان، تو را حاکم نمود و تو در انتظار مرگش بودی، از آن بالاتر جرات تو بر خدا و رسولش می باشد که با علی علیه السلام جنگ نمودی، در حالیکه او را شناخته و سوابق و فضل و علم او را نزد، خدا و مردم در مورد امری که از تو و دیگران بر آن سزاوارتر است را می دانی، و بر مردم حاکم گردیدی، و به کید و مکر و فریب خون بسیاری از مردم را ریختی، و این کار کسی است که به جهان آخرت، ایمان نداشته و از عقاب الهی نمی هراسد.

و هنگامی که زمان مرگ رسد تو به بدترین جایگاه رفته و علی در نیکوترین مکان قرار می گیرد، و خدا در کمین توست، و ای معاویه این تنها برای تو بود و بدیها و عیوبی که از آن ها سکوت اختیار کردم، بخاطر طولانی شدن بوده است.

و اما تو ای عمر بن عاص، به خاطر احمق بودن شایسته، پاسخگوئی نیستی، پی جوئی این امور برای تو مانند مگسی است که به درخت می گوید: بایست که می خواهم روی شاخه هایت بنشینم، درخت به او می گوید: من اصلاً متوجه نشستن تو نشدم چگونه نشستن تو بر من دشوار باشد، و سوگند به خدا گمان نمی کنم که قدرت داشته باشی که با من دشمنی کنی تا بر من دشوار آید، اما من به گفتارت پاسخ می گویم.

ناسزاگوئیت به علی عَلِيٍّ آیا از ارزشش می کاهد، یا او را از پیامبر دور می گرداند، یا عملکردش را در اسلام ناپسند می نماید، یا او را متهم به ظلم در حکم، یا رغبتی به دنیا می کند، اگر یکی از آنها را بگوئی دروغ گفته ای.

و اما سخن تو: برای شما در نزد ما نوزده خون است، به سبب کشتن مشرکین بنی امیه در جنگ بدر، در حالیکه خدا و رسولش آنان را کشتند و به جان خودم سوگند شما از بنی هاشم نوزده نفر و سه نفر بعد از نوزده نفر را می کشید، آنگاه نوزده نفر و نوزده نفر در یک مکان از بنی امیه کشته می شوند، غیر از آنانکه از بنی امیه کشته می شوند و عددشان را تنها خدا می داند.

و پیامبر فرمود: هنگامیکه فرزندان قورباغه سی نفر شدند مال خدا را غارت، و بندگانش را عبید و برده، و کتابش را راه فریب قرار می دهند، در این حال که پیامبر مشغول سخن بود، حکم بن ابی العاص وارد شد، پیامبر فرمود: سختتان را آهسته گوئید، چرا که قورباغه می شنود، و این زمانی بود که پیامبر آنان و کسانی که بعد از او رهبری این امت را به دست می گیرند را در خواب دید، و این امر او را اندوهگین کرد و بر او سخت آمد.

و پس خداوند در کتابش این آیه را نازل کرد: و خوابی را که به تو نمایانندیم تنها برای آزمایش مردم و دیدن درختی که در قرآن مورد لعنت قرار گرفته دادیم که مراد بنی امیه می باشد، و همچنین

نازل فرمود: شب قدر بهتر از هزار ماه است، شما را شاهد گرفته و خود گواهم می‌دهم که بعد از شهادت علی علیه السلام قدرت شما بیش از هزار ماه که خداوند در کتابش مقرر داشته امتداد نمی‌یابد. و اما تو ای عمر و بن عاص، استهزاء کننده ملعون، که نسلت منقطع گردیده، تو از آغاز پرخاشگری بودی، مادرت زناکار بود و در بستری به دنیا آمدی که به چند نفر تعلق داشتی، و مردان قریش در مورد تو اختلاف کردند، از آن جمله ابوسفیان بن حرب و ولید بن مغیره، و عثمان بن حارث و نضر بن حارث بن کلد و عاص بن وائل، همگی تو را بچه خود می‌دانستند، و از بین آنان کسی پیروز شد که از جهت نژاد پرست تر و از جهت مقام پائین تر، و از جهت زناکاری بیشتر از همه بوده است.

آنگاه برخاسته و گفتی: این محمد را استهزاء می‌کنم، و عاص بن وائل گفت: محمد مردی است که فرزند نداشته و نسلش منقطع است، اگر بمیرد، از بین می‌رود، خداوند این آیه را نازل کرد استهزاء کننده تو نسلش منقطع است.

و مادرت نزد قبیله عبد قیس می‌رفت تا زنا کند، در خانه‌ها و مجالس و دشتهای آنان به دنبال زنا کردن، می‌گشت، آنگاه تو در هر مکانی که پیامبر با دشمنان برخوردار داشت حاضر بودی، در حالیکه از همه دشمنتر و تکذیب کننده تر نسبت به آن حضرت بشمار می‌رفتی.

آنگاه در میان افرادی که در کشتی حاضر بودند، و نزد نجاشی می‌رفتند، تا خون جعفر بن ابی طالب و یارانش را بریزند قرار داشتی، اما فریب زشتت به خودت رجوع کرد، و آرزویت بر باد رفت، و امیدت نا امید گردید، و تلاشت زائل، و کوششت به نتیجه نرسید، و سخن خداوند و سخن کافران پست گردید.

و اما سخن تو در مورد عثمان، ای کسی که کم حیا، و بی دینی، آتشی را بر او افروختی، آنگاه به فلسطین، گریخته و در انتظار پیش آمدن بلاها بر او بودی، هنگامی که خبر قتل او به تو رسید، خود را در اختیار معاویه قرار دادی، ای خبیث، دینت را به دنیای دیگری فروختی، و ما تو را بر دشمنی با خود ملامت نکرده و بر محبتتان سرزنش نمی‌کنیم، و تو در جاهلیت و اسلام دشمن بنی هاشم

بودی، و پیامبر را به هفتاد بیعت شعر هجو کردی، پیامبر فرمود: خداوندا من شعر را به خوبی بلد نیستم، و سزاوار نیست که شعر بگویم، پس عمرو بن عاص را در مقابل هر بیت هزار لعنت بفرست.

آنگاه تو ای عمرو، دنیایت را بر دینت ترجیح می دهی، به نجاشی، هدایایی را دادی و دومین بار نزد او کوچ کردی، و ماجرای مرحله اول تو را از دوباره رفتن نزد او باز نداشت، در هر مورد نا امید و شکست خورده، باز می گشتی، مقصدت هلاک کردن جعفر و یارانش بود، هنگامی که امید و آرزویت، زائل گردید، به دوستت عماره بن ولید امرت را واگذاردی.

و اما تو ای ولید بن عقبه، سوگند به خدا تو را در بغض علی ملامت نمی کنم، در حالیکه تو را درباره شراب خواری هشتاد ضربه تازیانه زد، و پدرت را در روز بدر به قتل رسانید، یا چگونه او را ناسزا می گوئی در حالیکه خداوند او را در ده آیه از قرآن مؤمن و تو را فاسق نامید، و سخن خداوند است که می فرماید: آیا کسی که مؤمن است مانند کسی که فاسق است می باشد، آنان مساوی نیستند و سخن خداوند: اگر فاسقی نزد شما خبری آورد، در مورد آن بررسی کنید تا جاهلانه با گروهی برخورد نکنید، و در مقابل کار خود پشیمان گردید. و تو را چه به نام قریش را آوردن، و تو پسر شخصی سیاه پوست به نام ذکوان از اهل صفدریه هستی.

و اما اینکه گمان کردی، که ما عثمان را کشتیم، سوگند به خدا که طلحه و زبیر و عایشه نتوانستند، این نسبت را به علی بن ابی طالب علیه السلام بدهند، چگونه تو این نسبت را به او می دهی.

و اگر از مادرت در مورد پدرت سوال کنی که ذکوان را ترک و تو را به عقبه ابن معیط منسوب ساخت، و به این وسیله در نزد خود مقام و جایگاهی یافت، و با آن چه خداوند برای تو و پدرت و مادرت از خواری و پستی در دنیا و آخرت، آماده ساخته، و خداوند، به بندگان ظلم نمی کند.

و تو ای ولید، الله اکبر، در مورد ولادت از کسی که خود را به او منسوب ساخته ای، چگونه علی را ناسزا می گوئی، و ای کاش به خودت مشغول باشی تا نسبت به پدرت را ثابت کنی نه به کسی که خود را به او منسوب کرده ای، و مادرت به تو گفت: ای پسر سوگند به خدا که پدرت پست تر و خبیث تر از عقبه است.

و اما تو ای عتبه بن ابی سفیان، سوگند به خدا تو دانا نیستی، تا پاسخت را بیان کنم، و عاقل نیستی تا تو را سرزنش نمایم، و نزد تو خیری که انتظار آن می رود نیست، و من نسبت به ناسزا گوئیت به علی تو را ملامت نمی کنم، زیرا نزد من تو هم شائن برده و بنده علی بن ابیطالب علیه السلام هم نیستی، تا پاسخت را گفته و ملامت کنم، ولکن خدا نسبت به تو و پدر و مادر و برادرت در کمینگاه است، و تو فرزند پدران هستی که خداوند آنان را در قرآن یاد کرده، و می فرماید: کارکننده و رنج برنده آتش سوزان، را می چشد، از چشمه جوشان، نوشانده شوند - تا آن جا که می فرماید: از گرسنگی.

و اما تهدیدت نسبت به من که مرا می کشی، چرا کسی که روی بسترت همراه با همسرت دیدی را به قتل نرساندی، در حالیکه با او نزدیکی می کرد، و در فرزند او با تو شریک گردید، تا آنکه فرزند را به تو منسوب کرد، فرزندی که برای تو نبود، وای بر تو، و اگر به خود مشغول بودی و انتقامت را از او می گرفتی، شایسته تر بود، و تو برای آن سزاوارتری، تا اینکه مرا به قتل تهدید کرده و به آن می ترسانی.

و تو را از این که علی را ناسزا می گوئی ملامت نمی کنم، چرا که برادرت را در مبارزه به قتل رسانیدی، و او و حمزه در قتل پدرت شریک بودند، تا اینکه به دست آنان در جهنم سقوط نمودند، و عذاب دردناکی را به آنان چشانند، و عمویت به دستور پیامبر تبعید گردید.

و اما اینکه من آرزومند، خلافتم، سوگند به خدا اگر بدان امیدوار باشم من لیاقت آن را دارم، و من مشابه برادرت (معاویه) نبوده و جانشین پدرت نیستم، چرا که برادرت نسبت به خدا متمرّد، و نسبت به ریختن خون مسلمانان و یافتن آنچه سزاوار آن نیست بسیار حریص است، و مردم را مکر و فریب می دهد، و خداوند نیز مکر می کند و او بهترین مکر کنندگان است.

و اما سخن تو که علی بدترین فرد قریش برای قبیله قریش بود، سوگند به خدا که شخص محترمی را تحقیر نکرد، و مظلومی را نکشت.

و اما تو ای مغیره بن شعبه، تو دشمن خدا، و رها کننده کتاب خدا و تکذیب کننده پیامبر خدا می باشی، و تو زناکار بوده، و سنگسار نمودنت واجب است، و انسانهای عادل و پاک و و متقی بر زنایت گواهی دادند، اما سنگسار نمودنت را به تاءخیر انداخت و حق را با اباطیل و سخن را با گفتارهای نادرست قبول نکرد، و اینها علاوه بر عذاب دردناک و پستی در دنیا که خداوند برایت مهیا ساخته است می باشد، و عذاب آخرت خوار کننده تر می باشد.

و تو کسی هستی که فاطمه دختر پیامبر را زدی، تا اینکه خونریزی نمود و فرزندش را سقط کرد، و این بخاطر آن بود که پیامبر را خوار گردانی و با دستورش مخالفت نموده و احترامش را زائل سازی، در حالیکه پیامبر فرموده بود: ای فاطمه تو برترین زن اهل بهشت هستی، و خداوند تو را در آتش افکنده و بال گفتارت را دامنگیرت می کند

پس به کدامیک از این سه امر علی را ناسزا می گوئی: آیا نسبش ناقص است، یا از پیامبر دور می باشد، یا در اسلام کار بدی انجام داده است، یا در حکم و قضاوت ستم ورزید، یا در دنیا میل و رغبت دارد، اگر یکی از آنها را بیان نمائی دروغ گفته و مردم تو را تکذیب می کنند.

آیا گمان می کنی علی علیه السلام عثمان را مظلومانه کشته، سوگند به خدا که علی علیه السلام متقی تر و پاکتر از سرزنش کننده اش در این زمینه می باشد، سوگند به خدا اگر علی علیه السلام عثمان را مظلومانه می کشت به تو هیچ ارتباطی نداشت، تو او را در زمان زندگیش یاری نکرده و بعد از مرگ نیز از او یاری نمودی، و همواره خانه ات در طائف زناکاران را می پرورانید، و امر جاهلیت را زنده و اسلام را می راندی، تا آنکه آنچه تحقق یافت محقق شد.

و اما اعتراض در بنی هاشم، و بنی امیه، آن ادعای توست نزد معاویه، و اما سخت در شائن امارت و رهبری و سخن یارانت در خلافتی که تصاحب کرده اید، فرعون نیز چهار صد سال بر مصر حکومت کرد، در حالیکه موسی و هارون دو پیامبر بودند و آزارهای بسیاری را تحمل کردند و این ملک خداست که به نیکو کار و بدکار می دهد، و خداوند، می فرماید: و نمی دانی شاید آن آزمایشی برای شما و بهره مندی اندکی برای آنان باشد و هنگامی که می خواهیم شهری را هلاک گردانیم،

دستور می دهیم که سرمایه دارانشان گناه کنند تا نزول عذاب بر آنان محقق گردد، آنگاه ایشان را نابود کنیم.

آنگاه امام حسن علیه السلام برخاست و پیراهنش را تکان داد در حالیکه گفت:

زنان بد برای مردان و مردان بد برای زنان بد هستند، سوگند به خدا ای معاویه آنان تو و یاران تو هستند، و مردان نیک برای زنان نیکند آنان از آنچه می گویند، پاکیزه اند، برای آنان بخشش و روزی کریمانه می باشد، آنان علی علیه السلام و یاران و پیروان او هستند

آنگاه امام خارج شد در حالیکه به معاویه می گفت:

بچش پیامد آنچه خود کسب کرده و به دست آوردی، و آن چه خداوند برای تو و آنان از خواری در دنیا و عذاب دردناک در آخرت آماده کرده است.

معاویه به اصحابش گفت: و شما نیز پیامد عمل خود را بچشید، ولید بن عقبه گفت: سوگند به خدا تو بسیار بیشتر از ما چشیدی، و تنها بر تو جسارت نمود. معاویه گفت: آیا به شما نگفتم که نمی توانید، از مقام او بکاهید، چرا از آغاز فرمانم را اطاعت نکردید، و خواستید، از او یاری بخواهید، ولی شما را مسخره نمود، سوگند به خدا برنخواست، تا آنکه خانه بر من تاریک گردید، و خواستم او را دستگیر کنم، امروز بعد از آن برای شما خیر و نیکی وجود ندارد.

مروان بن حکم این ماجرا را شنید، نزد آنان آمد و گفت: چرا مرا حاضر نکردید، سوگند به خدا او و پدر و خاندانش را به گونه ای ناسزا می گویم که کنیزان و بنده ها آن را در رقصهای خود بخوانند، معاویه نزد امام حسن علیه السلام فرستاد، هنگامی که فرستاده نزد ایشان آمد، امام فرمود:

این طغیانگر از من چه می خواهد، سوگند به خدا اگر سخنش را تکرار کند گوشه‌هایش از مطالبی پر کنم، که عیب و ننگ آن تا روز قیامت بر آنان باقی بماند. هنگامی که امام حسن علیه السلام نزد آنان رسید، مروان گفت: سوگند به خدا تو و پدر و خاندانت را به گونه ای ناسزا گویم، که کنیزان و بنده ها آن را در رقصهای خود بخوانند.

امام فرمود:

اما تو مروان من تو پدرت را ناسزا نمی گویم، اما خدا تو و پدر و خاندان و فرزندان، هر که از صلب پدرت تا روز قیامت، خارج شود، را بر زبان پیامبر لعنت کرد، سوگند به خدای ای مروان تو و هیچکس از آنان که هنگام لعنت نمودن پیامبر حاضر بودید این امر را در مورد تو و پدرت انکار نمی کنند، در مقابل تهدید، خداوند تجاوزگری تو زیادتر شد و خدا و پیامبرش راست می گویند، خداوند می فرماید: و شجره ملعونه در قرآن و آنان را می ترسانم، اما تنها طغیانگری، و تجاوزگری آنان بیشتر می شود، و تو ای مروان و فرزندان درخت ملعون در قرآن می باشید، و این امر از طرف پیامبر از جبرئیل از خداوند رسیده است.

معاویه برخاست، و دست بر دهان امام حسن علیه السلام نهاد و گفت: ابا محمد تو ناسزا و پرخاشگر نبودی، امام حسن علیه السلام لباسهایش را جمع کرد و برخاست و خارج شد، گروه با ناراحتی و حزن و چهره های سیاه در دنیا و آخرت پراکنده شوند.

- 40- فتح: 25
41- الاسراء: آيه 60
42- القدر: 3
43- الكوثر: 3
44- السجدة: 18
45- الحجرات: 6
46- الغاشية،: 2 - 6
47- الانبياء: 111.
48- الاسراء: 16.
49- النور: 26.
50- النور: 26
51- الاسراء: 60

2- مناظرته عليه السلام في تعريف نفسه و مساوى معانديه

روى انه الحسن بن على عليه السلام وقد على معاوية، فحضر مجلسه، و اذا عنده عولاء القوم، ففخر كل رجل منهم على بنى هاشم، و وضعوا منهم و ذكروا اشياء ساءت الحسن بن على عليه السلام و بلغت منه فقال، الحسن بن على عليه السلام:

انا شعبة من خير الشعب، و ابائى، اكرم العرب، لنا الفخر و النسب و السماحة عند الحسب، و نحن من خير شجرة انبتت فروعا نامية، و اثمارا زاكية، و ابدانا، قائمة فيها اصل الاسلام، و علم النبوة فعلونا حين شمع بنا الخفر و استطلنا، حين امتنع بنا العز، و نحن بحور زاخرة، لا تنزف، و جبال شامخة لا تقهر فتكلم مروان بن الحكم و المغيرة بن شعبة و وضعوه و ابيه فتكلم الحسن عليه السلام فقال:

يا مروان اجبنا و خورا، و ضعفا و عجزا، زعمت، انى مدخت نفسى و انا ابن رسول الله و شمخت بانفى و انا سيد شباب اهل الجنة و انما يبذخ و يتكبر ويلك من يريد رفع نف و يتبجح من يريد الاستطالة، فاما نحن فاهل بيت الرحمة، و معدن الكرامة، و موضع الخيرة و كنز الايمان، و رمح الاسلام، و سيف الدين.

الا تصمت ثكلتك امك قبل ان ارميك بالهوائل، و اسمك بميسم تستغنى به عن اسمك، فاما اياك بالنهاب و الملوك افى اليوم الذى و ليت فيه مهزوما، و انحجرت مذعورا، فكانت، غنيمتك هزيمتك، و غدرك بطلحة حين غدرت به فقتلته قبحا لك ما اغلظ جلدة وجهك

فنكس مروان راءسه و بقى المغيرة مبهوتا، فالتفت اليه، الحسن عليه السلام فقال:

اعور ثقيف ما انت من قريش فافاخرک، اجهلتنى، يا ويحك، انا ابن خيرة، الاماء، و سيدة النساء، غذانا رسول الله ﷺ بعلم الله تبارك و تعالى فعلمنا تأويل القرآن، و مشكلات الاحكام، لنا العزة العليا و الفخر و السناء

و انت من قوم لم يبث لهم فى الجاهلية نسب، ولالهم فى الاسلام، نصيب عبدا ابق ما له و الافتخار
عن مصادمة الليوث و مجاحشة الاقران، نحن السادة و نحن المذاويد القادة، الذمار، و نفى عن ساحتنا
العار، و انا ابن نجيبات الابكار.

ثم اشرت، زعمت الى وصى خير الانبياء، و كان هو بعجزك ابصر، و بخورك اعلم، و كنت للرد
عليك منه اهلا لوغرک، فى صدرك و بدو الغدر، فى عينك هيهات لم يكن ليتخذ المضلين عضدا
و زعمك انك لو كنت بصفين، بزعارة قيس و حلم ثقيف فبماذا ثكلتك امك، ابعجزك عند
المقامات و فرارك عند المجاحشات؟ اما و الله لو التفت عليك من امير المؤمنين الشاجع، لعلمت انه
لايمنعه منك الموانع و لقامت عليك المرنات الهوالع

و اما زعارة قيس، فما انت و قيسا، انما انت عبد ابق فتقف فسمى ثقيفا فاحتل لنفسك من غيرها،
فلست، من رجالها، انت معالجة الشرك، و موالج الزرائب اعرف منك بالحروف
فاما الحلم فای الحلم عند العبيد، القيون، ثم تمنيت، لقاء امير المؤمنين فذاك من قد عرفت: اسد
باسل، و سم قاتل، لا تقاومه الا بالسة عند الطعن، و المخالسة فكيف ترومه الضبعان، و تناله الجعلان،
بمشيتها، القهقرى.

و اما وصلتك فمنكورة و قرابتك، مجهولة، و ما رحمك منه الاكبنات الماء، من خشفان الطباء، بل
انت ابعد منه نسبا فوثب المغيرة، و السحن يقول لمعاوية:

اعذرنا، من بنى امية، ان تجاوزنا بعد منطقة القيون، و مفاخرة العبيد
فقال معاوية: ارجع يا مغيرة، هولاء بنو عبد مناف لا تقاومهم الصناديد و لا تفاخرهم المذاويد، ثم
اقسم على الحسن عليه السلام بالسكوت فكست ⁽²⁾ مناظره آن حضرت در شناسائى خود و عيوب مخالفين
روايت شده كه امام حسن عليه السلام بر معاويه وارد شد و در مجلس او حضور يافت، در آنجا گروهى
از يارانش حاضر بودند، هر يك از آنان افتخارات خود را بر بنى هاشم، ذكر كرد و از ارزش آنان
كاستند، و مطالبى را ذكر كردند كه بر امام حسن عليه السلام دشوار آمد و ايشان را ناراحت كرد، آنگاه
ايشان به سخن پرداخت و فرمود:

من از بهترین قبائل، و پدرانم، ارزشمندترین، خاندان در عرب می باشد، در هنگام محاسبه افتخار و نسب برتر و جوانمردی برای ماست، و ما از بهترین درختی هستیم که شاخه های بارور و میوه های پاکیزه و بدنهای برجامانده ای را رویانید، در آن اصل اسلام و علم نبوت است، آنگاه که جای افتخار رسید برتر گردیده، و آنگاه که از برتر شدن ما جلوگیری شد، ما طلب برتری نمودیم، و ما دریاهاى عمیقی هستیم که تهی از آن نگردیده، و کوههای محکمی هستیم که مغلوب نمی گردیم.

در این هنگام مروان بن حکم و مغیره بن شعبه سخن گفتند و او و پدرش را کم ارزش جلوه دادند، امام حسن علیه السلام سخن گفت و فرمود: گمان کردی که خود را ستودم در حالیکه پسر پیامبر خدایم، و مقامم را بالا بردم در حالیکه سرور جوانان اهل بهشتم وای بر کسی که فخر می فروشد، و تکبر می کند تا خود را برتر جلوه دهد، و کسی که خود را بزرگ می نمایاند، و قصد گردن فرازی دارد، اما ما خاندان رحمت و جایگاه کرامت و بزرگواری و موضع خیر و نیکی، و معدن ایمان، و نیزه اسلام، و شمشیر دین هستیم.

مادرت به عزایت بنشیند، چرا سکوت نمی کنی قبل از آن که امور هولناک را به سویت بفرستم و بیان دارم، و تو را به نشانه ای بنمایانم که از نامت بی نیاز شوی، اما بازگشتت با غارت آیا در روزی بود که ناداری را سرپرستی کرده و ترسوئی را پناه دادی، بهره و غنیمتت فرارت بود و نیرنگت به طلحه، در زمانی که به او مکر زده، و او را به قتل رساندی ⁽⁵²⁾ زشت باد چهره ات که چقدر کریه و ناپسند است.

مروان سر به زیر انداخت و مغیره مبهوت ایستاد، امام علیه السلام رو به مغیره کرد و فرمود: ای کور قبیله ثقیف، تو را چه به قریش که نسبت به تو افتخار کنم، وای بر تو آیا مرا نمی شناسی، من پسر بهترین زنان و سرور زنان هستم، پیامبر ما را به علم الهی تغذیه کرده، و، تاءویل قرآن، و مشکلات احکام را آموخته ایم، عزت برتر و افتخار و برتری از ماست.

و تو از گروهی هستی که در جاهلیت نسبی نداشته و در اسلام بهره ای ندارند، بنده فراری را چه شده که با شیران برخورد کرده و مزاحم قهرمانان گردد و دم از افتخار زند، ما سروران، و ما مدافعان

برتر هستیم، از پیمانان حمایت کرده و عیب و ننگ را از خود دور می‌کنیم، و من پسر زنان پاک هستم.

تو اشاره کردی - بر اساس گمانت - به وصی برترین پیامبران و او به ناتوانیت و به ضعف آگاه تر بود، و تو برای رد کردن خودت نسبت به او شایسته تر هستی، به خاطر آن که غیظی که در دل داری، و فریبی که از چشمهایت پیداست، هیئات او گمراهان، را یاور انتخاب نمی‌کرد⁽⁵³⁾.

و گمان تو که اگر در صفین بودی از نیرومندی قیس و مهارت ثقیف از همه سزاوارتر بودی، مادرت به عزایت بنشیند، آیا این امور با ناتوانیت، در میدانهای نبرد و فرارت در زمانهای سخت تحقق می‌پذیرد، سوگند به خدا اگر امیرالمومنین پرچم شجاعان را به تو می‌سپرد، می‌دید که سختیها او را از پای در نیاورده، و فریادهای هول انگیز، می‌کشیدی.

و اما دلیری قیس تو را چه کار به قیس، تو بنده فراری هستی که علومی را آموختی و از این رو، ثقیف نامیده شدی، و بدین وسیله به حيله خود را از قبيله ثقیف برشمردی، تو از مردان آن قبيله نیستی، و، تو به تعمیر وسایل صید و داخل شدن در آغل گوسفندان داناتری از جنگ نمودن و اما مهارت چه مهارتی نزد بردگان و بندگان می‌باشد.

خواستی با امیرالمؤمنین ملاقات کنی، و او آنچنانکه تو او را شناختی: شیر بیشه و سمی کشنده بود، قهرمانان؛ در هنگام نبرد، در برابرش قدرت ایستادگی نداشتند، تا چه رسد که گرگها او را قصد کنند، و سوسک (مرد سیاه چهره) از عقب سر او را طلب نماید.

و اما نسبت مجهول و نزدیکانت ناشناخته اند، خویشاوندی تو به آن قبيله مانند نسبت حیواناتی دریایی به آهوان صحرائی است بلکه خویشاوندی، تو از این نسبت دورتر است.

مغیره برخاست و امام حسن علیه السلام به معاویه می‌فرمود:

ما را از بنی امیه معذور بدار، بعد از سخن بردگان، و افتخار نمودن بندگان.

معاويه گفت: ای مغیره باز گرد، اینان فرزند عبد منافند، قهرمانان در مقابلشان، قدرت ایستادگی و بزرگان در مقابلشان قدرت فخر فروشی ندارند، آنگاه امام حسن عليه السلام را سوگند که ساکت شود و امام ساکت شد.

3- مناظرته عليه السلام في فضلهم و ان الخلافة لاتصلح الا فيهم

روی سلیم بن قیس قال: سمعت عبدالله بن جعفر ابی طالب قال: قال لی معاوية: ما اشد تعظيمك للحسن و الحسين، ما هما بخير منك ولا ابوهما بخير من ابيك، لولا ان فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لقلت ما امك اسماء بنت عميس بدونها قال:

فغضبت من مقالته و اخذني ما لا املك - ثم ذكر قول عبدالله ابن جعفر و ابن عباس، في فضل الحسن و الحسين عليه السلام، و ما همه سمعا عن النبي، صلى الله عليه وآله وسلم في فضلهم، الى ان قال: قال معاوية: ما تقول يا حسن عليه السلام قال:

يا معاوية! قد سمعت ما قلت و قال ابن عباس، العجب منك يا معاوية و من قلة حياءك و من جراءتك على الله حين قلت: قد قتل الله طاغيتكم و رد الامر الى معدنه، فانت يا معاوية معدن الخلافة دوننا؟!!

ويل لك يا معاوية، و للثلاثة قبلك، الذين اجلسوك هذا المجلس، و سنو لك هذه السنة لاقولن كلاما ما انت اهله، و لكني، اقول لتسمعه بنو ابى هولاء حولي.

ان الناس قد اجتمعوا على امور كثيرة ليس بينهم، اختلاف فيها و لاتنازع و لافرقه، على شهادة ان لا اله الا الله، و ان محمدا رسول الله و عبده، و الصلوات الخمس، و الزكاة المفروضة، و صوم شهر رمضان و حج البيت، ثم اشياء، كثيرة، من طاعة الله التي لاتحصى و لا يعدها الا الله.

و اجتمعوا على تحريم الزنا و السرقة و الكذب و القطعية و الخيانة، و اشياء كثيرة من معاصي الله التي لاتحصى و لا يعدها الا الله و اختلفوا في سنن اقتتلوا فيها، و صاروا فرقا، يلعن بعضهم بعضا، و هي الولاية، و يبراء بعضهم من بعض و يقتل بعضا ايهم احق و اولى بها الا فرقة تتبع كتاب الله و سنة نبيه صلى الله عليه وآله وسلم فمن اخذ بما عليه اهل القبلة الذي ليس فيه اختلاف و رد علم ما اختلفوا الى الله، سلم و نجا

به من النار و دخل الجنة و من وقفه الله و من عليه و احتج عليه بان نور قبله بمعرفة ولاة الامر من
أئمتهم و معدن العلم اين هو، فهو عندالله سعيد و الله ولى، و قد قال، رسول الله ﷺ: رحم الله امرىء
علمى حقا، فقال فغنم او سكت فسلم

نحن نقول اهل البيت: ان الائمة منا، و ان اخلافة لاتصلح الا فينا، و ان الله جعلنا اهلها فى كتاب و
سنة نبيه ﷺ و ان العلم فينا و نحن اهله و هو عندنا مجموع كله بحذا فيره، و انه لا يحدث شىء
الى يوم القيامة حتى ارش الخدش الا وهو عندنا مكتوب باملاء رسول الله ﷺ و خط على
عائلا بيده.

و زعم قوم انهم الولى بذلك منا، حتى انت يا ابن هند تدعى ذلك، و تزعم ان عمر ارسل الى ابى
انى اريد، ان اكتب القرآن، فى مصحف فابعث الى بما كتبت من القرآن، فاتاه فقال: تضرب و الله عنقى
قبل ان يصل اليك، قال: و لم؟ قال: لان الله تعالى قال: و الراسخون فى العلم (54) قال: اياى عنى و لم
يعنك ولا اصحابك، فغضب عمر ثم قال: ان ابن ابى طالب يحسب ان احدا ليس عنده غيره، من كان
يقراء من القرآن شيئا فلياءتنى، فاذا جاء رجل فقراء شيئا معه فيه اخر كتبه و الا لم يكتبه، ثم قالوا: قد
ضاع منه قرآن كثير بل كذبوا والله بل هو مجموع محفوظ عند اهله ثم امر قضاته و ولاته: اجهدوا
ارائكم و اقضوا بما ترون انه الحق فلا يزال هو و بعض ولاته قد وقعوا فى عزيمة فيخرجهم منها ابى،
ليحتج عليهم بها، فتجتمع القضاة عند خليفتهم و قد حكموا فى شىء واحد بقضايا مختلفة فاجازها
لهم، لان الله لم يؤته الحكمة و فصل الخطاب.

و زعم كل صنف من مخالفينا من اهل هذه القبلة ان معدن الخلافة و العلم دوننا، فنستعين بالله على
من ظلمنا و جحدنا حقنا، و ركب رقابنا، و سن للناس، علينا من يحتج به مثلك و حسبنا الله و نعم
الوكيل.

انما الناس، ثلاثة: مؤمن يعرف حقنا و يسلم لنا، و ياءتم بنا، فذلك ناج محب لله ولى، و ناصب لنا
العداوة، و يتبرأ منا و يلعننا، و يستحل دمائنا و يجحد حقنا و يدين الله بالبرائة منا، فهذا كافر مشكر
فاسق و انما كفر و اشرك من حيث لا يعلم، كما سبوا الله عدوا بغير علم كذلك يشرك بالله بغير علم

و رجل اخذ بما لا يختلف فيه و رد علم ما اشكل عليه الى الله مع ولايتنا، و لا ياء تم بنا، و لا يعادنيا
و لا يعرف حقنا، فنحن نرجو ان يغفر الله له و يدخله الجنة فهذا مسلم ضعيف.

3- مناظره آن حضرت در فضیلت اهل بیت و اینکه خلافت تنها شایسته آنانست.

سلیم بن قیس گوید: از عبدالله بن جعفر بن ابی طالب شنیدم که گفت: معاویه به من گفت: چرا
حسن و حسین، را زیاد احترام می کنی، آنان بهتر از تو و پدرشان بهتر از پدر تو نبود، و اگر مادرشان
فاطمه دختر پیامبر نبود، می گفتم اسماء بنت عیسی کمتر از او بشمار نمی رفت، گوید: از گفتارش
بسیار ناراحت شده و نمی توانستم خود را کنترل کنم - تا آن که سخن عبدالله بن جعفر و عبدالله بن
عباس را در فضیلت امام حسن و حسین علیهما السلام و آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله در فضیلت ایشان شنیده
بودند را نقل می کند، و تا آنجا که گوید:

معاویه گفت: ای حسن علیه السلام تو چه می گوئی؟ فرمود:

ای معاویه! سخن من و گفتار ابن عباس را شنیدی، ای معاویه تعجب از تو از کم حیائی تو و
جراتت بر خداوند است، آنجا که گفتی: خداوند طاغوت شما را کشت و خلافت را به جایگاه، او
(معاویه) رسانید، ای معاویه آیا تو معدن خلافتی نه ما؟

وای بر تو ای معاویه و به سه نفری که قبل از تو بودند و تو را در این جایگاه نشانند، و این
سنت را برایت مهیا نمودند، سخنی می گویم، که تو شایسته آن نیستی، اما می گویم، تا فرزندان پدرم
که در اینجا حاضرند، بشنوند:

مردم در امور بسیاری با هم اتفاق نظر دارند، و در آن مسائل بین ایشان اختلاف و کشمکش و
جدائی نیست: بر گواهی به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر و نمازهای پنجگانه و زکات واجب، و
روزه ماه رمضان، و حج خانه خدا و موارد بسیاری از واجبات الهی که قابل شمارش نیست و شماره
آنها را تنها خدا می داند.

و نیز در موارد دیگری اجتماع کرده اند، زنا و دزدی و دروغ، و قطع رحم، و خیانت، و موارد
بسیاری از محرمات الهی که قابل شمارش نیست، و شماره آنها را تنها خدا می داند.

اما در مورد سنتهایی اختلاف کرده و با هم در آنها می‌جنگند، و به گروههایی تقسیم شده اند که گروهی گروه دیگر را لعنت می‌کنند، و همان ولایت و سرپرستی است، و گروهی از گروه دیگر بیزاری می‌جوید، گروهی گروه دیگر را به قتل می‌رساند که کدامیک شایسته تر به آن است، جز گروهی که از کتاب الهی، و سنت پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پیروی می‌کنند، هر که آنچه مسلمانان، در آن اختلاف دارند، را بگیرد و امور اختلافی را به خداوند واگذارد. سالم مانده و از آتش نجات می‌یابد، و داخل بهشت می‌گردد.

و هر که خداوند او را موفق گردانده، و بر او منت گذارده و بر او احتجاج نماید، به اینکه قلبش را به شناخت والیان، امرش از پیشوایانش، روشن گرداند، و بشناسد، که معدن علم کجاست، پس او نزد خداوند سعادت‌مند بوده، و دوستدار خداست، و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: خداوند رحمت کند، شخصی را که حق ما را دانست و آنرا بیان کرد، پس سعادت‌مند گردید، یا ساکت شد پس سالم ماند.

ما اهل بیت می‌گوئیم، امامان و پیشوایان، از ما هستند، و خلافت و پیشوائی، تنها سزاوار و شایسته ماست، و خداوند در کتابش و سنت پیامبرش را شایسته آن دانسته است، علم در ما و ما اهل آنیم، و تمامی آن با تمام جوانبش نزد من می‌باشد، و تا روز قیامت امری محقق نمی‌گردد، حتی زدن بر چهره کسی، جز آن که آن به وسیله پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دیکته شده و علی عَلَيْهِ السَّلَام با دست خود نوشته و در دست ما قرار داد.

و گروهی گمان می‌کنند که به خلافت از ما سزاوارترند، حتی تو ای پسر هند این ادعا را ذکر می‌کنی، و گمانی می‌کنی (عمر) نزد پدرم فرستاد، که می‌خواهی قرآن را در یک مجموعه ای جمع آوری کنم پس آن چه از قرآن نوشته ای را نزد من بفرست، فرستاده آمد، امام فرمود: سوگند به خدا قبل از اینکه به تو برسد، گردنم را می‌زنی، عمر گفت: چرا؟ فرمود: چون خداوند می‌فرماید: آنانکه در علم راسخند فرمود: آیه مرا قصد کرده و تو و یارانت مقصود آیه نیستید، عمر خشمگین شد، سپس گفت: پسر ابی طالب گمان می‌کند، آنچه در نزد اوست پیش فرد دیگری وجود ندارد، هر که آیه ای از قرآن، را خوانده، آن را نزد من بیاورد، هرگاه کسی، آیه ای را می‌آورد، و شاهدهی بر آن

اقامه می کرد آن آیه را می نوشت و اگر شاهی نداشت آنرا نمی نوشت آنگاه گفتند: از قرآن آیات بسیاری گم شده است، بلکه دروغ می گویند، سوگند به خدا بلکه آن نزد اهلش جمع شده و حفظ گردیده است.

آنگاه عمر به قضات و والیان امرش دستور داد: فکر کنید، و عقایدتان را بیان دارید، که حق چیست، او و بعضی از والیان امرش در مشکل بزرگی افتادند و پدرم آنان را از مشکل خارج ساخت، تا به آن بر آنها احتجاج جوید، اما گاه قضات نزد خلیفه خود می آمدند، در حالیکه در یک امر مشترک احکام متعددی را بیان می نمودند، اما همه را امضاء می کرد، چرا که خداوند به او حکمت و روش قضاوت نداده بود.

و هر گروه از مخالفین ما از مسلمانان گمان می کنند، که جایگاه خلافت و علم در غیر ماست، از خداوند بر کسانی که به ما ظلم کرده و حق ما را انکار کرده و مردم را بر ما مسلط نموده، و برای مردم راهی بر علیه ما گشودند، که به وسیله تو بدان احتجاج و دلیل آورده شود، و خداوند ما را کافی بوده و بهترین سرپرست است.

مردم بر سه دسته اند: مؤمنی که حق ما را می شناسد، و تسلیم ما بوده، و از ما پیروی می کند، او نجات یافته و دوستدار ماست و از امر خداوند تبعیت می کند و دشمن ما که از ما بیزار است و ما را لعن می کند و ریختن خونهایمان، را حلال می داند، و حق ما را انکار میکند، و خداوند را با برائت و بیزاری از ما می پرستد، این کافر و مشرک و فاسق است، و از جایی که گمان نمی کند، کافر و مشرک گردیده، همچنانکه خداوند را ناآگاهانه دشنام می دهند، همچنان بدون آگاهی به خداوند شرک می ورزند.

و شخصی آنچه امت بر آن اتفاق دارند را گرفته، و علم آنچه بر او مشتبه شده و نیز ولایت ما را به خدا وامی گذارد، و از ما پیروی نکرده و با ما نیز دشمنی نمی کند، و حق ما را نمی شناسد، ما امیدواریم، که خداوند او را بیامرزد، و او را داخل بهشت گرداند، این مسلمان ناتوان است.

4- مناظرته عليه السلام مع عمر و بن عاص و مروان بن حکم و ابن زیاد

روى انه اجتمع معاوية، مع بطانته، فجعل بعضهم يفخر على بعض، فاراد معاوية ان يضحك على ذقونهم فقال لهم: اكثرتم الفخر، فلو حضركم الحسن بن علي عليه السلام، و عبدالله بن عباس لقصرا من اعتنكم ما طال، فبعث الى الامام عليه السلام الى ان ذكر قولهم، ثم قال عليه السلام:
ليس من العجز ان يصمت الرجل عند ايراد الحجة، ولكن من الافك ان ينطق الرجل بالخنا، و يصور الباطل بصورة الحق

يا عمرو افتخار بالكذب، و جراءة على الافك ما زلت اعرف مثالبك الخبيثة، ابديةا، مرة و امسك عنها اخرى، فتاءبى الا انهماكا فى الضلالة اتذكر مصاييح، الدجى، و اعلام الهدى، و فرسان، الطراد، و حتوف الاقران، و ابناء الطعان، و ربيع الضيفان، و معدن النبوة، و مهبط العلم.
و زعمتم انكم احمى لما وراء ظهوركم، و قد تبين، ذلك يوم بدر، حين نكصت الابطال، و تساورت، الاقران و اقتحمت الليوث، و اعتركت المنية، و قمت رحاها على قطبها، و افترت عن نابها، و طار شرار الحرب، فقتلنا، رجالكم، و من النبى، على ذرارىكم، فكنتم، لعمرى، فى ذلك اليوم غير ما نعين لما وراء، ظهوركم من بنى عبدالمطلب.

و اما انت يا مروان، فما نت و الاكثار، فى قريش، و انت طليق و ابوك طريد، يتقلب من خزية، الى سواة، و لقد جىء بك الى امير المؤمنين، فلما، راءيت الضرغام، قد دميت، برائته، و اشتكبت انيابه، كنت كما قال القائل:

ليث اذ سمع اللويث زئيره بصبصن ثم قذفن بالابعار فلما من عليك بالعفو و ارخى، خناقك بعد ما ضاق عليك، و غصصت برقيك، لم تقعد، معنا مقعد اهل الشكر، و لكن كيف تساويننا و تجاريننا، و نحن مما لا يدركنا عار و لا تلحقنا، خزية

و اما انت يا زياد، و قريشا، لا اعرف لك فيها اديما، صحيحا، و لافرعا نابتا، و لا قديما، ثابتا، و لامنبتا كريما، بل كانت، امك بغيا، تداولها، رجال من قريش و فجار العرب، فلما، ولدت لم تعرف لك العرب، والدا فادعاك هذا - و اشار الى معاوية، - بعد ممات ابيه

مالک افتخار تکفیک سمیة، و یکفینا، رسول الله ﷺ و ابی علی بن ابی طالب ع، سید المؤمنین، الذی لم یرتد علی عقبیه و عمی حمزة سیدالشهداء، و جعفر الطیار، و انا و اخی سید اشباب اهل الجنة.

ثم التفت الی ابن عباس، فقال: یا ابن العم انما هی بغاث الطیر انقض علیها اجل

4- مناظره آن حضرت با عمرو بن عاص و مروان ابن زیاد

روایت شده: روزی معاویه همراه با اطرافیان، رازدارش، نشسته بود، و به یکدیگر، فخر می فروختند معاویه خواست، آنان را بخنداند، از این رو، گفت: بسیار فخر فروختید، اگر حسن بن علی ع و عبدالله بن عباس در اینجا بودند، از این بالندگی ها کمتر می نمودید، معاویه نزد، امام فرستاد - آنگاه گفتار آنان را ذکر می کند - سپس امام در جواب ایشان فرمود:

اگر کسی در مباحثه خاموش ماند، این امر دلیل بر ناتوانی او نمی باشد، بلکه کسی که به دروغ سخن گوید، و بخواهد باطل را به صورت حق جلوه دهد، خیانتکار است.

ای عمرو به دروغ افتخار ورزیده، و در خیانت گستاخی می کنی، من از تبهکاریت، همیشه آگاه بوده و برخی از آنها را بر شمرده، و از برخی دیگر چشم می پوشیده ام، زیرا در گمراهی فرو رفته ای، درباره ما که چراغهای روشن در تاریکی، و پرچمهای هدایت و راهنمایی و سواران، دلاور، و حمله ور، به دشمنان و پرورده، شده در دامان چنگ می باشد، برای دوستان، همچون نو بهاران، خرم هستیم، ما جایگاه، نبوت و محل فرو آمدن علم هستیم.

و گمان می کنیم، که نژادتان از ما نیرومندتر است، ولی در نبرد پدر نیرومندی ما آشکار گردید، در روزی، که دلاوران بر زمین، خوردند، و هماوران به سختی افتادند، و شیر مردان، از پای درآمدند، و مرگ معرکه دار میدان شدت بر پاشنه آن چرخید و دندان نشان داد، و آتش جنگ زبانه کشید، در چنان هنگامه ای بود که مردان، شما را کشتیم، و پیامبر بر فرزندانانتان منت گذارد، و به جان خودم، سوگند در آن روز شما هرگز از بنی عبدالمطلب برتر و قوی تر نبودید.

و اما تو ای مروان، تو را چه می شود، که از قریش زیاده گفته و به آن افتخار کنی، تو رها شده ای، و پدرت طرد شده پیامبر است، و تو هر روز از پستی به بدی می گرائی، و در این دو گرفتاری، آیا فراموش کردی آن روز که دست بسته ترا به حضور امیرالمومنین علیه السلام آوردند، و با چشم خود شیری را دیدی که از چنگالش خون می چکید، و دندانهایش را به هم می فشرد، و مفهوم این شعر را می نگرستی:

شیری که چون شیران فریادش را بشنوند، سراسیمه، فرار کنند، و سرگین اندازند.

ولی امیرالمومنین علیه السلام تو را بخشید، و از خفقان، مرگ رها شدی، و نفس تنگت که نمی گذاشت آب دهانت را فرو بری، باز شد و به حال آمدی، اما به جای آنکه سپاس ما را بگذاری به بدگویی ما پرداختی و جسارت ورزیدی، در صورتی که می دانی، ما هرگز ننگی پر دامانمان ننشسته و خوار و خسران به سراغمان نیامده است.

و اما تو ای زیاد، به قریش چه کار داری، کسی برای تو نسبت درست و شاخه برومند، و پیشینه استوار، و جایگاه رشد ارزشمندی، نمی شناسد، مادرت زنی زناکار بود که مردهای قریش و بدکاران عرب با او رابطه داشتند، و وقتی که به دنیا آمدی پدرت معلوم نبود تا اینکه این مرد - و به معاویه اشاره کرد - پس از مرگ پدرش تو را برادر خواند.

در این صورت به چه چیزی افتخار می کنی، تو راهمان رسوائی مادرت بس است، و در افتخار ما همین کافی است که جد ما رسول خداست و پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام پیشوای مسلمانان است، که هرگز به جاهلیت، بازنگشت، و عموهایم، یکی حمزه سیدالشهداء و دیگری جعفر طیار است، و من و برادرم هر دو پیشوای جوانان اهل بهشتیم.

آنگاه امام رو به به این عباس کرد و فرمود: پسر عمویم، اینان، مرغهای، ناتوانی، هستند که می توان، با بحث پرهایشان، را در هم شکست.

5- مناظرته علیه السلام مع عبدالله بن الزبیر

روى انه غاب عليه السلام عن دمشق اياما، ثم رجع اليها، فدخل على معاوية، و كان فى مجلسه، عبد الله بن الزبير، فلما رأى معاوية الامام، قام اليه، فاستقبله، و بعد ما استقر به المجلس، التفت اليه قائلاً: يا ابا محمد؟ انى اظنك، تعبنا نصبا، فاءت المنزل فارح نفسك فيه.

و خرج الامام عليه السلام من عنده و التفت معاوية الى عبد الله ابن الزبير: لو افتخرت على الحسن، فانك ابن حوارى، رسول الله صلى الله عليه وسلم و ابن عمته، لايبك، فى الاسلام، نصيب وافر - الى ان ذكر قول ابن الزبير فى مجلس عند الامامات عليها السلام - ثم قال - عليها السلام:

اما و الله لولا ان بنى امية تنسبني الى العجز عن المقال لكففت عنك تهاونا، ولكن سايبين لك ذلك لتعلم انى لست بالعى ولا الكيل اللسان، اياى تعير و على تفتخر ولم يكن لجدك، بيت فى الجاهلية و لامكرمة فزوجته جدتى صفية بنت عبدالمطلب، فبذخ على جميع العرب بها و شرف مكانها، فيكف تفاخر من هو من القلادة واسطتها و من الاشراف سادتها نحن اكرم اهل الارض زندا لنا الشرف الثاقب و الكرم الغالب.

ثم تزعم انى سلمت الامر، فكيف يكون ذلك، ويحك كذلك، و انا ابن اشجع العرب و قد ولدتنى فاطمة سيدة نساء العالمين و خيرة الاماء، لم افعل ذلك ويحك جنبنا، ولاضعفا، ولكنه، بايعنى، مثلك وهو يطلبنى، بتره، و يداجينى، المودة و لم اثق بنصرته، لانكم اهل بيت غدر و كيف لا يكون كما اقول و قد بايع ابوك امير المؤمنين ثم نكث بيعته و نكص على عقبه و اختدع حشية من حشايا رسول الله ليضل بها الناس، فلما دلف نحو الاعنة و راءى بريق الاسنة قتل مضبعة لانصر له، و اتى بك اسيرا، قد و طاءتكم الكماة باظلافها، و الخيل، بسنابكها، و اعتلاك الاشتر فغصت بريقك و اقعيت على عقبك، كالكلب اذا احتوشته الليوث.

فنحن و يحك نورالبلاد، و املاكها، و بنا تفخر الامة والينا تلقى مقاليد، الازمة، اتصول، و انت تخدع النساء، ثم تفتخر على بنى الانبياء، لم تزل الاقاويل منا، مقبولة، و عليك، و على ابيك مردودة

دخل الناس، في دين جدى طائعين، و كارهين، ثم بايعوا امير المؤمنين عليه السلام فسار الى ابيك، و طلحة حين نكنا البيعة، و خدعا عرس رسول الله صلى الله عليه وسلم فقتل ابوك و طلحة و اتى بك اسيرا، فبصبت بذبك و ناشدته الرحم ان لا يتقلك فعفا عنك فانت عتاقة ابي و انا سيد ابيك، فذق وبال امرك. و خجل ابن الزبير، فتقدم الى الامام عليه السلام فقال: اعذر يا ابا محمد فانما حملني، على محاورتك هذا - و اشعار الى معاوية - فهلا اذ جهلت، امسكت عنى، فانكم اهل بيت سجيتكم الحلم و العفو. و التفت الامام عليه السلام الى معاوية فقال له:

انظر هل اكيع عن محاوره احد، و يحك اتدرى من اى شجرة انا، و الى من اتمى، انتہ، قبل ان اسمك، بميسم تتحدث به الركبان، فى الافاق و البلدان

5- مناظره آن حضرت با عبدالله بن زبير

روایت شده: امام چند روزی از دمشق خارج شد، آنگاه به دمشق بازگشت، و نزد معاویه آمد، در مجلس، معاویه عبدالله بن زبير حضور، داشت هنگامی که معاویه امام را دید از او استقبال کرد و بعد از آنکه مجلس آماده شد به امام گفت: ای ابا محمد گمان می کنم، خسته اید، به منزل رفته و استراحت کنید.

امام از نزد او خارج شد، و معاویه رو به عبدالله بن زبير کرد و گفت: بهتر است که بر حسن فخر بورزی، چرا که تو پسر یکی از نزدیکان پیامبر و پسر عموی او می باشی، و پدرت در اسلام، کارهای بسیاری انجام داده است - تا آن جا که سخن عبدالله زبير در حضور امام را در مجلس دیگری نقل می کند - آنگاه امام فرمود:

سوگند به خدا اگر بنی امیه مرا در سخن گفتن ناتوان نمی شمردند، برای پست شمردن تو زبان از گفتارت باز میداشتم، ولی اکنون برایت آشکار می کنم که من کم عقل و بی زبان هستم، آیا تو بر من عیب می گیری، و بر من فخر می فروشی، جدت در جاهلیت، خانواده و معروفیتی نداشت، تا اینکه با جده ام صفیه دختر عبدالمطلب ازدواج کرد و در میان عرب سرافراز شد و به شرف او افتخار

ورزید، پس چگونه فخر کنی بر کسی که حلقه رابط گردنبند است، بزرگان، و گرامترین، مردم روی زمین، این مائیم که شرفی بر نفوذ و کرامتی برتر و پیروز داریم.

گمان می کنی که من تسلیم معاویه شدم، چگونه چنین کاری ممکن است، وای بر تو من پسر دلاورترین مردان عربم، و در دامان فاطمه علیها السلام، چشم گشوده ام، که پیشوای زنان جهان و بهترین کنیزان خداست، وای بر تو من این کار را از روی ترس و ناتوانی انجام ندادم، علت آن بود که طرفدارانی چون تو داشتم، که به بیهودگی طرفدار من بودند، و به دروغ ادعای دوستی می کردند، و من به آن ها اعتماد نداشتم، چون شما خاندانی فریبکارند.

و چرا چنین نباشد که پدرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کرد و به زودی پیمانش را شکست و به جاهلیت بازگشت، و علی علیه السلام که پاره پیکر پیامبر بود را فریب داد، و مردم را گمراه کرد، و چون در معرکه جنگ با یورش پیشتازان لشکر روبرو شد، و دندان تیز جنگاوران پیکرش را در هم فشرد، جانش را بی جهت از دست داد؛ و بدون هیچ یاوری به خاک افتاد، و تو به اسیری گرفتار شدی، خسته و مجروح و کوفته، پایمال سم ستوران و ناتوان از یورش سواران؛ و چون مالک اشتر تو را به حضور امام آورد، آب دهانت خشکیده بود، و بر پاشنه می چرخیدی، همچون سگی که از شیران هراسیده و فراری باشد.

وای بر تو، این مائیم که روشنی بخش جهانیم و امت مسلمان به ما فخر می کند، و کلیدهای اراده و ایمان به دست ماست، اکنون تو به ما حمله می کنی؟ تو هستی که زنان را فریب میدهی بر فرزندان پیامبر فخر می فروشی؟ سخنان ما که مردم می پذیرفتند، تو و پدرت رد می کنید.

مردم با اشتیاق و اجباران دین جدم را پذیرفتند، و بعد که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند طلحه و زبیر از بین آنها پیمان را شکستند، و همسر پیامبر را فریب دادند و به جنگ با پدرم برخاستند، و کشته شدند، و تو را به اسارت نزد علی علیه السلام آوردند، و او از گناهت درگذشت، و خویشاوندیت را رعایت کرد و تو را نکشت، و بخشید، بنابراین تو آزاد شده پدر من هستی، و من آقای تو و پدرت هستم، اکنون سنگینی گناهت را احساس کن.

عبدالله بن زبیر شرمگین شد، به حضور امام آمد و گفت: ای ابامحمد معذرت می خواهم، این مرد - و به معاویه اشاره کرد - مرا به جدال با تو برانگیخت، حال مرا بر نادانیم، ببخش، چون شما از خاندانی هستید که گذشت و بردباری به سرشت شما آمیخته است.

و امام به معاویه نگریست، و فرمود:

می بینی که از پاسخگوئی هیچکس باز نمی مانم، وای بر تو آیا می دانی که من از کدام درخت باروری جوانه زده ام، دست از این کارها بردار و گرنه داغی بر چهره ات بزنم که همه رهروان شهرها و سرزمینها از آن سخن بگویند.

52- ابن اثیر در اسد الغابه، گوید که سبب قتل طلحه آن بود که مروان به سوی طلحه - که در میدان جنگ ایستاده بود - تیری پرتاب کرد، اگر آن را می بستند، پاهایش ورم می کرد، و اگر باز می گذاردند، خون جاری می شد، مروان گفت: او را رها کنید، آن تیری بود که خداوند فرستاد، و طلحه از آن تیر مرد، و ر به سوی ابان بن عثمان کرد و گفت: بعضی از قاتلان پدرت را کشتم

53- بعد از مرگ عثمان مغیره، نزد امام آمد، و گفت: نصیحتی به تو دارم، که اگر می خواهی کارهایت سامان یابد، طلحه را بر کوفه و زبیر را بر بصره و معاویه را بر شام بگمار، و بعد از آن که خلافتت سامان یافت با آنان هرگونه که خواهی عمل کن، که امام فرمود: من از گمراهان یاور انتخاب نمی کنم استیعاب ج 3 ص 371 حاشیه اصابه

54- آل عمران: 7

فصل چهارم: گزیده ای از گفتار آن حضرت (6)

مناظرته عليه السلام مع مروان به حکم

دخل الامام عليه السلام على معاوية، فلما راه عليه السلام قال اليه و احتفى به فساء ذلك مروان و ذكر كلاما،

فى تنقيصه فقال عليه السلام:

ويحك يا مروان، لقد تقلدت مقاليد، العار، فى الحروب عند مشاهدتها، و المخاذلة عند مخالطتها

نحن هبلتك الهوابل، لنا الحجج البوالغ و لنا ان شكرتم عليكم النعم السوابغ، ندعوكم الى النجاة، و

تدعوننا الى النار، فشتان ما بين المنزلتين

تفخر بنى امية، و تزعم انهم صبر فى الحروب، اسد عند اللقاء، ثكلتك امك، اولئك البهاليل السادة

و الحماة الذادة و الكرام، القادة بنو عبد المطلب

اما والله لقد راءيتهم و جميع من فى هذا البيت ما هالتهم الاهوال و لم يحدوا عن الابطال كالليوث

الضارية، الباسلة الحنقة فعندها، وليت هاربا، و اخذت اسيرا فقلدت قومك العار، الانك فى الحروب

خوار

ايراق دمي، زعمت افلا ارقت دم من وثب على عثمان فى الدار، فذبحه كما يذبح الجمل، و انت

تتغو ثغاء النعجة و تنادى بالويل و الثبور، كالامة اللكعاء، الا دفعت

عنه بيد او ناضلت عنه بسهم، لقد ارتعدت فرائصك و غشسى بصرک، فاستغثت بى كما يستغيث

العبد بربه، فانجيتك من القتل و منعتك منه، ثم تحت معاوية على قتلى، ولو رام، ذلك معك لذبح كما

ذبح ابن عفان، انت معه اقصر يدا، و اضيق باعا، و اجبن قلبا من ان تجسر على ذلك

ثم تزعم انى ابتليت بحكم معاوية، اما والله لهو اعرف بشاءنه و اشكر لما وليناه هذا الامر فمتى بداله

فلا يغضين جفنة على القذى معك فوالله لاعقبن اهل الشام

بجيش يضيق عنه فضاؤها، و يستاءصل فرسانها، ثم لاينفعك عند ذلك الهرب والروغان ولايرد

عنك الطلب تدريجك الكلام

فنحن ممن لا يجهل اباؤنا القدماء الاكابر، و فروعنا السادة الاخيار، انطق ان كنت صادقا
صاح معاوية بمروان: قد كنت نهيتك عن هذا الرجل، و انت تاءبي الا انهماكا فيما لا يعينك، اربع
على نفسك، فليس ابوك كابييه و لانت مثله، انت ابن الطريد، الشريد، و هو ابن رسول الله ﷺ
الكريم، ولكن رب باحث عن حتفه، و حافر عن مديته

6- مناظره آن حضرت با مروان بن حكم

امام بر معاويه داخل شد، هنگامی که آن حضرت را دید برخاست، و احترام بسیار به ایشان
گذاشت، این امر بر مروان، سخت آمد، و کلامی در بدی ایشان بیان کرد، امام فرمود:
وای بر تو ای مروان تو همیشه در میدانهای جنگ و به هنگام رویارویی با دشمن ریسمان خواری
و ننگ به گردن داشتی، زنان بر تو بگریند، این مائیم که برهانهای روشن را به همراه داریم، و اگر
سپاسگزار باشید ما بر شما هدایت را باریدیم، ما شما را به نجات می خوانیم، و شما ما را به آتش
دعوت می کنید، و چقدر این دو مقام از یکدیگر دور است.

تو به بنی امیه افتخار می کنی و می پنداری، که آنان در جنگ پایدارند، و همچون شیر دلاور،
مادرت به عزایت بنشیند، مگر نمی دانی، که خاندان عبدالمطلب پهلوانان بزرگوار و یاران و نگهبان، و
بزرگمردانند.

بخدا قسم که تو آنان و هر کس که از این خاندان است را دیده ای که هرگز سختی ها و خطرها
به هراسشان نینداخته و از میدان دلیران نگریخته اند، و آنان همچون شیران خشمگین، و حمله ورنند،
و این تو بودی که از میدانشان گریختی، و تو را به اسارت گرفتند، و به همراه خویشانت به خواری و
ننگ افتادی.

گمان می بری که می توانی، خون مرا بریزی، اگر خیلی دلاوری، چرا نتوانستی خون آن کس که
بر عثمان حمله برد را بریزی، که عثمان را همچون شتری سر برید، و تو در آن وقت همچون
گوسفندان صیحه می زدی، و مثل زنان فرومایه آه و ناله سر می دادی، چرا از او دفاع نکردی، و
تیری به جانب قاتلش پرتاب نمودی، بلکه بندهای بدنت می لرزید، و چشمانت را از شدت

وحشت، فرو می بستی و از ترس جانت از من پناه می خواستی، چون بنده ای که به دامان آقایش درآویزد، و من ترا از مرگ رهانیدم، و اکنون معاویه را به قتل من برمی انگیزی، و اگر آن روز معاویه با تو بود او هم با عثمان کشته می شد، حال هم تو و معاویه کمتر و ناتوان تر از آنید که بتوانید به من گستاخی کنید.

و اکنون گمان می بری که من بر بردباری معاویه زنده مانده ام، به خدا قسم که معاویه خودش را بهتر از هرکس می شناسد، و از اینکه حکومت را به او واگذار کرده ایم، سپاسگزارتر است، و اکنون وجود تو همچون خاری در چشمش خلیده که نمی تواند دیده بر هم نهد، و اگر بخواهم می توانم سپاهی بر اهل شام برانگیزم، که جهان بر او تنگ شود و از حمله سواران به ستوه آید، و در آن وقت، فرار کردن، و نیرنگ و پرگوئی ترا سودی نخواهد بخشید.

و ما کسی نیستیم که پدران بزرگوار و فرزندان نیکوکارمان ناشناخته باشند، حال اگر راست می گویی آزادی.

معاویه به مروان فریاد زد و گفت: من گفتم که به این مرد گستاخی نکن و تو نپذیرفتی، و به چنین خواری و تحقیر رفتاری شد، آخر تو مانند او نیستی، و پدرت به مقام پدر او نمی رسد تو پسر مردی رانده شده و دور افتاده ای، اما پدر او پیامبر بزرگوار خداست، و چه بسا کسانی که با پای خود به قبرستان رفته و گور خود را می کنند.

7- مناظرته عَلِيًّا مع عمرو بن العاص

لقى عمرو بن العاص الحسن عَلِيًّا فى الطواف فقال له: يا حسن زعمت ان الدين لا يقوم الا بكم و بائبيك، فقد راءيت الله اقام معاوية فجعله رسايا بعد ميله و بينا، بعد خفائه، افيرضى الله بقتل عثمان؟ او من الحق ان تطوف بالبيت كما يدور الجمل بالطحين عليك ثياب كغرقى ء البيض، و انت قاتل عثمان؟ والله انه لالهم للشعث و اسهل للعوث ان يوردك معاوية، حياض ابيك.

فقال الحسن عَلِيًّا:

ان لاهل النار علامات يعرفون بها، الحادا لاولياء الله و موالاته لاعداء الله والله انك لتعلم ان عليا لم يرتب في الدين و لم يشك في الله ساعة و لا طرفة عين قط و والله لتنتهين يا ابن ام عمر و او لانفذن حضنيك بنوافذ اشد من الاقضية

فاياك والهجم علي، فاني من قد عرفت ليس بضعيف الغمزة ولاهش المشاشة، ولامرىء الماءكله و انى من قریش كواسة القلادة، يعرف حسبي و لادعى لغير ابي و انت من تعلم و يعلم الناس، تحا كمت فيك رجال قریش، فغلب عليك جزارها، الامهم حسبا و اعظمهم لوما، فاياك، عنى، فانك رجس ونحن اهل بيت الطهارة اذهب الله عنا الرجس و طهرنا تطهيرا فافحم عمرو و انصرف كئيبا

7- مناظره آن حضرت با عمرو بن عاص

روزی عمرو بن عاص امام حسن عليه السلام را در حال طواف دید و گفت: ای حسن گمان کردی که دین تنها به تو و پدرت بریا می ماند، دیدی خداوند معاویه را بعد از ضعف قوی، و بعد از خفا آشکار نمود، آیا خداوند به کشتن عثمان راضی و خشنود است؟! آیا سزاوار است که دور خانه خدا، طواف کنی، همچنانکه شتر دور آسیاب می چرخد، و لباس زیبا در برداری، در حالیکه تو قاتل عثمان هستی؟ سوگند به خدا برای عدم پراکندگی امت و عدم اختلاف آنان شایسته است که معاویه تو را همانند پدرت به قتل رساند.

امام فرمود:

اهل آتش نشانه هایی دارند، که بدان شناخته می شوند: انکار اولیاء الهی، و دوستی با دشمنان خدا، سوگند به خدا تو میدانی که علی عليه السلام یک لحظه و یک چشم بر هم زدن در دین شک نکرده و در خداوند تردید ننموده است، و سوگند به خدا ای پسر ام عمرو دور می شوی یا تو را با کلماتی تیزتر از شمشیر دور کنم.

بر حذر باش که از هجوم حمله بر من چرا که می دانی من کیستم، ناتوان نبوده، کم ارزش نیستم، و پر خور هم نبوده ام، من در میان قریش مانند نخ وسط گردنبند هستم خاندانم شناخته شد و جز به

رایت شده: هنگامی که امام علیه السلام بر معاویه وارد شد عمرو بن عاص هیبت و وقار آن حضرت را دید و خشمگین شد، و از کینه و حسد لبریز گردید و گفت:

نادان و ناتوانی که عقلش بین ریشه‌هایش می باشد نزد شما آمد، عبدالله بن جعفر حاضر بود و از این سخن برآشفته و به او فریاد زد - تا آنکه سخن عبدالله بن جعفر را نقل کرده - و امام سخن آنان را می شنود و می فرماید:

ای معاویه! همواره نزد تو بندگانی هستند که دندان به گوشت مردم فرو می برند، بخدا قسم اگر بخواهم کاری می کنم که ناگواریهایی شدید برایت پیش آید، و نفسهایتان به تنگی گراید سپس این اشعار را خواند:

ای معاویه آیا عبد سهم را فرمان می دهی که مرا در حضور مردم ناسزا بگوید.
هنگامیکه قریش مجالس فراهم می آورند، و تو می دانی که آن ها چه منظوری دارند
تو از روی نادانی به من ناسزا می گوئی که به آن افتخار کنی یا نیرنگ می بازی.
آیا تو هم به مانند من پدری داری، که به آن افتخار کنی یا نیرنگ می بازی.
ای پسر حرب تو جدی مانند جد من نداری، که فرستاده خداست، اگر بخواهی جداها را به یاد آوری.

مانند مادر من مادری در قریش نیست که فرزندان با حسبی از آن زاده شود.
ای پسر حرب کیست که مثل من بسراید و فردی همچون من شایسته سرزنش نیست.
خاموش باش و دست به کاری مزن که از ترس آن کودکان پیر شوند.

9- مناظرته علیه السلام مع عمرو بن العاص

حضر علیه السلام فی مجلس معاویه قال:

قد علمت قریش باسرها انی منها فی عز ارومتها لم اطبع علی ضعف و لم اعکس علی خسف،
اعرف بشبهی و ادعی لابی

و ساء ذلک ابن العاص و ذکر کلاما، فی تنقیصه ثم قال علیه السلام:

اما والله لو كنت تسمو بحسبك و تعمل براءيك ما سلكت فج قصد، ولاحلت رايبة مجد و ايم الله لواطعنى معاوية لجعلك بمنزلة العدو الكاشح فانه طال ما طويت على هذا كشحك و اخفيته فى صدرك و طمع بك الرجاء، الى الغاية القصوى التى لا يورق لها غصنك و لا يخضر لها مرعك
اما والله ليوشكن يا ابن العاص ان يقع بين لحيى ضرغام من قریش قوی ممتنع فروس ذى لبد، يضغطك ضغط الرحي، للحب، لاينجيك منه الروغان اذا التفت حلقتا البطان.

9- مناظره آن حضرت با عمرو بن عاص

امام در مجلس معاويه حاضر شد و فرمود:

قریش همگان، می دانند که من عزیز و بزگوارم، و هرگز به ناتوانی نگرائیده ام و به تیرگی نیفتاده ام، که شناختی روشن و پدری بزگوار دارم.

این سخنان عمرو بن عاص، را اندوهگین کرد و سخنانی در کم ارزش قلمداد کردن امام بیان

داشت، امام عليه السلام فرمود:

سوگند به خدا، اگر نسب خودت را به یاد آوری، و به راءى ناصوابت عمل کنی هرگز به مقصدی نیکو نمی رسی، و به عزت و پیروزی دست نمی یابی، بخدا قسم اگر معاويه سخن مرا بپذیرد، تو را دشمن فریبکار خود می شمارد، زیرا روزگار درازی است که بخل می ورزی، و کینه خود را پنهان می داری، و طمع به آرزوی بلندی می بندی، که شاخه تو شایستگی چنان برگ و باری ندارد، و چراگاه وجودت چنان سبزی و خرمی را سزاوار نیست.

اما به خدا قسم خیلی نزدیک است که در بین دندانهای تیز شیران قریش جا بگیری، آنها که دلاورانی نیرومند و سوارانی توانايند، و تو را همچون دانه ای در آسیاب خرد می کنند، و چون با تو رویاروی شوند، فریبکاریت سودی نمی بخشد.

10- مناظره عليه السلام مع معاوية بن ابى سفيان

روی ان معاوية فخر يومما فقال: انا ابن بطحاؤ مكة و انا ابن اغزرها جودا، و اكرمها، جدودا، انا ابن

من ساد قریشا فضلا، ناشئا، و كهلا فقال الحسن عليه السلام:

اعلی تفتخر یا معاویة، انا ابن عروق، الثری، انا ابن ماءوی التقی، انا ابن من جاء، بالهدی، انا ابن من ساد اهل الدنیا، بالفضل السابق و الحسب الفائق، انا ابن من طاعته طاعة الله و معصيته الله، فهل لك اب کابی تباہینی به و قدیم، کقدیمی تسامینی به قل نعم اولاً:

قال معاویة: بل اقول: لا و هی لك تصدیق، فقال الحسن علیه السلام:

الحق ابلج ما یحیل سبیلہ و الحق یعرفہ ذوو الالباب

10- مناظره آن حضرت با معاویہ بن ابی سفیان

روایت شده: روزی معاویہ نسبت به امام افتخار نمود و گفت: من پسر بطحا و مکہ هستم، من پسر کسی، هستم که از همه بخشنده تر و گرمی تر است، من پسر کسی هستم که در جوانی و پیری قریش را به آقایی و برتری رسانید، امام حسن علیه السلام فرمود:

ای معاویہ بر من افتخار می کنی، من پسر کسی هستم که در ریشه های زمین جای دارد، من پسر جایگاه، تقوی هستم، من پسر کسی هستم که هدایت آورد من پسر کسی هستم که به وسیله فضیلت بسیار و جاه و منزلت برترش مردم دنیا را به سروری رسانید، من پسر کسی هستم که اطاعت از او اطاعت خدا و نافرمانیش اوست، آیا پدری چون پدر من داری تا به آن افتخار کنی؟ و جدی همانند، جد من داری که بر من فخر نمائی بگو آری، یا نه.

معاویہ گفت: بلکه می گویم: نه، و این تصدیق سخن توست، امام فرمود:

حق درخشان، است و تغییرپذیر نیست، و حق را دانایان می شناسند.

11- مناظرته علیه السلام مع معاویة بن ابی سفیان

روی ان معاویة قال للحسن بن علی علیه السلام: انا خیر منک یا حسن، قال علیه السلام: و کیف ذلک یا ابن

هند؟ قال: لان الناس قد الجمعوا علی و لم یجمعوا علیک قال علیه السلام:

هیئات هیئات لشر ما علوت یا بن اكلة الاکباد، المجتمعون علیک رجلا، بین مطیع و مکره فالطاع

لک عاص لله، و المکره معذور بکتاب الله و حاش لله ان اقول: انا خیر منک فلا خیر فیک، ولكن الله

برائی، من الرذائل، کما براءک من الفضائل

11- مناظره آن حضرت با معاویه بن ابی سفیان

روایت شده: روزی معاویه نسبت به امام افتخار نمود و گفت: ای حسن: از تو بهترم، فرمود: ای پسر هند چگونه چنین چیزی ممکن است؟ گفت: زیرا مردم زمامداری، مرا پذیرفتند، و تو را کنار زدند فرمود:

هیئات هیئات ای پسر هند جگر خوار، از بد راهی برای خود مقا و ارزش کسب کردی، کسانی که حکومت ترا پذیرفته اند دو گروهند، یا آزادانه یا به اجبار، آن کس که مطیع توست خدا را نافرمانی، نموده، و آنکه اجبار گردیده، بنابر کتاب خداوند معذور است. و من هرگز نمی گویم، که من از تو بهترم چرا که در تو خیری وجود ندارد، و لکن همچنانکه خداوند مرا از پستی ها درو ساخت، تو راهم از فضیلتها بر کنار نمود.

12- مناظره علیؑ مع ولید بن عقبه

فقال له علیؑ:

لاالومک ان تسب علیا، و قد جلدک فی الخمر ثمانین سوطا، و قتل اباک صبرا بامر رسول الله فی یوم بدر، و قوم سماه الله عزوجل فی غیر آیه مؤمنات و سماک فاسقا، و قد قال الشاعر فیک و فی علیؑ:

انزل الله فی الكتاب علینا فی علی و فی	فتبوء الولید منزل کفر و علی تبوء الایمانا
الولید قرانا	
لیس من کان مؤمنا یعبده کمن کان فاسقا	سوفی یدع الولید بعد قلیل و علی الی
خوانا	الجزاء عیاننا

فعلی یجزی هناک جنانا و هناک الولید، یجزی هوانا

12- مناظره آن حضرت با ولید بن عقبه

امام به او فرمود:

تو را در ناسزاگوئی به علی علیه السلام ملامت نمی کنم، چرا که آن حضرت به خاطر شراب خواری هشتاد ضربه تازیانه بر تو نواخت، و پدرت را به جنگ بدر به دستور پیامبر به قتل رساند، و خداوند علی علیه السلام را در چندین آیه مؤمن و تو را فاسق نامید، شاعر در مورد تو و در مورد علی علیه السلام گفته است:

خداوند در کتاب خود در مورد علی علیه السلام و ولید آیه نازل کرده است.
ولید در جایگاه کفر قرار گرفته و علی علیه السلام در جایگاه ایمان به خدا قرار گرفته است.
کسی که خداوند را عبادت و بندگی می کند مانند فاسق و دروغگو نمی باشد.
بزودی ولید و علی علیه السلام در روز قیامت برای اخذ پاداش یا کیفر خوانده می شوند.
علی علیه السلام در آنجا بهشت را کسب کرده، و ولید خواری و پستی را به دست می آورد.
13- مناظرته علیه السلام مع یزید، بن معاویة

جلس الحسن بن علی علیه السلام، و یزید بن معاویة بن ابی سفیان یاء کلان الرطف فقال یزید: یا حسن انی قد کنت ابغضک
قال الحسن علیه السلام:

اعلم یا یزید ان ابلیس شارک اباک فی جماعه، فاختلط الماء ان فاورثک ذلک عداوتی لان الله تعالی یقول: و شارکهم فی الاموال و الاولاد،⁽⁵⁵⁾ و شارک الشیطان، حربا عند جماعه، فولد له صخر، فلذلک کان یبغض جدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

13- مناظره آن حضرت با یزید بن معاویه

امام حسن علیه السلام و یزید بن معاویه نشسته و در حال خوردن خرما بودند یزید گفت: ای حسن من تو را دشمن می دارم.
امام علیه السلام فرمود:

ای یزید! بدان شیطان پدرت را در ایجاد نطفه ات مشارکت نمود، از این رو عداوت من در تو به وجود آمد، زیرا خداوند می فرماید: و در اموال و اولاد با آنها مشارکت می کند و شیطان در ایجاد نطفه صخر با جدت حرب مشارکت کرد، از این رو با جدم پیامبر ﷺ دشمنی کرد.

14 مناظرته عَلِيًّا مع حبيب بن مسلمة الفهري

قال عَلِيًّا لحبيب بن مسلمة الفهري: رب مسير لك في غير طاعة، قال امامسيري الي ابيك فلا، قال عَلِيًّا:

بلى، ولكنك اطعت معاوية على دنيا قليلة فلئن كان قام بك في دنياك لقد قعد بك في اخرتك
فلو كنت اذا فعلت شر قلت خيرا كنت كما قال الله عزوجل: (خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا) (56)
ولكنك كما قال: (بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (57)

14- مناظره آن حضرت با حبيب بن مسلمه فهري

امام عَلِيًّا به حبيب بن مسلمة فهري، فرمود: چه بسیار حرکتهايی از تو که در غير مسير خداوند بوده است، او گفت: اما حرکتم به سوی پدرت اینگونه نبوده است، فرمود:

آری، ولكن معاويه را در خصوص دنيای کم ارزش اطاعت کردی، اگر کارهای، دنيایت را انجام دهد، در آخرت، تو را رها می کند، اگر کار زشتی، انجام می دهی بگویی کار خوبی نیز انجام داده ام، همچنانکه، خداوند می فرماید: عمل صالح و کار ناصالح را با هم مخلوط نموده اند اما کار تو بر طبق این آیه، است که می فرماید: بلکه عملهای زشت آنها بر قلبهایشان زنگار قرار داده است.

15- کلامه عَلِيًّا للحسن البصري، في التوحيد

كتب الحسن البصري الي الحسن بن علي عَلِيًّا: اما بعد فانتم اهل بيت النبوة، و معدن الحكمة و ان الله جعلكم الفلك الجارية في اللجج الغامرة، يلجاء اليكم اللاجي ء و يعتصم بحبلكم الغالي، من اقتدى بكم اهتدى و نجا و من تخلف عنكم هلك و غوى و اني كتبت اليك عند الحيرة، و اختلاف الامة في القدر، فتفضي الينا ما افضاه الله اليكم اهل البيت فناخذ به.

فكتب اليه الحسن بن علي عَلِيًّا:

اما بعد، فانا اهل بيت كما ذكرت عندالله و عند اوليائه فاما عندك و عند اصحابك فلو كنا كما ذكرت ما تقدمتمونا، ولا استبدلتم بنا غيرنا و لعمرى لقد ضرب الله مثلکم فی کتابه حيث يقول: (أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ) ⁽⁵⁸⁾ هذا لا وليا لك فيما ساءلوا و لكم فيما استبدلتم.

و لولا ما ارید من الاحتجاج عليك و على اصحابك ما كتبت اليك بشىء مما نحن عليه و لئن وصل كتابي اليك لتجدن الحجة عليك و على اصحابك مؤكدة حيث يقول الله عزوجل: (أَقْمَنَ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ) ⁽⁵⁹⁾ فاتبع ما كتبت اليك فى القدر، فانه من لم يؤمن بالقدر يخره و شره فقد كفر، و من حمل المعاصى على الله فقد فجر ان الله عزوجل لا يطاع باكراه، ولا يعصى بغلبة ولا يهمل العباد من الملكة، ولكنه المالك، لما ملكهم والقادر على ما اقدرهم فان ائتمروا بالطاعة لن يكون عنها صدا مشبها، و ان ائتمروا بالمعصية فشاء ان يحول بينهم و بين ما ائتمروا به فعل، و ان لم يفعل فليس هو حملهم عليها، و لا كلفهم اياها جبرا، بل تمكينه اياهم و اعذاره اليهم طرقهم و مكنهم فجعل لهم السبيل الى اخذ ما امرهم به و ترك ما نهاهم عنه، و وضع التكليف عن اهل القسان و الزمانه، و السلام

15- مناظره آن حضرت با حسن بصرى در توحيد

حسن بصرى به امام عليه السلام نامه نوشت: اما بعد شما خاندان نبوت و جايگاه حكمت هستيد، و خداوند شما را كشتى هاى حركت كننده در موجهائى سهمگين قرار داد، پناهنده به شما پناه گرفته و غلو كننده به ريسمان شما چنگ مى زند، هر كه از شما پيروي كند هدايت يافته و نجات مى يابد، و هر كه تخلف ورزد هلاك گرديده و گمراه مى شود، و در زمان سرگردانى امت در مورد قضا و قدر به تو نامه مى نويسم، آنچه خداوند به شما اهل بيت نازل فرموده را نزد ما بفرست، تا آنرا برگزينيم.

امام عليه السلام در جواب نوشت:

اما بعد ما همچنانكه گفتى در بين خدا و اوليائش اهل بيت هستيم، اما نزد تو و يارانت اگر ما همچنانكه گفتى، بوديم، بر ما كسى را مقدم نداشته و كسى را با ما عوض نمى كرديد.

سوگند به جانم مثل شما را خداوند در قرآن کریم زده، و می فرماید: آیا کسی که در نیکی برتر است را تبدیل می کنید این برای یارانت می باشد در آنچه سوال کردید، و تبدیلتان نیز برای خودتان. و اگر به خاطر احتجاج نزد تو و یارانت نبود جواب نامه را نمی نوشتم، و از آن چه نزد ماست تو را آگاه نمی کردم، و اگر نوشته ام به دست تو رسید، می یابی که دلیل بر علیه تو و یارانت مؤکد می گردد، چرا که خداوند، می فرماید: آیا کسی که به سوی حق دعوت می کند، شایسته تر است برای پیروی یا کسی که هدایت نیافته جز آنکه هدایت شود، و شما را چه شده است و چگونه حکم می کنید.

آنچه در مورد قضا و قدر برایت می نویسم، را پیروی کن، چرا که هر که به خیر و شر قضا، و قدر ایمان نیاورد کافر شده است، و هر که گناهان را به خداوند نسبت دهد به خطا رفته است. خداوند با اجبار نشده و کسی که گناه میکند، بر او غالب نگردیده است، و بندگانش را نیز مهمل و بیهوده رها ننموده، بلکه او مالک آنچه به آنان داده می باشد، و بر آنچه آنان را توانا ساخته تواناست، اگر اطاعت او را بنمایند، مانع و جلوگیری آنان نشده، و اگر نافرمانی او را نمایند، اگر خواست، مانع انجام گناه شود این کار را می کند، و اگر چنین نکرد، او باعث انجام گناه نیست، و آنان را به انجام آن وادار، و اجبار ننموده، بلکه متهم کردن آنان به انجامش و بر حذر داشتنشان راه را برای انجام دادن گناه برای ایشان باز نموده است.

پس راه را برای پیروی از آنچه بدان امر فرموده و ترک آن چه از آن نهی کرده، آماده کرده، و تکلیف و وظیفه را از آنانکه از جهت عقلی ناقصند، یا بیماری دارند برداشته است.

فصل چهارم: گزیده ای از گفتار آن حضرت

1- قوله عَلَيْهِ فِي فَضْلِ التَّقْوَى

من يتق الله يجعل له مخرجا، من الفتن و يسدده في امره، و يهيى له رشده، و يفلجه، بحجته، و بييض و جهه و يعطيه، رغبته، مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء، و الصالحين، و حسن اولئك رفيقا

1- سخن آن حضرت در فضیلت تقوی

هر که تقوای الهی پیشه سازد، خداوند راه رهایی از فتنه ها را برای او گشوده، و در کارها او را تاءیید، می نماید، و راه هدایت، را برای او آماده، ساخته، و حجت دلیلش را غالب می گرداند، و چهره اش را نورانی و آرزویش را بر می آورد، با کسانی که خداوند بر آنان نعمت خود را ارزانی داشته، با پیامبران و راستگونیان، و شهیدان و صالحان، و اینان دوستان نیکوئی هستند.

2- قوله، عَلَيْهِ فِي وَصْفِ التَّقْوَى

التقوى باب كل توبة و راءس كل حكمة، و شرف كل عمل

2- سخن آن حضرت در توصیف تقوی

تقوی درگاه، هر توبه، و آغاز هر حکمت، و شرافت هر عمل است.

3- قوله عَلَيْهِ فِي تَوَكُّلِ عَلَيَّ اللهُ

من اتكل على حسن الاختيار من الله لم يتمن انه في غير الحال، التي اختارها، الله له

3- سخن آن حضرت در توکل بر خداوند

هر که بر نیکویی اختیار خداوند توکل نماید، هرگز آرزو نمی کند که درحالتی غیر از آنچه خداوند برای او اختیار کرده، قرار داشته باشد.

4- قوله عَلَيْهِ فِي وَصْفِ الْعَقْلِ

رأس العقل معاشرۃ الناس بالجميل و بالعقل تدرك الداران جميعا، و من حرم من العقل حرمهما
جميعا

4- سخن آن حضرت در توصیف عقل

معاشرت نیکو با مردم ابتدای عقل و دور اندیشی است و با عقل دنیا و آخرت به دست می آید، و هر که از عقل محروم گردید از این دو جهان بی بهره است.

5- قوله **طَائِلًا فِي مَعْنَى الْمُرُوَّةِ**

المروة حفظ الدين، و اعزاز النفس، و لين الكنف و تعهد الصنعة و اداء الحقوق

5- سخن آن حضرت در معنی جوانمردی

(جوانمردی) حفظ دین، و گرامی داشتن، خود، و مهربان بودن و انجام درست امور، و اداء حقوق می باشد.

6- قوله **طَائِلًا فِي مَعْنَى الْمُرُوَّةِ**

شح الرجل على دینه، و اصلاحه ماله، و قيامه بالحقوق

6- سخن آن حضرت در معنی جوانمردی

(جوانمردی) حرص انسان در دینش و اصلاح کردن مالش و اداء حقوقش می باشد.

7- قوله **طَائِلًا فِي الصَّمْتِ**

ستر العمی، زين العرض، و فاعله، في راحة و جلیسه امن

7- سخن آن حضرت در مورد سکوت

(سکوت) پوششی برای مجهولات، و زینتی برای آبرو، می باشد، و انسانی که سکوت می کند همواره، در راحتی بوده و همنشینش از او در آسایش است.

8- قوله **طَائِلًا فِي الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ**

كيف يكون المؤمن مؤمنا و هو يسخط قسمه، و يحقر منزلته، و الحاكم عليه الله، و انا الضامن لمن لم يهجس في قلبه الا الرضا، ان يدعوا لله فيستجاب له

8- سخن آن حضرت در خشنودی به قضای الهی

چگونه مؤمن مؤمن است، در حالیکه به قسمت الهی ناخشنود، می باشد، و ارزش را پست می شمرد، با اینکه خداوند، بر او حکم می راند و من ضامن هستم هر که در قلبش جز خشنودی از قسمت الهی را نگذراند، دعاهایش را خداوند اجابت کند.

9- قوله ﷺ فی الادب و الحیاء و المروءة

لا ادب لمن لا عقل له، و لامروءة، لمن لاهمة له، و لاحیاء لمن لادین له

9- سخن آن حضرت در مورد ادب و حیاء و جوانمردی

هر که عقل ندارد ابد ندارد، و هر که همت ندارد، جوانمردی ندارد، و هر که دین ندارد حیا ندارد.

10- قوله ﷺ فی فضل العفاف و القناعة

یا بن آدم عفا عن محارم الله تکن عابدا، و ارض بما قسم الله سبحانه تکن غنیا، و احسن جوار من جاورک تکن مسلما

10- سخن آن حضرت در مورد عفت و قناعت

ای پسر آدم، از محرّمات الهی، پرهیز کن، تا عابد گردی، و به آن چه خداوند داده است، راضی باش تا بی نیاز شوی، با همسایگان به نیکی رفتار کن تا مسلمان باشی.

11- قوله ﷺ فی فضل قبول المعذرة

لا تعاجل الذنب بالعقوبة و اجعل بينهما للاعتذار طریقا

11- سخن آن حضرت در فضیلت پذیرش معذرت

در عقوبت گناه عجله نکن، و بین این دو راهی را برای معذرت خواهی قرار ده.

12- قوله ﷺ فی العفو

اوسع ما یكون الکریم، بالمغفرة اذا ضاقت بالذنب المعذرة

12- سخن آن حضرت در عفو و بخشش

آنگاه بخشش یک شخص بزرگوار موارد دیگر بیشتر است، که معذرت خواهی برای گناهکار سخت و دشوار باشد.

13- قوله ﷺ في فضل الخلق الحسن

ان الحسن الحسن الخلق الحسن

13- سخن آن حضرت در فضیلت اخلاق خوب

بهترین زیبایی، اخلاق نیکوست

14- قوله ﷺ في الغنى و الفقر

خير الغنى القنوع و شر الفقر الخضوع

14- سخن آن حضرت در غنا و فقر

برترین بی نیازی، قناعت، و بدترین فقر، خضوع است

15- قوله ﷺ في الحلم

الحلم كظم الغيظ و ملك النفس

15- سخن آن حضرت در مورد حلم و بردباری

حلم و بردباری، فرو بردن، خشم و تسلط بر نفس می باشد.

16- قوله ﷺ في السماح

السماح، البذل ء السراء والضراء

16- سخن آن حضرت در بخشش

بخشش، اعطاء، در حالت گشایش، و سختی است.

17- قوله ﷺ في ذم الكبر و الحرص و الحسد

هلاک الناس فی ثلاث: الکبر و الحرص و الحسد، فالکبر هلاک الدین و به لعن ابلیس، و الحرص

عدو النفس، و به اخرج ادم من الجنة، و الحسد رائد السوء و منه قتل قابیل هابیل

17- سخن آن حضرت در مذمت تکبر و حرص و حسد

هلاکت مردم در سه امر است: تکبر و حرص و حسد، تکبر نابودی، دین را در برداشته و به سبب آن ابلیس از درگاه، رحمت الهی، دور شد، و حرص دشمن انسان بوده، و به سبب آن آدم از بهشت، اخراج گردیده، و حسد پیشوای بدی بوده، و به سبب آن قایل هابیل را کشت.

18- قوله ﷺ فی وصف البخل

البخل ان یری الرجل ما انفقہ، تلفا، و ما امسکہ، شرفا

18- سخن آن حضرت در توصیف بخل

بخل آن است که آن چه انفاق کرده است، را تلف شده و آنچه ذخیره ساخته را برای خود شرافت بداند.

19- قوله ﷺ فی ذم الحسد

ما رأیت ظالما اشبه بمظلوم من حاسد

19- سخن آن حضرت در مذمت حسد

جز شخص حسود، ظالمی را شبیه به مظلوم ندیدم.

20- قوله ﷺ فی ذم الحرص و الطمع

اجعل ما طلبت من الدنيا، فلن تظفر به بمنزلة ما لم یخطر ببالک

20- سخن آن حضرت در مذمت حرص و طمع

آنچه از امور دنیا که خواستار آن بوده، و بدان دست نمی یابی را همانند چیزی قرار ده که به فکرت خطور نکرده است.

21- قوله ﷺ فی فضل التعلیم و التعلیم

علم الناس علمک، و تعلم علم غیرک، فتکون قد اتقنت علمک، و علمت ما لم تعلم

21- سخن آن حضرت در فضیلت تعلیم و تعلم

علمت را به مردم بیاموز، و از دانش، دیگران بهره گیر، تا علمت را استحکام بخشی، و آن چه نمی دانی را بیاموزی.

22- قوله ﷺ لصغار قومه ثي فضل تعلم العلم

انکم صغار قوم، و یوشک ان تکونوا، کبار قوم اخرین، فتعلموا العلم، فمن لم یستطیع منکم ان یحفظه فلیکتبه ویضعه فی بیته

22- سخن آن حضرت برای کودکان خاندانش، در مورد ارزش دانش اندوزی

به درستیکه شما کودکان این خاندان هستید، و به زودی بزرگان و خاندان دیگری می گردید، دانش بیاموزید، هر کدام از شما که قادر به حفظ مطالب نیست آن ها را بنویسد و در خانه اش قرار دهد.

23- قوله ﷺ فی فضل المشورة

ما تشاور قوم الا هدوا الی رشدهم

23- سخن آن حضرت در فضیلت مشورت

هیچ گروهی مشورت نکرد، جز آن که به راه هدایت خود راهنمایی شدند.

24- قوله ﷺ فی التفکر فیما یودع الصدر

عجبت لمن یتفکر فی ماء کوله، کیف، لایتفکر فی معقوله، فیجنب بطنه ما یوذیه، و یودع صدره، ما

یردیه

24- سخن آن حضرت در مورد تفکر در منبع اخذ علم

تعجب میکنم از کسی که در مورد غذاهای خود می اندیشد، چگونه در علومی که فرا می گیرد، تفکر نمی نماید، تا شکم خود را از غذاهای آزار دهنده، دور دارد، و سینه اش را از آن چه او را هلاک می گرداند، باز دارد.

25- قوله ﷺ فی فضل التفکر

علیکم بالفکر، فانه حیاة قلب البصیر، و مفاتیح ابواب الحکمة

25- سخن آن حضرت در فضیلت تفکر

بر شما باد، به فکر کردن، چرا که آن زندگی قلب انسان دانا، و کلیدهای درهای حکمت است

26- قوله ﷺ في وصف اخ صالح كان له

كان من اعظم الناس، في عيني، صغر الدنيا، في عينه، كان خارجا من سلطان، الجهالة، فلا يمد يدا الا على ثقة لمنفعة، كان يشتكى، و لا يتسخط ولا يتبرم، كان اكثر دهره، صامتا، فاذا قال بذالقائلين كان ضعيفا مستضعفا، فاذا جاء الجد فهو الليث عاديا، كان اذا جامع العلماء، على ان يستمع احرص منه على ان يقول كان اذا غلب على الكلام لم يغلب على السكوت
كان لا يقول ما لا يفعل، و يفعل ما لا يقول، كان اذا عرض له امران لا يدري ايهما اقرب الى ربه، نظر اقربهما من هواه، فخالفه، كان له يلوم احدا على ما قد يقع العذر في مثله

26- سخن آن حضرت در توصيف برادر صالحی که داشت

او در دید من از ارزشمندترین مردم بود، دنیا در چشمش بی ارزش، و از فرمانروایی جهل و نادانی، خارج شده بود، و دستش را به سوی چیزی جز با اعتماد به ارزشمندی آن دراز نمی کرد، از وقایع روزگار شکایت نکرده و خشمگین و ملول می گردید، اکثر ایام، ساکت بود، و چون لب به سخن می گشود، و بر گویندگان غالب می گردید.

انسانی ضعیف و ناتوان شمرده می شد، و چون زمان کوشش فرا می رسید، همانند شیر ژبان می گردید، آنگاه که در جمع دانشمندان قرار می گرفت، حرص او در شنیدن از گفتن بیشتر بود، مغلوب کلام و سخن می گشت، اما مغلوب سکوت نمی گردید.

و در مورد آنچه انجام نمی داد، سخنی نمی گفت، در مقابل آنچه نمی گفت را انجام می داد، اگر دو امر بر او عرضه می شد که نمی دانست، کدامیک مورد خشنودی خداست، آنچه بر هوای نفس خود نزدیک بود، را یافته و ترک می کرد، کسی را بر امری که مورد اعتذار واقع می گردد ملامت نمی کرد.

27- قوله ﷺ في التزود اليوم القيامة

يابن ادم! انك لم تزل في هدم عمرک منذ سقطت من بطن امك، فخذ مما في يدك، لما بين يدك فان المؤمن، يتزود و الكافر يتمتع

27- سخن آن حضرت در توشه گرفتن برای روز قیامت

ای پسر آدم تو از زمانی که از مادر زاده شدی همواره در حال نابودی عمرت می باشی. از آنچه در دست داری، برای آینده ات توشه گیر، مؤمن توشه گرفته، و کافر بهره مند، می گردد.

28- قوله ﷺ فی بعض المواعظ

ما فتح الله عزوجل علی احد باب مساءلة فخرن عنه باب الاجابة و لافتح الرجل باب عمل فخرن عنه باب القبول، و لافتح لعبد باب شکر فخرن عنه باب المزید

28- سخن آن حضرت در بعضی از مواعظ

خداوند درگاه سؤال و خواهش را بر کسی نگشود، تا درگاه اجابت بسته شود، و بنده درگاه عمل را نگشود، تا درگاه قبول از او بسته شود، و درگاه شکر بر بنده گشوده نشد تا درگاه افزایش نعمت بر او بسته شود.

29- قوله ﷺ فی افضل البصائر و الاسماع و القلوب

ان ابصر الابصار ما نفذ فی الخیر مذهبه، و اسمع الاسماع ما و عی التذکیر و انتفع به، و اسلم القلوب ما طهر من الشبهات

29- سخن آن حضرت در برترین دیدگان و گوش و قلب

تیزترین دیدگان آنست که در خیر و نیکی باز شود، و شنواترین گوشها آنست که پند را بشنود، و از آن بهره جوید، و سالم ترین قلبها آنست که از موارد شبهه پاک باشد.

30- قوله ﷺ فی کیفه مصاحبة الناس

صاحب الناس مثل ما تحب ان یصاحبوک به

30- سخن آن حضرت در کیفیت مصاحبت با مردم

با مردم آنگونه مصاحبت و همنشینی کن که دوست داری با تو آنگونه رفتار کنند.

31- قوله ﷺ فی وصف الاخاء

الاخاء الوفاء فی الشدة و الرخاء

31- سخن آن حضرت در توصیف برادری

برادری، وفاداری، در سختی و راحتی است.

32- قوله ﷺ في أهمية الفرائض

إذا أضرت النوافل بالفريضة فارفضوها

32- سخن آن حضرت در اهمیت واجبات

آنگاه که نوافل به واجبات ضرر می زنند، آنها را ترک کنید.

33- قوله ﷺ لمن وقف بين يدي الله

حق على كل من وقف بين يدي رب العرش ان يصفه لونه و ترتعد مفاصله

33- سخن آن حضرت برای آنکه در پیشگاه خدا می ایستند

بر کسی که در پیشگاه خداوند می ایستند، سزاوار است که چهره اش زرد گردد و اندامش بلرزد.

34- قوله ﷺ في فضل نعم الله تعالى

تجهل النعم ما اقامت، فاذا ولت عرفت

34- سخن آن حضرت در فضیلت نعمتهای الهی

نعمتهای الهی تا هنگامی که وجود دارند شناخته نمی شوند، و آنگاه که روی گردانند، شناخته می

شوند.

35- قوله ﷺ في الاجمال في طلب الرزق

لا تجاهد الطلب جهاد الغالب، و لا تتكل على القدر اتكال المستسلم، فان ابتغاء الفضل من السنة و

الاجمال في الطلب من العفة، و ليست العفة بدافعة رزقا، و لا الحرص بجالب فضلا، فان الرزق، مقسوم

و استعمال، الحرص استعمال الماء ثم

35- سخن آن حضرت در مورد اجمال در طلب روزی

در طلب روزی مانند افراد بسیار تلاشگر کوشش نکن، و بر قضا و قدر الهی همانند افراد ناتوان

متکی نباش، بدنبال روزی رفتن از سنتهای الهی، و اجمال در طلب آن از عفت است، عفت هرگز از

روزی نشده، و حرص و طمع جلب کننده روزی نیست، روزی تقسیم شده، و حریص بودن موجب گناه است.

36- قوله في الفرصة

الفرصة سريعة الفوت، بطيئة العود

36- سخن آن حضرت در مورد ارزش فرصت

فرصت زود از دست می رود، و کند باز می‌گردد.

37 قوله في ذم المزاح

المزاح ياكل الهيبة، و قد اكثر من الهيبة الصامت

37- سخن آن حضرت در مذمت خنده

خنده هیبت انسان را برده، کسی که سکوت می کند از همه با هیبت تر است.

38- قوله في القريب و البعيد

القريب من قربته المودة، و ان بعد نسبه، و البعيد، من باعدته المودة و ان قرب نسبه

38- سخن آن حضرت در نزدیک و دور انسان

شخصی نزدیک کسی است که دوستی او را نزدیک گرداند، و اگر چه خویشاوندیش دور باشد، و

شخص غریب کسی است که دوستی او را دور ساخته باشد و اگر چه خویشاوندیش نزدیک باشد.

39- قوله في الخير الذين لاشرفيه

الخير الذي لاشرفيه: الشكر مع النعمة، و الصبر على النازلة

39- سخن آن حضرت در مورد خیری که شر در آن نیست

خیری که شر در آن، نیست شکر همراه با نعمت و صبر بر ناراحتی هاست.

40- قوله في شكر النعمة و كفرانه

النعمة محنة، فان شكرت كانت نعمة، فان كفرت صارت نقمة

40- سخن آن حضرت در شکرگزاری، نعمتهای الهی و کفران آن ها

نعمتهای الهی وسیله امتحانند، اگر آنها را شکرگزاری نعمتند و هنگامی که کفران کردی، نعمت، می گردند.

فصل پنجم: اشعاری در مدح آن حضرت

صبا از لطف چو عنقا برو بقله قاف
چو خضر در ظلمات غیوب ز تقدیمی
بطوف کعبه روحانیان به بند احرام
بطرف قبله اهل قبول کن، اقبال
بزن به قائمه عرش معدلت دستی
به درد خویش چرادر من دوا نکنی
به جام ماهمه خونریختند جای مدام
منم گرفته بکف نقد جان، توئی نقاد
شها بمصر حقیقت تو یوسف حسنی
رخ مبین تو، آئینه تجلی ذات
تو معنی قلمی، لوح عشق را رقمی
توعین فاتحه ای، بلکه سر بسمله ای
اساس ملک سعادت بذات تو منسوب
طفیل بود تو فیض وجود نامحدود
برند فیض تو لاهوتیان بحد کمال
علوم مصطفوی را لسان تو تیبان
لب شکر شکنت روح بخشگاه سخن
محیط بحر مکارم ز شعبه هاشم
ابو محمد امام دوم باسـتـحقاق

توعین فاتحه ای بلکه سر بسمله ای
که آشیانه قدس استوشرفه اشراف
که کوی عین حیاتست ومنبع الطاف
که مستجار نفوس استوللعقول مطف
بگیر کام ز تقبیل خاک آن
بگو که ای ز تو بر یا قواعد انصاف
به محفلی که بنوشند، عارفانمی صاف
نصیب ماهمه جو روحفا شد از اجلاف
منم اسیر صروف زمان، توئی صراف
من و بضاعت مزجاء و این کلافه لاف
مه جبین تو نور معالی اوصاف
تو فالق عدمی، آن وجود غیب شکاف
توباء و نقطه بائی و ربط نونی و کاف
وجود غیبوشهادتبه حضرت تو مضاف
جهانیان همه برخوان نعمتت اضیاف
خورند رزق تو ناسوتیان بقدر کفاف
معارف علوی را بیان تو کشاف
حسام سرفکنت دلشکاف گاه، مصاف
مدار و فخر اکارم ز آل عبد مناف

یگانه وارث جد و پدر باستخلاف
 به لوح نفس تو نقش صیانت است و عفاف
 یکی غلام مرصع نشان، یکی زرباف
 سپهر غاشیه کش، مهر خاوری، سیاف
 نسیم رهگذرت رشک مشکنافه ناف
 ملاذ عالمیان، در جوانب و اکناف
 یکی بهعرض مشاگل برای استکشاف
 ملوک را سر ذلت بدون استنکاف
 نه وصف قدر منیع تو حد هر و صاف
 نه آفتاب حقیقت مجال هر خشاف
 تو را قلمرو حلم و رضا بزیر قلم
 سپهر مهر دو فرمانبرند، در شب و روز
 ز کهکشان سپهر و خط شعاعی مهر
 غبارخاک درت نوربخش مردم چشم
 در تو قبله حاجات و کعبه محتاج
 یکی بطی مراحل برای استظهار
 به سوی روی تو چشم امیددشمن و دوست
 نه نعت شأن رفیع تو کار هر منطق
 شهود ذات نباشد نصیب هر عارف
 نه در شریعت عقلست بی ادب معذور

نه در طریقت عشقست از مدیحه معاف

کمپانی.

55- الاسراء،: آیه 64

56- التوبة: 102

57- المطففين: 14

58- البقرة: 61

59- یونس: 35

ای علوی ذات و خدائی صفات
سید و سالار شهاب بهشت
زاده طوبی و بهشت برین
نور دل و دیده ختمی ماب
علت غائی همه ممکنات
پاکترین گوهر نسل بشر
صاحب عنوان بشیر و نذیر
آینه پاک که نور خدا
باب تو سر سلسله اولیاست
مادر تو دخت پیمبر بود
پرده نشین حرم کبریا
عاشق کل حضرت سلطان عشق
با تو ز یک گوهر و یک مادر است
آیه تطهیر به شائن شماست
سینه سینای شما طور وحی
در رمضان ماه نشاط و سرور
آیه تطهیر به شائن شماست
نورفشان شد ز دو سو آسمان
وحی خدا از افق ایزدی
مشگ و گلاب بهم آمیختند

صدر نشین همه کائنات
دست قضا و قلم سرنوشت
نور خدا در ظلمات زمین
سایه یی از یرتو تو آفتاب
عمر ابد داد به آب حیات
جن و ملک بر قدمش سوده سر
بر فلک وحی سراج منیر
تابد از این آینه بر ماسوی
چشم پر از نور خدا مرتضی است
آیه ای از سوره کوثر بود
فاطمه آن زهره زهرای ما
خون خدا شاه شهیدان عشق
ظل خدائی تو اش بر سر است
حکم شما امرالوامر ماست
نور شما شاخه ای از نور وحی
ماه دعا، ماه خدا، ماه نور
حکم شما امرالوامر ماست
در دو افق تافت دو خورشید جان
نور حسن از افق احمدی
در قدح اهل ولا ریختند

ای رمضان از تو شرف یافته
 نیمه ماه رمضان عزیز
 نور خدا تافت از آن روی ماه
 سرخی گل عکس گل روی توست
 روز که خورشید درخشان صبح
 سرخی آن نور و پگاه سپید
 ای رخ تو در رمضان بدر ما
 دیده که بی نور تو شد کور به
 بعد علی شاخص عترة توئی
 مصلحت ملت اسلام و دین
 هیچ گذشتی چو گذشت تو نیست
 صبر هم از صبر تو بی تاب شد
 بعد شهادت نکشید، از تو دست
 سبزه بر آمد ز گلستان دین
 ریشه دین گشت همایون درخت
 ملت اسلام که پاینده باد
 هر دو رهین خدمات تواند
 تا ابد ای خسرو والا مقام
 کلک ریاضی که گهر ریز شد
 ریاضی یزدی.

مجتبی لؤلؤ پاک مرج البحرين است

رمضان آمد و دارم خبری بهتر از این

نور تو بر جبهه او تافته
 گیسوی مشکین تو شد مشک ریز
 خاصه از آن چشم درشت سیاه
 ظلمت شب سایه گیسوی توست
 سر زند از چاک گریبان صبح
 روی افق نقش تو آید پدید
 هر سر موی تو شب قدر ما
 سر که نه در پای تو، در گور به
 وارث میراث نبوت توئی
 کرد تو را گوشه عزلت نشین
 آنکه ز شاهی بکشد، دست کیست
 کوزه شد و زهر شد و آب شد
 تیر شد و بر تن پاکت نشست
 تارخ سبز شد از زهر کین
 تا ز تو خورد آن جگر لخت لخت
 مشعل توحید که تابنده باد
 شکر گزارنده ذات تواند
 بر تو و بر دین محمد (ص) سلام
 زان نظر مرحمت آمیز شد

مژده ای دیگر و لطف دگری بهتر از این

گر چه باشد سپر آتش دوزخ صومش
شب قدر رمضان اگر چه بسی پر قدرت است
چونکه در نیمه این مه پسری زادبتول
رمضان ای که دهی مژده میلاد حسن
مجتبی لَوْ لَوْ پاک مرج البحرين است
رست پیغمبر از آن تهمت ابر بودن
گفت خالق فتبارک به خود از خلقت او
بگذر آهسته تر ای ماه حسن ای رمضان
اثر صلح حسن نهضت عاشورا بود
زنده شد باز از این صلح موقت اسلام
گفت خالق فتبارک به خود از خلقت او
گر چه مشمول عنایات تو بوده ست حسان
لطف کن اذن زیارت که خدا می داند
حبیب چایچیان (حسان).

نام نیکویش، حسن، خلقتش حسن، خویش حسن
ماه ما در نیمه ماه خدا پیدا شده
گشته در این ماه یک ماه مبارک تابناک
آفتاب و ماه از نور جمالش مستیز
روح وریحان محمد سرو بستان علی
سبط اکبر، سرور جمع جوانان بهشت
خسرو شیرین زبان و شهد لب شکر سخن

لیک با اینهمه دارد سپری بهتر از این
دارد این ماه ولیکن سحری بهتر از این
کس نزاده ست و نژاد پسری بهتر از این
به خدا نیست به عالم خبری بهتر از این
نیست در رشته خلقت گهری بهتر از این
نیست بر شاخه طوبی ثمری بهتر از این
کلک ایجاد ندارد اثری بهتر از انی
عمر ما را نبود چون گذری بهتر از این
امتی را نبود، راهبری بهتر از این
کلک ایجاد ندارد اثری بهتر از انی
نیست در حسن سیاست هنری بهتر از این
یا حسن کن به محبان نظری بهتر از این
بهر عشاق نباشد سفری بهتر از این

بنگرش ماه خدا روشن ز ماه ما شده
زین سبب ماه مبارک ماه بی همتا شده
قامت چرخ از قیام قامت او تا شده،
زینت آغوش ناز زهره زهرا شده
کزازل فرمان فرمانداری اش امضا شده
نوبر و نوشین روان و نوگل و زیبا شده

حسن سرتاسر، زیبا تا سر، ز سر تا پا شده
جمله در وجه حسن بر وجه احسن جا شده
سر شده سردار گشته، مه شده، مولی شده
مظهر نص له الاسماء والحسنی شده
تار مویش لام و اللیل اذا یغشی شده
دست موسی را گرفته تا ید بیضا شده
نقش نور سبح اسم ربک الاعلی شده
نور بخش بی چراغان شب یلدا شده
نان بی من و اذایش من والسلوی شده
در ره معراج ما چون مسجد الاقصی شده
این دو دریا بار دیگر باز یک دریا شده
زین دو نور انوار نیکان جهان انشاء شده
روز دید از دیدن دادار ناینما شده

نام نیکویش حسن، خلقش حسن، خویش حسن
آن چه خوبان جهان دارند از حسن و جمال
شه شده شهزاد گشته، ره شده رهبر شده
مجمع اسماء حسنی، را که فادعوه بها ست
لمعه ای از یرتو روی نکویش والضحی
از نگاه چشم مستش حور حیران در قصور
همچو جودش مصطفی پیشانی نورانی اش
همچو بابش مرتضی چون ماه در شبهای تار
خوان جودش ربنا انزل علینا مائده
طاق ابروی خمش، بر آن خم ابر و قسم
نسل پاک احمد و حیدر حسین است و حسن
جای پیغمبر حسن، جای علی باشد حسین
هر که در حسن حسن خداوندی ندید

فکرت خراسانی

پایان